

چهره های بی رتوش



هدیه تهرانی



بهرام
رادان



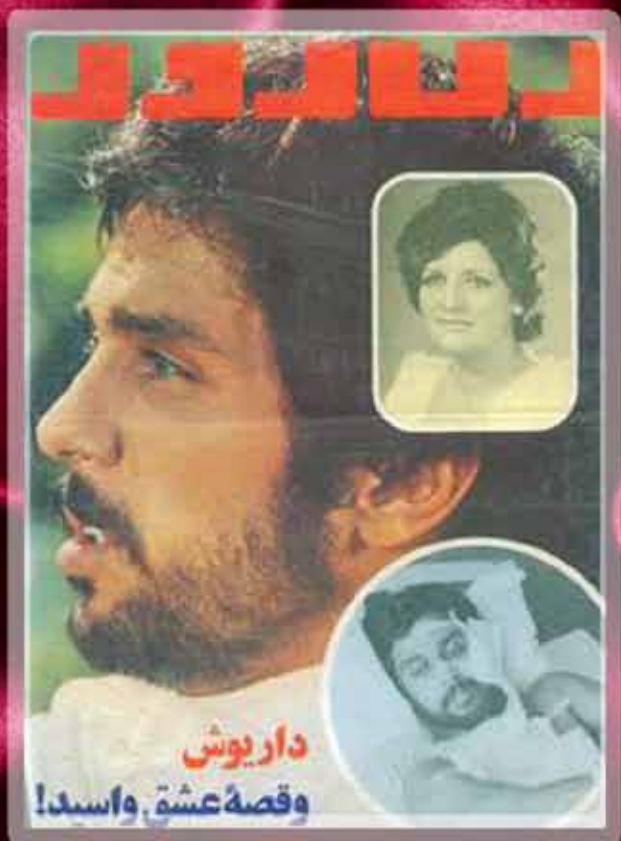
نیکي کریمی



بهنوش بفتیاری



آخرین مصاحبه فرح پهلوی



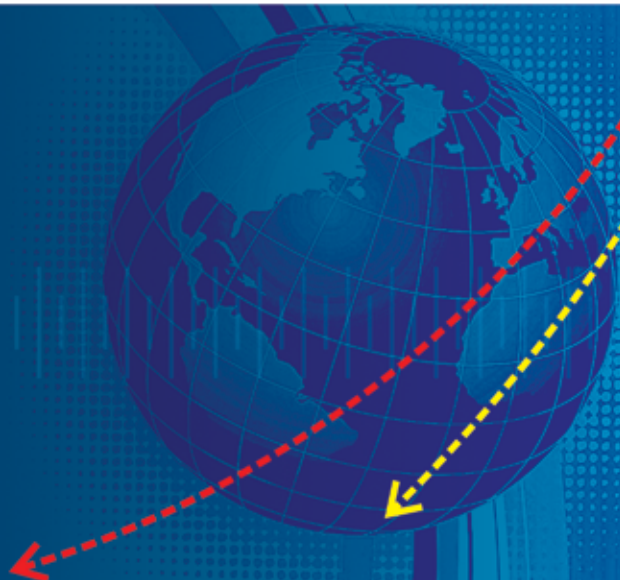
مصاحبه اختصاصی مجله رنگارنگ با مرجان

سایه خاطره ها

AEROPLAN® Cöln

اژانس بزرگ مسافرتی ایرو پلان کلن

سفر به ایران
و سایر نقاط جهان
با معتبر ترین خطوط هوایی
با مناسب ترین قیمتها
و بهترین سرویس



برای آگاهی بیشتر و رزرو جا با همکاران فارسی زبان ماو تلفنهای زیر تماس حاصل فرمائید.

۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۲	آقای کامران خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۴	خانم خسروی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۵	آقای پرویز خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۵۳	خانم بخشی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۲	آقای یوسف همایون	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۶	خانم شیلان
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۱	آقای منوچهر خزد و زیان	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۸	خانم چالاک
		۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۷	خانم پور ختایی

دورتموند :

۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۸	خانم عنصری
۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۹	خانم جنتیان

فرودگاه کلن و بن :

۰۲۲۰۳ - ۴۰ ۵۹ ۴۰	خانم نقاش - خانم دانش
------------------	-----------------------

AEROPLAN's Partner:

مسافرت با شرکتهای معتبر زیر با تخفیف ویژه برای هموطنان ایرانی



Studiosus

seetours

Club Med



airtours



Mauritiussteinweg 116 - 50676 Köln

www.aeroplan.de

info@aeroplan.de

RFDG اینترنتیال ودینگ گالری

با بهترین طراحان لباس عروس از کشورهای انگلیس ، ایتالیا ، فرانسه ، اسپانیا ، بلژیک و آمریکا



Romantic
FASHION DESIGN GALLERY

مهری زمردیان طراح زیباترین و شیک ترین لباسهای عروس



65 Margaret Street,
London W1W 8SP

T 0207 323 5584 F 0207 323 9697

www.rfdglondon.com





HOTEL APOLLO

هتل آپولو

در قلب شهر فرانکفورت

نزدیک ایستگاه قطار

در هتل آپولو میتوانید به رایگان از تسهیلات اینترنتی استفاده نمایید

Münchener Straße 44
60329 Frankfurt am Main
Germany

Tel: +49 (0)69 432228

+49 (0)69 256 263 42

Fax: +49 (0)69 256 249 91

www.hotelapollo-ffm.com

E-Mail: hotelapollo44@yahoo.de



**مشاوره رایگان توسط دکتر
عباس شیرافکن همه روزه از
ساعت 2 تا 7 بعد از ظهر و شنبه ها
در کلینیک لوموژ واقع در کیلبرن**

دکتر عباس شیرافکن:

با تزریق صحیح بوتاکس ، سالها جوان شوید



چروک های صورت دو نوع اند:
۱- نوع دینامیک که بر اثر حرکت مکرر عضلات صورت در طی سال ها ایجاد می شوند.

۲- نوع استاتیک که در اثر کاهش کشسانی پوست به علل متفاوتی از جمله جاذبه زمین به وجود می آیند.

سال ها تنها راه درمان چروک های استاتیک، لیفتینگ (lifting) صورت و ابرو بود که البته چروک های دینامیک را درمان نمی کرد.

تزریق بوتاکس که در واقع نوعی سم به دست آمده از یک باکتری خاص است، برای درمان خطوطی که در اثر فعالیت زیاد در صورت پیدا شده اند، یک روش سریع و نسبتا غیرتهاجمی است.

چون بوتاکس نوعی سم است، بهتر است مادران باردار و حتی مادرانی که به فرزندشان شیر می دهند تا پایان این دوران از انجام این تزریق خودداری کنند.

افرادی که لب فوقانی باریکی دارند و یا کسانی که فاصله انتهای بینی با لب بالایشان زیاد است، ممکن است با تزریق زیاد بوتاکس ظاهری ناخوشایند پیدا کنند.

بعضی از افراد لبخندی تحت عنوان «لبخند مونالیزا» دارند که گوشه های دهان در حالت طبیعی به طرف پایین لب فوقانی کشیده می شود. تزریق نادرست بوتاکس در این افراد این حالت را تشدید کرده و ظاهری غیرطبیعی به بیمار می بخشد.

در عوض افرادی که در آنها لثه های بالا و پایین دیده می شود، ممکن است به درمان هم زمان عضله پایین کشنده لب تحتانی نیاز داشته باشند تا دچار لبخندی مانند شکلک درآوردن و یا دهان کجی نشوند.

لذا سپردن اعضای بدن به دست افراد غیر متخصص می تواند عارضه و خسارت جبران ناپذیری به دنبال داشته باشد

کادر پزشکان و مشاورین ما با حضور دکتر ویلیامز، دکتر لورن و سایر بیوتراپیستهای با سابقه با ملاقات و راهنمایی مشتریان بهترین توصیه های زیبایی و بهداشتی را به آنان عرضه می کنند.

**Alexander Laser .IPL
.N Lite .Nd:YAG laser .LP G**



Special Offer

Waxing

Legs Full £15

Brazilian £15

کلینیک زیبایی دکتر عباس شیرافکن، دکتر ویلیامز و دکتر لورن و بیوتراپیستهای با سابقه

۱- لیزر برای از بین بردن مو:

صورت از 45£ - زیر بغل از 35£ - چانه از 20£

بالای لب از 20£ - بیکنی از 45£ - پا از 99£

پشت گردن از 30£ - گونه ها از 30£

۲- تزریق بتاکس در ناحیه پیشانی و اطراف چشم ، اطراف

دهان و کنار بینی برای از بین بردن چروک از 270£ به بالا

بزرگ کردن لب 250£

۳- از بین بردن مویرگهای قرمز 35£ - لایه برداری پوست

صورت ، جوان کردن پوست 35£

۴- تمیز کردن صورت از 16£ الی 50£

کلیه درمانهای زیبایی الکترولیز

۵- لایه برداری پوست صورت 35£

۶- Contact Lens, Fresh look رنگی برای ایرانیان 10£

۷- جدیدترین مدلهای آرایش و رنگ مو

و آرایش عروس پوت آپ

LEMOGE CLINIC

020 73724433 - 020 73720044 (شعبه اصلی)

191 Kilburn High Road London NW6 7HY (near Bingo)

Mon-Fri 9:30 - 7 Sat 9-6 / Sun 10-5:30

شعبه جدید:

0207 625 60 60 - 0207 625 50 00

325 Kilburn High Road London NW6 7PY

O₂ SHEPHERDS BUSH EMPIRE

جاودان صدای عشق

معین

با ارکستر فیلارمونیک لندن

قیمت بلیط تا اول سپتامبر ۳۵ پوند
و VIP ۴۵ پوند
از اول سپتامبر قیمت بلیط ۴۵ پوند
و VIP ۵۵ پوند

لندن ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۰

محل فروش بلیط در فروشگاه های ایرانی

Shepherds Bush Green
London W12 8 TT

تلفن رزرو و اطلاعات

075 06 05 73 65

0207 603 0924

0751 22 4444 6



محمود سرابی

ما پخش کردیم، پخش این تصاویر باعث شد صدها رسانه دیگر در اروپا هم با کپی برداری به پخش آن اقدام کنند تا مردم جهان بفهمند حکومتی چنین رذل و بی شرم و بیرحم در گوشه‌ای از جهان وجود دارد. رادیوی بهار رژیم در لندن را که با صرف صدها هزار پوند راه اندازی شده بود و زیر پوشش دیگری فعالیت می‌کرد را افشاء کردیم و باعث تعطیلی آن شدیم.

صدها تظاهرات در این سالها علیه رژیم برگزار نموده‌ایم و هر بار سیلی محکمی بر چهره پلید رژیم و نوکرانش زده‌ایم که نمونه‌های آن حضور در برابر لانه فساد رژیم در لندن به نام مجمع اسلامی است، مزدوران رژیم چهره واقعی و خشنایان ایرانیان وطن پرست را دیدند و ما وحشت و ترس را در چهره آنان دیدیم.

حالا پس از این همه سال و کارنامه‌ای با صدها ورق و خط مبارزه‌ای بی‌امان با چنین حکومتی ضد ایرانی- انسانی، باز هم رژیم متوسل به تهدید می‌شود و ما را از عواقب وخیمی می‌ترساند که به جای ایجاد وحشت و ترس در ما، باعث خشم و کینه و نفرت بیشتر ما می‌شود که شاید به همین جملات بسنده کنیم که

ما را ز سر بریده می‌ترسانید

ما گرز سر بریده می‌ترسیدیم

در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم

میلیون دلار در دست داشت که یک وکیل شناخته شده و چندین شاهد در لندن گواه هستند اینکه رژیم در چنین معاملاتی کثیف توانسته است با اندک مبلغی طیف وسیعی را بخرد شک نیست و شاید هم همین احساس ارزان خریدن برای آنان تجربه‌ای شده است که همه قابل خرید و فروش هستند و هرکس قیمتی دارد که صد البته خریدهای ارزان رژیم در خارج از کشور شامل تربیون داران، مطبوعات، تلویزیونی، بنگاههای خیریه، سازمانهای حقوق بشری؟! قلم و میکروفن به دستان خیر سرشان صاحب نام و دهها اشکال دیگر هم می‌شود.

اینکه رژیم در کارنامه سیاه خود نام ما را در کجا نوشته است مطمئن نیستیم ولی حداقل دو موردش را خوب می‌دانیم یکی اینکه رژیم خیلی دلش می‌خواست ما وابستگی و تعلقات فکری و عقیدتی به حزب و سازمان و گروهی سیاسی داشته باشیم تا به وسیله عواملش تلاش کند ما را به انزوا بکشاند که با همه شایعات و ترفندهایش موفق نشد و دیگری عملکرد ما در افشاء و روشنگری چهره واقعی رژیم و نوکرانش بوده که باعث بی‌آبرویی آنان شده است. که هر شماره مجله رنگارنگ گواه این مسئله است

افراد بسیاری را با نام و عکس و مشخصات حقیقی، حقوقی شان چاپ می‌کنیم و آنان را در برابر ملت ایران رسوا می‌نماییم و تا امروز حتی یک مورد هم وجود نداشته است که یکی از این صدها مزدور که از سوی ما معرفی شده است حتی اعتراضی علنی و رسمی کند چون خودشان به خوبی می‌دانند که ما واقعیتها را نوشته‌ایم.

افتخار می‌کنیم هزار و پنجاه و دو شماره مجله رنگارنگ و هزاران ساعت برنامه تلویزیونی تولید کرده‌ایم که هرگز ذره‌ای از مواضع روز اول خود تا به امروز عدول نکرده‌ایم بلکه هر روز مقاوم تر و پرامیدتر و پرتلاش تر به زندگی سخت و طاقت فرسای خود ادامه داده‌ایم.

حدود ۱۸ سال پیش برای اولین بار تصاویر ضد بشری و حیوانی رژیم آخوندی «سنگسار» را در جهان

**ما را ز سر بریده می‌ترسانید
ما گرز سر بریده می‌ترسیدیم
در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم**

نفس‌های به شماره افتاده رژیم خونخوار آخوندی باعث شده حکومت و مزدوران و نوکرانش به تلاشی مضاعف دست بزنند تا برای بقای نکبت بار خود چند صباحی بیشتر وقت بخرند.

حربه تهدید و ارباب همیشه مایه کار این جنایتکاران است. این روزها شیوه کثیف رژیم شدت بیشتری یافته است و ما نیز از این عادت رژیم مانند ۲۵ سال گذشته بی‌نصیب نبوده‌ایم و عجیب است که چنین رژیمی با همه تجارب و انباشته‌های کارنامه‌اش در ترور، قتل یا پیشنهادات و سوسه‌انگیز هنوز آدمهای مقابل خودش را نمی‌شناسد.

۲۵ سال است رژیم پلید آخوندی از طریق عواملش ما را مقابل پیشنهادات گوناگونی قرار داده است که حداقل چندین شاهد زنده گواه این ارقام چشمگیر بوده‌اند

نمونه‌اش در رابطه با تلویزیون رنگارنگ لندن بود که چنانچه ما به مسائل سیاسی کار نداشته باشیم آنان حاضر به پرداخت مبلغ بالایی پانصد هزار پوند بودند که واسطه و دلال این معامله کثیف با فحش و تپیا از دفتر ما رانده شد آن هم در سال ۱۹۹۶ که پول ارزشی به مراتب بالاتر از امروز داشت و ما به خاطر استقلال و اعتقادمان به تعهدات و مسئولیتیمان از چندین مورد دیگر هم گذشتیم و این در حالی بود که واقعا شاید به صد پوند هم احتیاج داشتیم.

رژیم بارها و بارها به اشکال مختلف ما را تهدید کرد و مزدورانشان در قالب نامه، ایمیل، تلفن عواقب وخیم را به رخ ما کشیده‌اند چندبار ماموران وزارت اطلاعات در قالب مسافر و مهمان سراغ ما آمدند که دو تا آخر آنان یکی محمد بود که مسئول حراست وزارت اطلاعات می‌باشد و دیگری وکیلی به نام ... که در پوشش کسی که می‌خواهد پناهنده شود و ۷ چک تضمین شده هر یک به مبلغ یک

P.O.Box 2821

LONDON NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333

www.ranagarang.co.uk

Email: ranagarang_London@hotmail.com

(زیر نظر شورای نویسندگان)

رنگارنگ هر ماه منتشر می‌شود

مدیر و سردبیر: محمود سرابی





در صورت خرید از این
فروشگاه مجله رنگارنگ را
هدیه خواهید گرفت

DISCOUNT HALAL FOOD CENTRE

ارایه بهترین و مرغوبترین اجناس ایرانی ، ترکی و مدیترانه ای



به فروشگاه ما سر بزنید با مقایسه قیمت‌های بی نظیر و خرید از ماحتما مشتری دائمی ما خواهید شد

مرغ و گوشت تازه و حلال ، میوه و سبزیجات تازه

49 Burnet Oak Broadway, Edgware Middlesex HA8 5JZ

Tel: 020 8205 6283

Fax: 020 8205 7404

Mobile: 077 1842 2144

ای کاش یک جو غیرت، شرافت، معرفت و شجاعت پوری بنایی را بعضی مردان نره خر و بی غیرت سینما و مطربهای هرجایی داشتند.



محرومیت خورده اند؟

وقتی نماد و سمبل جنایت حکومتی دیکتاتور به صحنه می آید که حداقل یک سال گذشته علناً دستور قتل هزاران جوان ایرانی را صادر کرده است و طنین این جوانان که فریاد می زدند مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه ای، در سراسر ایران هنوز شنیده می شود.

جمعی فاسد و هرجایی به نام هنرمند، چادر و عبا به سر می اندازند و با خواری و ذلت و دیوزگی به پابوس رهبر جنایتکار حکومت فاسد و ضد بشری می روند.

زنگان بزرگ کرده زیر چادر و مقنعه با لوندی و عشوهای تهوع آور و نامردان به ظاهر مرد با تسبیح و ریشهای زده به گدایی برای چند صحنه حضور بیشتر به حراج خود می پردازند.

به راستی اگر آمار و ارقامی وجود داشت که واکنشهای ایرانی را به چنین بالماسکه ای شمارش می کرد، شما فکر می کنید چند میلیون ایرانی با دیدن این عکسها و گزارش با خشم و کینه و نفرت به زنان و مردانشان می گفتند: هرجایی بی غیرت و خودفروش!



پوری بنایی ۳۱ سال است در داخل کشور با ممنوعیت های ضد بشری ملایان مبارزه می کند.

وقتی به اسامی چون بیژن مرتضوی، حبیب، محمد، بهمن مفید، مرتضی عقیلی و... برمی خوریم با تعجب می پرسیم به راستی اینان به دنبال چی هستند؟ آیا شغلشان آزاد شده است؟

پس چگونه است که هنوز ایرج و گلیایگانی در محرومیت هستند با اینکه ۳۱ سال هم در ایران مانده اند؟ چگونه ناصر ملک مطیعی، پوری بنایی مهر

در تمامی مراسم و یادبودهای همکاران در گذشته خود حاضر می شود و هر میکروفونی پیدا می کند چون شیر می گرد و به این سیستم ضد بشری می نازد.

ای کاش آن چارقد اجباری جمهوری ضد ایرانی ملایان را به زور بر سر نامردانی می کردند که روزگاری بر پرده سینما ادای جاهل و بامعرفت در می آوردند؟ و امروز

قنادی و خشکبار بهار و سوپر مارکت زمان

بازارچه ای در قلب کنزینگتون

آجیل، تازه ترین سبزیجات و میوه های ایرانی

گوشت و مرغ حلال

ویدیو کلاب زمان بهترین کاست، سی دی و ویدیوهای ایرانی را با تخفیف ویژه در اختیار شما قرار می دهد.



020 7603 8909 347Kensington High St. W8



خبرهای هنری



خاطره ای از ناصر ملک مطیعی

وجود داشت مردم مال و زن و بچه هایشان را می سپردند به او می زفتند مکه.

اینها اعتقاد داشتند و مردم هم همه عشقشان چنین آدمهایی بود.

البته در این بین یک سری ناروایی ها و سوءاستفاده هم می شد ولی به طور کلی این نقش و این کاراکتر، کاراکتر و نقشی بود که مردم دوست داشتند.

دیگران شاید فکر می کردند این لباس به قد و قواره من بیشتر از دیگران می آمد که دوستم داشتند.

دیگران هم این نقش را بازی می کردند، اما من وقتی می رفتم در این لباس و این شمایل، چون خودم هم تمایل داشتم این نقش گرفته و مردم هم خوششان آمده بود اما این برای یک هنرپیشه خطرناک است چون همیشه یک نقش را بازی می کند.

نباید برود پلیس بیاورد. مردم این توقع را ندارند. من اصلا اهل این حرف ها نیستم. پلیس آوردن تمام خصوصیات من را به هم می ریزد.

گفتند: داستان این طوری است تو پهلوان بودی که رفتی آنجا و پدرت را در آورده اند. گفتم این کار را نکنید. مردم این را نمی خواهند. بالاخره این کار را کردند وقتی فیلم آمد و رفت اصفهان روز اول بچه هایی که فیلم را می دیدند به دیگران می گفتند: نروید فیلم را ببینید، ناصر می رود آجان می آورد.

یعنی اینقدر این واکنش شدید بود که مجبور شدند فردایش آن صحنه را از فیلم در بیاورند.

طرف یک سوی سبیل اش را گرو می گذاشت حاضر بود تمام زندگی اش را فدا کند.

در یک محل اگر یک پهلوان جوانمرد

منوچهر وثوق هم که برادر من بود در تمام طول فیلم خوشحالی اش این بود که برادرش بر می گردد و جواب اهل محل را می دهد.

او جوان و کم سن بود و برادرش که من بودم بزرگ بودم و قوی.

می گفت: برادرم می آید ببینید چکار تان می کند.

وقتی برادر بزرگه می آید به برادر کوچیکه می گوید: اصلا فکر کن هیچکس نیامده. من دیگر اهل این حرف ها نیستم.

ولی در داستان این بود که این برادر بزرگه می رود پلیس می آورد. گفتند باید برود پلیس بیاورد.

من سه روز نشستم با کارگردان صحبت کردم و گفتم: آقا جان ناصر ملک مطیعی

لوطی گری و این حرف ها مال بعد از آن سال هایی است که متقین ایران را اشغال کرده بودند و جنگ جهانی شده بود.

مردم امنیت آنچنانی نداشتند و این جوان ها و متعصبین و ورزشکاران ناموس پرست که می خواستند احقاق حق کنند، پیدا شدند و شدند بزرگ محل و کم کم اسم در کردند.

تا پیش از انقلاب اینها خیلی اسمی بودند. دسته داشتند، هیات داشتند، سینه زنی راه می انداختند.

فیلم کاکو نموداری از این آدم ها بود و در شیراز فیلمبرداری می شد.

یک صحنه در داستان فیلم بود که من مجبور می شوم مقابل یک عده که می خواستند دعوا راه بیندازند و من را بکشند و توی دعوا بروم، پلیس بیاورم.

با کمترین هزینه رازهای دنیای پیچیده سیاست را متوجه شوید.

سی و پنج سال پیش، در جزیره گوادلوپ، بازی سیاسی جدیدی آغاز شد که مدت آن پنجاه سال در نظر گرفته شده است.

پس، با هزینه ای اندک، اما دقتی سرشار، در این پانزده سال باقی مانده از اجلاس گوادلوپ، این بازی ها را بشناسیم و رازهای سر به مهر و فراموش شده آن را دریابیم.

اجلاس گوادلوپ کتابی خواندنی و عمیق که با آن اسرار سیاست آشکار میشود و به سیاست های اتخاذ شده امریکا، بریتانیا و فرانسه در برابر کشورهای جهان، بخصوص کشورهای منطقه خاورمیانه، پی می بریم.



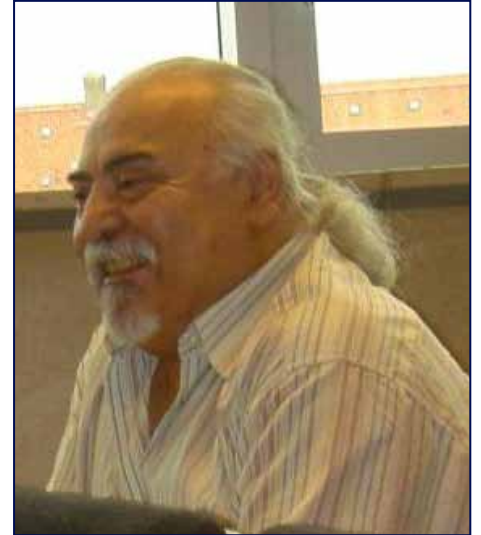
برای تهیه کتاب اجلاس گوادلوپ به وب سایت www.knowpolitics.com مراجعه فرمایید.



سکوت: آغاز همکاری گلشیفته فراهانی و اسفندیار منفردزاده؟!

من تماس گرفت و گفت بعد از سی سال شعری از ایران به دست من رسیده که شاعر آن سربازی ۱۹ ساله است و این شعر به دل من هم نشست زیرا در این شعر شعار نیست حرف همه جوانهای نسل من است که می‌گوید:

سکوتم را نکن باور.
من آرامش سنگین پیش از قهر طوفانم
من آن خرمن، من آن انبار باروتم
که با آغاز یک کبریت، آتش می‌شوم یکسر
هزاران شعله سرخ کنار هم
سکوتم را نکن باور



من میوه این انقلابم!

واقعاً گلشیفته فراهانی تصور می‌کند خواسته نهایی جوانان ایران آزادی نسبی و اصلاحات در درون این حکومت است؟! آنان به دنبال دگرگونی نیستند! حتماً پاسخ جوانان ایران به گلشیفته و خواسته‌اش یک «نه» بزرگ است، زیرا جوانان هم نسل گلشیفته که در خیابانها و زندانها شکنجه و اعدام می‌شوند یک خواسته ملی و میهنی است که فریاد می‌زنند، نه شرقی، نه غربی، جمهوری ایرانی، یعنی خواهان سرنگونی کامل این حکومت ضدآزادی هستند. زیرا این حکومت که اصلاح پذیر نیست!

گلشیفته فراهانی چهره‌ای خاکستری دارد و نمی‌توان قضاوتی قاطع درباره حضورش در خارج از کشور داشت. او در مصاحبه‌ای اشاره دارد به خواسته نسل جوان ایران!

که مسلماً حرف گلشیفته نمی‌تواند خواسته نهایی جوانان ایران باشد زیرا او می‌گوید:
من طرفدار کسی نیستم و هیچوقت هم نبودم ولی به عنوان یک جوان ایرانی مانند ۳۰ میلیون دیگر خواهان حداقل اصلاحات به سوی آزادی نسبی هستیم! مسئله دگرگونی نیست!

گلشیفته فراهانی با ترانه سکوت وارد مرحله‌ای تازه از زندگی هنری خود در خارج از کشور شد.

او درباره خواندن ترانه سکوت چنین می‌گوید:
داستان از آنجا آغاز شد که آقای اسفندیار منفردزاده با

خدمات ارزی و بازرگانی راوندی

RAVANDI TRADE & FINANCE CO. Ltd

نامی مطمئن و آشنا

دفتر مرکزی لندن:

Tel: 020 - 7499 5455

Fax: 020 - 7629 2974

**Oxford Street, 24 North Audley St
London W1K 6WD**

Under New Licence No. 12113380

e-mail: jravandi@btconnect.com

دوبی:

Tel: (9714) - 22 72 765

Fax: (9714) - 22 77 920

email: ravandi@emirates.net.ae

آرش و آیلار در آهنگ «دستها بالا»



آرش خواننده سرشناس نسل جوان در آخرین آلبوم خود در آهنگی به نام «دستها بالا» از همکاری آیلار دختر ایرانی و ستاره سکسی نروژ استفاده کرده است. از نکات جالب این همکاری دو صدایی، اجرای خوب و صدای شنیدنی آیلار است که حتماً باید به زودی نام او را هم در فهرست خوانندگان جدید وارد کرد. آیلار در ماه آینده آلبومی به زبان انگلیسی به بازار خواهد داد.

ییا با هم بخونیم



کار تازه‌ای از شهلا سرشار و بهزاد به نام «ییا با هم بخونیم» شامل ۹ آهنگ است که با صدای این دو خواننده به بازار آمده است.



سیاوش سهراب از لندن کوچ کرد

سیاوش سهراب که سالها در لندن زندگی می‌کرد

و در واقع از طریق مجله و تلویزیون رنگارنگ قدم به عرصه هنر گذاشت چند ماهی است به لس آنجلس کوچ کرده است. او اولین آلبوم خود به نام «خلوت بوسه» را به بازار داده است. به زودی چند موزیک ویدئو زیبا از این آلبوم نیز پخش خواهد شد.

ملینا هم آمد



از چهره‌های تازه نفس موزیک ایرانی خواننده‌ای به نام ملیناست که آلبوم جلوه‌های معنویت را به بازار داده است. این آلبوم که شامل ۶ ترانه می‌باشد با حفظ اصالت ها توام با زیبایی شنیداری روز دارای ویژگی های قابل تحسین است.

سوپر تهران

شما می توانید شیرینیجات، بستنی، فالوده ایرانی خشکبار، ترشیجات و دیگر محصولات ایرانی و جدیدترین و سادترین کاست، سی دی و ویدیوها با قیمتهایی استثنایی را از ما تهیه فرمائید.

565 , Finchley Road
London NW3
Tel: 0207 435 3622
Fax: 0207 431 9595

عرق کشمش مخصوص پاکدیس فقط در سوپر تهران

عرق کشمش مخصوص پاکدیس را تنها یک بار باید امتحان کرد تا از طعم و مزه و سرخوشی آن لذت برد





فروشگاه دجله

بازارچه کاملی با انواع محصولات خاورمیانه
با قیمت‌هایی غیر قابل رقابت

در قلب منطقه فینچلی لندن

**Turkish, Greek, Iranian,
Middle Eastern Food
Fresh Daily Halal Meat
Fruit & Vegetables**

در صورت خرید از این فروشگاه
مجله رنگارنگ را هدیه خواهید گرفت

نمونه قیمت‌های ویژه محصولات

Bevelini روغن زیتون £2.69 each 2 for £4.99

انواع کنسرو انجمن £1.39 each 2 for £2.59

Cypressa روغن زیتون £15.99 each 5Ltr (extra Virgin)

خرمای ایران £2.39 each

برنج تیلدا ۵ کیلویی £9.99

برنج تیلدا ۱۰ کیلویی £18.99

Bineli پاستا £0.39 each 3 for £1.00

Tel: 020 8349 3414

**151-153 Ballards Lane
Finchley Central N3 1LJ**





سوالی که مردم باید بپرسند

این مطربهای، هنرمندما در ایران به دنبال چه هستند؟!؟

در حالی که رژیم آخوندی پس از ۳۱ سال هنوز به چهره‌های محبوب گذشته اجازه فعالیت نمی‌دهد این مطرب‌های بی‌آبرو کدام هدف را دنبال می‌کنند؟!؟

اینکه برای رژیم تبلیغ کنند که این حکومت تغییر کرده است و دموکرات و آزاداندیش شده است؟!؟
اینکه ۳۱ سال محرومیت و خانه نشینی هنرمندان محبوبی چون ناصر ملک مطیعی، وحدت، پوری بنایی، فروزان و دهها چهره دیگر را زیر سؤال ببرند تا وانمود کنند که اینان مشکلات اخلاقی داشته‌اند!
ولی این تحفه‌های گندیده و در خارج پناهنده شده پاک و سالم هستند؟!؟
واقعاً مردم باید کمی انصاف، مسئولیت و تعهد انسانی ایرانی داشته باشند و یقه این مطربها را بگیرند و یا طردشان کنند که چنین به مردم ایران و خون جوانان بیگناه ایران بی‌حرمتی نکنند.
هنوز بوی خون جوانان کشته شده در زندانها و خیابانهای ایران به مشام می‌رسد.
هر روزه ملت ایران در جنگی نابرابر در مقابل این حکومت ضد ایرانی ایستاده‌اند.
حیرت آور است که در این دوران سرنوشت ساز که باید هنرمندان واقعی در کنار مردمشان بایستند این گروه بی‌معرفت و مطرب در کنار جنایتکاران رژیم می‌ایستند؟!؟

هنرمندما شده‌اند عمله، اگره‌های تبلیغاتی رژیم و تن به هر ذلت و پستی می‌دهند که زیر سایه حکومت ضد مردمی در ایران به صحنه بروند
حتی بسیاری از این آشغالهای هنری در ایران مزه کتک، تحقیر و زندان را هم چشیده‌اند ولی در کمال وقاحت و بی‌شرمی با سرهای بی‌غرور از رژیم صحنه را گدایی می‌کنند.
بسیاری از اینان در سنین پیری و در دوران بازنشستگی شهوت صحنه و مطرح شدن دارند و در آنجا چون مزدوران در بزم‌های شبانه سرداران آدمکش حکومت بزم‌آرایی می‌کنند تا مجوزی به دست آورند که چه چیزی را ثابت کنند؟!؟
به راستی امثال بیژن مرتضوی، حبیب، محمد پسر معلوم‌الحال حبیب، جهان که فوت کرد، جلال، بوتیمار، مرتضی عقیلی، بهمن مفید و... در پی اثبات چه هستند؟

۳۱ سال از انقلاب دزدیده شده به وسیله ملایان می‌گذرد، هنوز دادگاههای انقلاب و منکرات برپاست، هنوز چهره‌های محبوب مردم که در ایران مانده‌اند و مرتکب هیچ گناهی هم نشده‌اند در زندان خانگی به سر می‌برند و اجازه هیچگونه فعالیت هنری به آنان داده نمی‌شود.
صدها چهره ارزشمند و صاحب کارنامه در رشته‌های مختلف هنری در تبعید اجباری در ایران به سر می‌برند و تنها گناه و جرمشان ارائه هنرشان برای مردم کشورشان بوده است ولی حکومت سیاه و چهره‌های بی‌لبخند گرمه‌های حکومتی زندگی را بر اینان ممنوع کرده‌اند.
خواننده، نوازنده، ترانه سرا، شاعر، بازیگر، کارگردان و حتی سیاه لشگرهای فیلم‌های قبل از انقلاب در سینما محروم هستند
ولی در کمال تاسف و حیرت می‌بینیم مشتی مطرب

مجله رنگارنگ متعلق به شما است.

رنگارنگ رسانه‌ای است که تلاش دارد مستقل و ملی باشد و سلیقه و خواسته‌های جامعه ایرانی را به هموطنان ارائه کند.

مجله رنگارنگ شناسنامه هویت ایرانیان است و خط قرمزی ندارد که در پناه حفظ منافع شخصی شعار ما سیاسی نیستیم! بدهد و نقش مرده شور را بازی کند.

رنگارنگ آینه واقعی شرایط و حوادث زندگی ایرانیان در داخل و خارج از کشور است.

ما از شما توقع داریم تنها نشریه ملی، میهنی خود در خارج از کشور را حمایت کنید و با خرید آن، آبونمان شدن آن و دادن آگهی‌های تبلیغاتی خود حضور ۲۵ ساله این نشریه را تداوم بخشید.

چهره های بی (تو)ش



گلشیفته فراهانی



بهنوش بختیاری



مهناز افشار



فاطمه معتمد آریا



بهرام رادان



نیکي کریمی



لیلا حاتمی



هدیه تهرانی



سروش گودرزی

آگهی از شما ، آگاهی رساندن به مردم از ما



مصاحبه اختصاصی مجله رنگارنگ با

مرجان

توسط همکارمان در آمریکا

به کسب افتخار عضویت سازمان مجاهدین خلق و یا شورای ملی مقاومت نگشته‌ام. چرا که ایستادن در چنین سکوی پرافتخاری علاوه بر دانش و بینش والای سیاسی از خودگذشتگی و فداکاری خاصی را طلب می‌کند.

من از سال ۱۳۵۹ و یا دقیق‌تر بگویم پس از کودتای آخوندها علیه انقلاب شکوهمند ضد سلطنتی ملت ایران که با تهاجم به سفارت آمریکا در پوشش ظاهری ضد امپریالیستی و در اصل برای سرکوب نیروهای آزادیخواه و تجددطلب شروع شد. توسط همسرم فریدون ژورک با نگرش آزادیخواهان سازمان مجاهدین خلق آشنا شدم و با مطالعات بعدی دریافتم که تنها جریان استواری که می‌تواند در جدال سهمگین با متحجرین بنیادگرای آخوندی ملت ایران به سرمنزله مقصود که همانا جامعه‌ای دموکرات و به دور از هر نوع تبعیض است برساند. این مبارزان دست از جان شسته‌اند و این مهم در طول زندانی بودنم در آن سالهای سیاه دهه شصت که بیش از دو سال به درازا کشید در باورم حک شد.

در این سالها همدوشی با بخشی از سربازان این ارتش رهائی بخش برایم عامل موثری شد جهت کسب آگاهی بیشتر نسبت به ماهیت بنیادگرایی رژیم

- خانم مرجان. با درود به شما و تشکر از این که تقبل زحمت کردید تا گفتگویی داشته باشید با مخاطبان عزیز و محترم مجله رنگارنگ.

مرجان - سلام می‌کنم به شما و جناب محمود سرابی سردبیر محترم مجله رنگارنگ لندن. همینطور سلامی دارم خاضعانه به هم میهنان عزیز دربندم در ایران بدون درنظر داشتن به قومیت و مذهب و امتیازات اجتماعی و یا نژادی که متأسفانه چنین تبعیضاتی سالیان درازی است که توسط متحجرین حاکم بر کشورم بر این ملت آزاده اعمال شده است.

- زنده باشید. خانم مرجان در مورد سوابق هنری شما چه در زمینه سینما و یا در پهنه موسیقی فراوان و همه جانبه گفته و شنیده‌ایم. با اجازه قصد داریم در خصوص فعالیت‌های سیاسی و یا بهتر بگوئیم آزادیخواهانه شما صحبتی داشته باشیم. لطفاً بفرمائید از چه زمانی به عضویت شورای ملی مقاومت درآمدید و اصولاً چه عواملی سبب جذب شما نسبت به این جریان فکری و مبارزاتی شد؟

مرجان - بایستی به صراحت اعلام کنم که من تنها یکی از هواداران بی‌شمار سازمان مجاهدین خلق ایران و به تبع آن شورای ملی مقاومت هستیم و نایل

مرجان از جمله هنرمندانی است که در عرصه سینما و موزیک ایران در سالهای قبل از انقلاب جایگاهی خاص برای خودش یافته بود.

در پی حضور رژیم ملایان در ایران مرجان هم مانند دهها چهره مطرح جامعه هنری به انزوا، زندان و شکنجه روحی و جسمی کشانده شد تا بالاخره پس از بیست و اندی سال از جهنم آخوندی گریخت و به خارج از کشور آمد.

مجله رنگارنگ مانند همیشه ارزش و اعتبار این چهره‌های مورد علاقه مردم، تعهدات و مسئولیتهای ملی و میهنی آنان به دور از تعلقات و نگرشها و وابستگی‌های حزبی و سازمانی ارزیابی می‌کند

برای ما حضور پررنگ این چهره‌های محبوب در برابر رژیم جنایتکار مهم است و همه انسانها در یک جامعه آزاد و دموکراتیک حق انتخاب راه و روش سیاسی خود را دارند.

مرجان در نگاهی دیگر به چهره سیاسی و مبارز خود علیه رژیم آخوندی می‌پردازد. این مصاحبه را با هم می‌خوانیم.

ددمش آخوندهای حاکم بر کشورم و از سوی دیگر شور و عشق نهفته در ذات فرزندان ملتی آزاده که در این جدال نابرابر حتی از بذل جان خود نیز دریغ نداشتند.

- خانم مرجان همانطور که اشاره کردید شما یکی از زندانیان سیاسی رژیم در دهه شصت بودید. مایلم از برخورد شکنجه گران با زندانیان برای خوانندگان مجله خاطره یا خاطراتی را تعریف کنید.

مرجان - در خصوص خشونت و شکنجه توسط دژخیمان این خلیفگان شیطان بسیار گفته‌اند و شنیده‌ایم و حتی دیده‌ایم. وقتی رژیم در خیابانها و در ملاء عام با حضور صدها خبرنگار و دوربین فیلمبرداری ابائی از تیرباران معترضین به تقلبات انتخاباتی ندارد. وقتی در دانشگاهها جواب دانشجویان متعرض به عدم آزادی و حضور لومپنان بسیجی در دانشگاه را با باطوم برقی و شلاق و زندانهای قرون وسطائی و بعضاً اعدامهای وحشیانه می‌دهد، وقتی تجمع معلمان شریف و فرزندان این ملت را که به جهت مطالبات صنفی خود گرد آمده‌اند را به خاک و خون می‌کشد و کارگرانی را که به جهت دریافت دستمزد معوقه خود اعتصاب کرده‌اند به زندانهای طویل‌المدت و تبعید و محرومیت‌های اجتماعی محکوم می‌کند روشن است که در زندانهای مخوف سراسر ایران که اوین و بند ۲۰۹ آن حتی برای جهانیان دست کمی از زندان باستیل قبل از انقلاب کبیر فرانسه ندارد، چه فجایعی در خفا خاصه در آن سالهای سیاه انجام داده است.

هنوز پس از بیست و اندی سال هستند زنان و مردان جان بدر برده از قتل عام سال شصت و هفت که آثار شکنجه را بر بدن دارند و بعضاً با نقص عضو و امراض روانی روزگار می‌گذرانند.

با توجه به این مطالب و فجایعی از این دست که فراوانند و جهانیان نیز بر آن آگاه، از شکنجه مبارزان در سستیر با بنیادگران چه می‌توان گفت که بتواند بیانگر

خشونت لجام گسیخته رژیم آخوندی در آن سالهای سیاه باشد. اما حائز اهمیت مقاومتی است که ورای شلاق و داغ و درفش و اعدام قرار داشته و دارد. مقاومت ملتی آزاده و فرزندان مبارزشان است در برخورد با رژیم آخوندی تا بدانجا که به روایت جان بدر بردگان قتل عام سال شصت و هفت. ایستادگی زندانیان و مقاومت و پایداریشان مقابل هیئت مرگ و دفاع از مواضع بحق شان مانع از ادامه اعدامها پس از دو ماه اعدام بی وقفه در زندانهای سراسر کشور شد. مقاومتی که جلادان را به وحشت انداخته بود.

به نظر من بجاست که از مقاومت‌ها صحبت کنم تا از شکنجه و اعدام. عاملی که آرام آرام رژیم را پس از سی سال به مسلخ برده و بر لبه پرتگاه نشانده است.



زندان برایم افتاد محرومیت اجتماعی و نهایتاً فرارم از خانه و کاشانه بعد از هفده سال تحمل زندان خانگی و فجایعی که حتی تحمل دوباره پرداختن به آنها را ندارم. برخوردشان در طول بازجویی و دوران زندان آنچنان بد نبود.

آسیب‌های جسمی ترمیم می‌شوند. آسیب‌های مالی قابل جبرانند و اگر هم نشود باز هم کمتر شنیده‌ایم کسی از گرسنگی مرده باشد. ولی دردهایی وجود دارد که فقط اشک آن هم چون مسکن فقط برای لحظاتی می‌تواند قابل تحملشان کند.

همچون دردی که مادران ندا و سهراب و هزار هزار مادر جوان از دست داده می‌کشند.

- لطفاً بفرمائید شما به عنوان هوادار مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت که سالهاست درگیر مسائل سیاسی ایران هستید چشم انداز تحولات سیاسی در ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مرجان - همانطور که قبلاً در مصاحبه‌ای اشاره داشتم من باورمندم که رژیم آخوندی مثل همه سیستمهای دیکتاتوری دیگر بقای چندانی ندارد. در این خصوص نمونه‌های بسیاری وجود دارد. پینوشه در شیلی. حکومت سرهنگان در یونان. حکومت کشیشان در قبرس. پولپوت در کامبوج، موسیلمینی در ایتالیا، فاشیسم هیتلری در آلمان، حتی اگر کمی وسیعتر نگاه کنیم رژیم دیکتاتوری اتحاد جماهیر شوروی و کشتار و سرکوب آزادیخواهان توسط استالین را تاریخ هرگز فراموش نمی‌کند و از چنین رژیمهایی در حال حاضر جز بدنامی و نفرت و ننگ اثری در جهان برجای نمانده است. من ایمان دارم که رژیم واپسگرایی خمینی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

- به عقیده شما سرنوشتی رژیم در کوتاه مدت امکان پذیر است؟ آری یا خیر دلایلتان چیست؟

پیامی برای هنرمندان و شاعران و نویسندگان مردمی و متعهد ایران دارید؟

مرجان - فرمودید هنرمندان مردمی و متعهد ایرانی. چنین افرادی که متأسفانه بایستی عرض کنم در جامعه هنری ما فاصله بعد از پیروزی انقلاب زیاد هم نیستند. والا تر و ارجمندتر از آنند که من برایشان پیامی و یا اندرزی داشته باشیم. همین قدر بایستی معترف باشیم که باعث سربلندی و افتخار جامعه هنری ایران هستند. اما کسانی که در جامعه هنری ما و در بخش‌های مختلف حضور دارند. به ایشان یادآور می‌شوم که بستر رویش و پرورش هنرمندان مردمند و در خدمت مردم بودن وظیفه و تکلیفی است الزامی برای هنرمندان. خاصه در شرایطی که مردم دربند و گرفتارند.

بایستی به این وظیفه خطیر و تکلیف انسانی توجه خاصی داشت که تاریخ قاضی آگاهی است.

- در پایان اگر نکته‌ای ناگفته دارید می‌شنویم.
مرجان - شکرگذار خداوندیم که در این شرایط سخت درک تعهد و قدرت تحمل مشکلات و انجام وظیفه را به من داد تا گرفتار مسائلی چون روزمرگی و تجمل طلبی و جاه و جلال نشوم که اگر ذلتی باشد که متأسفانه در بعضی موارد دیده شده است از این خصلتی سرچشمه می‌گیرد.

با امید پیروزی و برچیده شدن بساط دیکتاتوری به هر شکلی در ایران و سربلندی و آزادی خلق قهرمانان.

یا ما سرخشم را بگوییم بر سنگ

یا او تن ما به دار سازد آونگ

القصة در این زمانه پر نیرنگ

یک مرده بنام به که صد زنده به ننگ

با درود به ملت ایران

بقیه این مصاحبه در شماره آینده



در سالهای دهه شصت که روزانه تداوم داشت ولی نتوانست ملت را از تصمیم براندازی رژیم واپسگرای آخوندی منصرف سازد.

در تمام طول این سی سال زنان ما همراه و همدوش مردان و بعضاً حتی فعالتر از مردان چه در کشاکش انقلاب ضد سلطنتی و چه در مبارزات آزادیخواهی و تجددطلبی با رژیم حضور داشته‌اند و به یمن همین تلاش پیگیر است که یکی از این شیرازان مبارز به عنوان رئیس جمهور از طرف شورای ملی مقاومت برگزیده شدند.

من اطمینان دارم پس از سرنگونی متحجرین حاکم بر ایران زنان هموطن من در سایه رهبری سرکار خانم مریم رجوی به تبعیض هزاران ساله ظلم روا شده در حق بانوان این سرزمین پایان خواهند داد.

- به عنوان یک هنرمند برجسته و پیشکسوت چه

مرجان - به نظر من ماندگاری رژیم آخوندی تاکنون نیز به جهت مداخلات و حمایت دولتهای استعماری و در پس منافع مادیشان بوده است که شاخصه چنین حمایتی زدن برچسب تروریستی به قدرتمندترین و متشکل ترین اپوزیسیون رژیم یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت بوده است که خوشبختانه با تلاش شبانه روزی نیروهای مبارز و هوشیاری رهبری مقاومت آقای مسعود رجوی در اتحادیه اروپا بر آن مهر باطل زده شد و در آمریکا نیز جدال اپوزیسیون با وزارت امور خارجه آمریکا در مراجع قضائی آن کشور در جریان است. اما اینکه گفتید سرنگونی رژیم در کوتاه مدت امکان پذیر است یا نه. من به شخصه بدین گونه به موضوع نگاه نمی‌کنم. ملت ایران در تاریخ معاصرش یعنی از انقلاب مشروطیت و نهضت ملی شدن نفت و انقلاب سال پنجاه و هفت تاکنون یعنی بیش از یکصد و پنجاه سال است که برای کسب آزادی و ایجاد دموکراسی در کشور در حال ستیز است و هر روز در این راه به تجربیات ارزنده‌ای دست یافته است. به گونه‌ای که دیگر هیچ ترفندی مانع و باعث انحرافشان نخواهد شد.

ماحصل اینکه به یقین و عینه دوران قدرتمندی رژیم آخوندی پایان یافته و هر روز بیش از پیش به پرتگاه سقوط نزدیکتر می‌شود و سقوط رژیم به نظر من پایان دوران دیکتاتوری نه فقط در ایران که نویدبخش آزادی و دموکراسی در منطقه خواهد بود.

- خانم مرجان چه پیامی برای زنان مبارز در ایران دارید؟

مرجان - فقط روحیه و عدم ناامیدی از پیروزی ، رژیم با سرکوب و اعدام سعی برآن دارد که زنان و مردان و جوانان مبارز را از صحنه‌های مبارزاتی خارج کند. در حالی که به یاد داریم کشتار جوانانمان را

سوپر دنا SUPER DENA

کلیه مایحتاج یک خانواده ایرانی را زیر یک سقف گردآوری نموده است



Tel: 020 85 66 93 60

6 Ashbourne Parade (On Hanger Lane Roundabout) London NW10



در محیطی گرم و خانوادگی آماده پذیرایی از شما و میهمانان می باشد
همچنین سفارشات شما برای منزل و محل کار پذیرفته می شود.

Fire Point
KASSRA

PERSISCHE SPEZIALITÄTEN

Das Restaurant mit den heißen Preisen

Täglich frische Top-Qualität
von Rind, Lamm und Geflügel

Alle Gerichte auch zum Mitnehmen!

Öffnungszeiten: von 12⁰⁰ - 22⁰⁰ Uhr

(U-Bahn Berliner Tor) Berlinertordamm 4, 20099 Hamburg

Tel.: 040/ 24 69 61

Anjoman انجمن

Be younger and happier

With nuts



محصولات انجمن دارنده
ISO 9012


CERTIFICATE OF REGISTRATION
F.D.A

محصولات انجمن انتخابی مطمئن برای سلیقه ایرانی

www.anjomanfoods.com

Unit 14, Premier Park, Park Royal, London NW10 7NZ

Tel: 020 8961 9999 Fax: 020 8961 9339

No 109.1 Golestan 2, Farhazad Blvd, Shahrak Garb Tehran, Iran

Tel: +98 21 220 81325 Fax: +98 21 220 72413



در نگارنگ

مادی خرسندی

نقدی بر روزنامه‌ی خدا

به روزنامه نگاران گرفتار میهن

خواندم که شیخ گفته خدا «ژورنالیست» بود
اما مثال اهل قلم شور و شر نداشت

نشریه نیز داشت که تعطیل کرده بود
زیرا که یک مخاطب صاحب‌نظر نداشت

در باره خدا چه سخن‌ها که گفته شیخ
او را کسی ز پرت و پلا برحذر نداشت

نقد مرا کسی برساند به گوش او
ترسی اگر ز جانب این جانور نداشت

این روزنامه‌ای که خدا کرده منتشر
از روزگار آتی ما یک «خبر» نداشت

یک خط ز راز عالم خلقت در آن نبود
یک جمله از سوابق شمس و قمر نداشت

وقت نماز صبح و غروبش دقیق بود
جز این دلیل خلقتِ شام و سحر نداشت

بسیار گفته بود ز تقدیر و سرنوشت
اما قضاش اینهمه سؤ قدر نداشت

جای حروف، صفحه «فردا چه میشود؟»
جز ویرگول و همزه و زیر و زبر نداشت

از پشت پرده عملیات حضرتش
عکاس روزنامه یکی عکس برنداشت

وان سرمقاله‌ها که رسولان نوشته‌اند
بعضی‌ش ته نداشت و برخی‌ش سر نداشت

در بخش «شایعات» هیاهوی تازه بود
در باب اینکه حضرت عیسی پدر نداشت

در صفحه «مشایخ برجسته جهان»
جز عکس گاو و طرح سگ و نقش خر نداشت

در زیر عکس پاپ همانجا نوشته بود:
«یک کودک نمونه» و شرحی دگر نداشت

در عکس حوریان خودش دست برده بود
جز جبرئیل هیچ یکی بال و پر نداشت

توی ستون «زن» به زنان حمله کرده بود
حرفی بغیر برتری جنس نر نداشت

حوا نوشت جزو «مقالات وارده»
کز جور شوی خویش بجز چشم تر نداشت

خواننده‌ای به «بخش حوادث» نوشته بود:
خوش بود اگر که حضرت آدم پسر نداشت

مسئول نقد شعر و هنر (اسم مستعار)
جز فحش بد به اهل ادب یا هنر نداشت

وانکس که بخش آشپزی را نوشته بود
یک ثانیه به خلق گرسنه نظر نداشت

در بخش اقتصاد به تیر درشت گفت:
دیوانه آن کسی که غم سیم و زر نداشت

در صفحه تفرج و تور و مسافرت
جز دوزخ و بهشت برای سفر نداشت

البته خوب بود رپرتاژش از بهشت
رنگ دروغ اول آوریل اگر نداشت

یک عالم از مواد مخدر نوشته بود
کاین نیز مذهبی‌ست که پیغامبر نداشت

شش صفحه گفته بود: خرافات لازم است
در باره شعور دو خط بیشتر نداشت

از اهل گفته بود که خیلی حیاتی است
بر علم جز اشاره‌هکی مختصر نداشت

در شعر «بول و غایط و انسان» سروده بود
که: غیر این دو، باغ بشر بار و بر نداشت

پائین صفحه‌ها متعلق به سکس بود
حرفی بجز حکایت فرج و ذکر نداشت

شیخی نوشته بود ترسید از لواط
کردیم ما و در پس منبر خطر نداشت

تفسیر داغ روز به امضای سردبیر
یخ بود و روی بنده‌خدائی اثر نداشت

با آنهمه قلم‌زن پیغمبر و امام
یک گفتگو، مصاحبه معتبر نداشت

یک حضرتی به صفحه «ورزش» نشسته بود
که هرکسی مخالف او بود، سر نداشت

در بخش «خانواده» ز پیغمبری نوشت
کز کثرت کنیز غنیمت، کمر نداشت

از رحلت و وفات به هر صفحه‌ای نوشت
اما دوخط اشاره به سیزده‌بدر نداشت

خواننده بین مردم دانا و نکته‌سنج
نشریه خدا، به خدا، یکنفر نداشت

تفسیرهاش مبتذل و سطحی آنچنان
که خواندنش بغیر زیان و ضرر نداشت

تبلیغ بود و وعده و اغوا مطالبش
یک سطر از زمانه بیدادگر نداشت

یک سطر روزنامه به سود بشر نبود
هرچند هم که مشترکی جز بشر نداشت

حرفی در اعتراض به تحمیق بندگان
نقدی به دین‌فروشی بی حد و مر نداشت

این نشریه به ظاهر اگر ناشرش خداست
کار همین آخوند و خاخام و کشیش ماست

فیس بوک را میتوان فیلتر شناسایی کسانی قرار داد که با نوشته ها یا نظریات خود نشان میدهند که در کجای این شرایط حیاتی آینده ایران ایستاده اند

facebook

Jasmin Zandi

ناقوس جنگ را به صدا درآوردن از سوی ج.ا قابل فهم است چون برای آنان گزینه دیگری باقی نمانده است. همه پلها را پشت سرشان خراب کرده اند، در میان مردم پشتیبانی ندارند، در میان سرداران سپاه بر سر تقسیم غنائم اختلاف جدی شروع شده



مینا اسدی

“برای تو که فرصت ماندن نیافتی”

چه فرق می کند،...
صنوبر جوان،
یا نارون پیر.
چه فرق می کند...



اقتصاد کشور در حال سقوط است، هیچ سیاست و برنامه ای برای خروج از این بحران به عقل ناقص زمامداران ن... می رسد و به همین علت جنگ به عنوان برکتی برای تداوم نظام به عنوان مناسب ترین راه حل خودنمایی می کند.



نیلوفر بیضایی

ما شرمگینیم!

یک و نیم قرن سرکوب و

سکوت کافی ست!

به نام نیکی و زیبایی، به نام انسان و به نام آزادی
به عنوان انسان ایرانی، از آنچه طی یک و نیم قرن گذشته در ایران، در حق شما بهائیان روا شده است، ما شرمگینیم

ما بر این باوریم که هر ایرانی باید بتواند “بی هیچگونه تمایزی، بویژه از حیث نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر،” و همچنین منشاء قومی یا “اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر از تمام حقوق و همه آزادی های ذکر شده” در منشور جهانی حقوق بشر بهره مند شود، اما بهائیان ایران از اولین روزهای ظهور آیین بهائیت، تا به امروز به خاطر باورهای دینی خود از بسیاری از حقوق انسانی محروم بوده اند. بنا به شواهد و مستندات تاریخی، از ابتدای شکل گیری آئین بابی و سپس بهائی در ایران، هزاران تن، تنها به دلیل این باورهای دینی خود، به تیغ تعصب و خرافه به قتل رسیده اند. تنها در نخستین دهه میلاد این آیین، نزدیک به بیست هزار تن از وابستگان آن در شهرهای مختلف ایران به قتل رسیدند.

ما شرمگینیم از اینکه در آن دوران صدایی در مخالفت با این کشتار بربرمنشانه ثبت نشده است و ما شرمگینیم از اینکه تا به امروز نیز صداها در محکومیت این جنایت هولناک جسته و گریخته و نارسا بوده است. ما شرمگینیم از اینکه علاوه بر سرکوب شدید نخستین دهه های حضور بهائیان، در صد سال گذشته نیز، این گروه از هموطنان ما مورد حمله های ادواری قرار گرفته، منازل و محل کار آنها به آتش کشیده و تخریب شده و به جان و مال و ناموس آنها تجاوز شده اما جامعه روشنفکری ایران در مقابل این فاجعه خاموش مانده است.

ما شرمگینیم از اینکه طی سی سال گذشته قتل بهائیان، تنها به جرم باورهای دینی شان شکل قانونی به خود گرفته و بیش از دویست بهایی به قتل رسیده اند و ما شرمگینیم از اینکه گروهی از روشنفکران فشار علیه بهائیان را تئوریزه کرده اند.

ما شرمگینیم از سکوت خود در مقابل اینکه بسیاری از سالمندان بهایی پس از ده ها سال خدمت به ایران، از دریافت حقوق بازنشستگی محروم هستند.

ما شرمگینیم از خاموشی خود در مقابل اینکه هزاران جوان بهایی، به دلیل باورهای دینی خود و صداقت در بیان این اعتقادات، از امکان تحصیل در دانشگاه ها و مدارس آموزش عالی ایران محروم هستند.

ما شرمگینیم از سکوت خود در مقابل اینکه کودکان بهایی به دلیل باورهای دینی والدین خود، در مدارس و معابر مورد تحقیر قرار می گیرند.

ما شرمگینیم از خاموشی خود در مقابل این واقعیت دردناک که در میهن ما فشار و تحقیر علیه بهائیان به طور سیستماتیک اعمال می شود، تعدادی فقط به خاطر این باور دینی در زندان به سر می برند و خانه ها و محل کار آنها مورد حمله و تخریب قرار می گیرد و گاه حتی آرامگاه های مردگان این گروه از هموطنان ما از تعرض به دور نمی ماند.

ما شرمگینیم از سکوت خود در برابر سیاهه طولانی، اندوه بار و دهشتناک حق کشی های نهادینه شده در قوانین کشور ما علیه بهائیان، و بی عدالتی ها و فشارهای دستگاه های رسمی و غیررسمی در مورد این گروه از هموطنان

ما شرمگینیم به دلیل اعمال جنایت ها و بی عدالتی ها و ما شرمگینیم به دلیل سکوت خود در برابر این اعمال.

ما امضا کنندگان این نوشته، از شما بهائیان، بویژه از قربانیان جنایت ها علیه بهائیان ایران، پوزش می خواهیم.

ما بیش از این در برابر بی عدالتی در مورد شما سکوت نمی کنیم.

ما در راه رسیدن به حقوق انسانی تصریح شده در منشور جهانی حقوق بشر در کنار شما می ایستیم. باشد تا عشق و آگاهی را جایگزین نفرت و جهل کنیم.

کردم چون جز دروغ و فریب چیزی دیگری نشنیدم
من از روز اول هر نوع همکاری با این گروه متجاوز و بی
رحم را به هر شکل و فرم محکوم کرده و خواستار برکناری
اینها هستم .
به امید ایران آزاد و حکومت مردمی آن مرگ بر
دشمنان ایران



علی کیمیایی

همایش ایرانیان مقیم خارج از کشور!!
همانطور که ملاحظه کردید. "جیم جات" جمهوری
اسلامی بعد از ترفیع به خارج از ایران برای مأموریت
فرستاده میشوند (یا اینکه برای رنگین تر کردن همایش
از همین جیم جات محلی به عنوان مقیم خارج مصرف
میکنند).

بهرحال این خانوم تلفنیهای مزدور وزارت اطلاعات
خیلی در رژیم آخوندها عزیز هستند. آخه کدوم آدم حسابی
طرفدار احمدی نژاد و اون رهبر رقاقتش می باشد؟
شوشنگ امیر احمدی را هم با اردنگی از این همایش
بیرون کردند. نوش جان.

سزای خیانت هایش همین بود. جیم جات را هیچوقت
نه دست کم بگیرد و نه از یادتان برود



یا خارج به داخل کشور (در صورت وجود آمار قابل اتکا)
و طرح برنامه های سازمان که بیان کننده رویکرد نوآوری
در ساختار ثبت احوال توین می باشد مورد توجه ویژه قرار
گیرد.

مهدی اسماعیلی
مدیر کل روابط عمومی و امور بین المللی



Hans Dorrikhteh

من یک ایرانی هستم سی و یک سال پیش پس از
سخنرانی اولیه در بهشت زاهر تصمیم به ترک کشورم



رژیم درمانده جمهوری اسلامی برای ادامه حیات
به هر جنایت و خیانتی دست می زند. متن زیر که یک
بخشنامه دولتی است نشان می دهد که سپاه می خواهد
با مهندسی اعداد وضع جامعه را عادی نشان دهد. در
نظر بگیریم چه جنایت ها و خیانت هایی را دارند این گونه
می پوشانند

جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشور
سازمان ثبت احوال

تاریخ ۱۳۸۹/۲/۱۲
شماره پرونده: ۱۵۱۱۲/۱۱/۱

معاونین و مشاورین محترم سازمان
مدیران کل محترم ستادی و استانی

سلام علیکم

حسب ضرورت مدیریت واحد نظام اطلاع رسانی
سازمان و اهمیت مهندسی سلامت روانی جامعه ،
مستدعی است از تاریخ دریافت این نامه از اعلام هرگونه
آمار برهم زننده آرامش روانی افکار عمومی خصوصا در
حوزه افزایش آمار طلاق و فوت خود داری شود. و آمار
هائی که اطلاع رسانی می شود افزایش امید و نشاط در
جامعه را هدف گذاری کنند.

همچنین در محورهای فوق الذکر مواردی اطلاع رسانی
شود که بیان کننده کاهش روند باشد. به همین قاعده
اطلاع رسانی روند افزایش ازدواج و ولادت با تاکید
صورت پذیرد.
بیان روند مهاجرت معکوس از شهرها به روستا ها و

مجله رنگارنگ را که متعلق به شماست بخريد و به ديگران

هم توصيه كنيد كه خريدار مجله رنگارنگ باشند.

به فروشگاهها و مراکز ایرانی که مراجعه می کنید از آنان مجله رنگارنگ را بخواهید

و بخرید تا هر ماهه در خانه های شما مجله رنگارنگ حضور داشته باشد.

برنامه های تلویزیون رنگارنگ در سایت YouTube

<http://www.youtube.com/user/tvrangarang>

سایه خاطرها عنوان جدید مجله رنگارنگ است که نگاهی به مطبوعات سالهای گذشته دارد و تصویری از دوران پیش از انقلاب و حوادث مختلف آن سالها را برای نسل جدید بازگو می‌کند و شاید هم تجدید خاطره‌ای باشد برای جوانان قدیم که یادی از گذشته و دوران جوانی بکنند.



ابی: مرده

خبرنگار: اصلاً غذا بلیدید درست کنید؟
ابی: برنج ساده و قرمه سبزی.

خبرنگار: تا به حال چندتا درخت کاشته یا شکسته اید؟
ابی: نه نشانده ام و نه کاشته ام.

خبرنگار: چند تا لباس دارید؟
ابی: ۲ تا کفش، ۵ تا پیرهن، و ۴ تا کت و شلوار

خبرنگار: اگر قرار باشد شما داور موزیک شوید چه خوانندگانی را انتخاب می‌نمایید؟

ابی: هایدو، پری زنگنه، ستار، فرهاد

خبرنگار: ممکن است فی البداهه (اجباراً) شعری بسرایید؟

ابی: شب بود. بیابان بود. ابی بود و شهرام بود.



خبرنگار: اگر یک روز شهردار تهران شوید چه می‌کنید؟

ابی: جلوی خانه ام بلوار می‌زنم.

خبرنگار: اگر از خوانندگی منع بشوید چه می‌کنید؟

ابی: کارمند و یا خیاط می‌شود.

خبرنگار: اگر سازمان رادیو تلویزیون شخصی داشتید چه می‌کردید؟

ابی: کارتون مرتب پخش می‌کردم



به حال کسی به من نگفته دماغت باعث بدی صدايت می‌شود.

خبرنگار: اگر قرار باشد توی سینمایک نقش به شما بدهند چه نقشی را دوست دارید؟

ابی: من که سینما را دوست ندارم چون فکر می‌کنم از عهده بازیگری بر نمی‌آیم.

خبرنگار: اهل سیاست هستید؟
ابی: خبرهای سیاسی را می‌خوانم ولی نمی‌خواهم در این زمینه فعالیت بکنم.

خبرنگار: فکر می‌کنید رئیس جمهور آینده امریکا چه کسی خواهد بود؟
ابی: من مطمئن هستم جرال د فوردر رئیس جمهور می‌شود.

خبرنگار: رئیس جمهور انگلستان کیه؟
ابی: تا آنجا که من خبر دارم انگلستان رئیس جمهوری نداشته است.

خبرنگار: وزیر تعاون کیه؟
ابی: نمی‌شناسم.

خبرنگار: چه سیگاری می‌کشید؟
ابی: وینستون

خبرنگار: وینستون کیه؟
ابی: نخست وزیر اسبق انگلستان در جنگ جهانی دوم.

خبرنگار: الان وینستون چرچیل چه کار می‌کند؟

مصاحبه با ابی در دوشنبه ۲۴ آبان ۱۳۵۵ در روزنامه جوانان

خبرنگار: بالاخره نفهمیدیم شما کدامیک زرنک تر هستید؟ راستی کدام سر دیگری کلاه می‌گذارید؟
ابی: به قیافه من می‌آید سر کسی کلاه بگذارم؟ زیاد زرنک نیستم ولی تا آنجا که ممکن است نمی‌گذارم کسی هم سرم کلاه بگذارد.

خبرنگار: کسی را دوست دارید؟ اهل خانه و خانواده هستید؟

ابی: من ازدواج کرده ام. زنی خوب و مهربان دارم و ضمناً دخترم خاتون نمک زندگی ماست و در ضمن نوزاد دیگری در راه داریم پس تکلیف من روشن است.



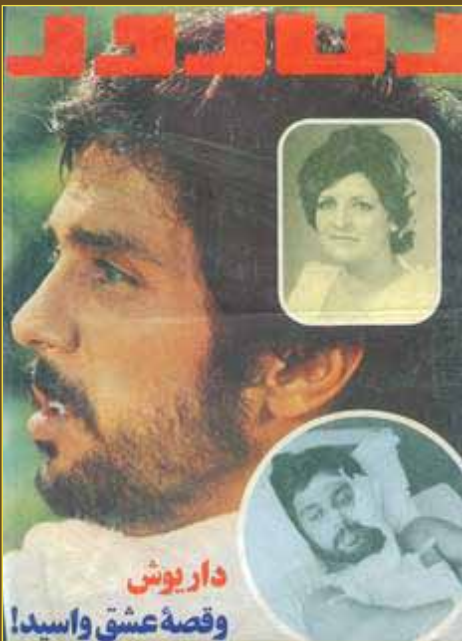
خبرنگار: اون دختر مو طلایی خوش اندام که در برنامه های تلویزیونی تان می‌رقصید و اداواطوار می‌ریخت کی بود؟
ابی: با من ارتباطی نداشت باور کنید.

خبرنگار: چرا ناگهان ریش گذاشتید؟
ابی: چون کمی تبیل هستم و در ضمن ریش هم به صورتم می‌آید.

خبرنگار: چرا دماغ خودتان را عمل نمی‌کنید؟

ابی: فکر می‌کنم هر چیز طبیعی باشد بهتر است و از همه این‌ها که بگذریم تا

ماجرای زنی که ۳۵ سال پیش به داریوش اسفندپاشی



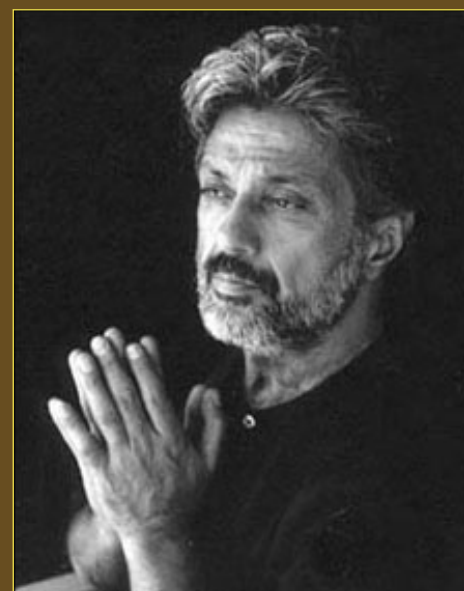
نمونه و یک شوهر ایده ال بود. من به همراه شوهرم به بلوچستان رفتم و به زندگی خانوادگی خودم با وی در آنجا ادامه دادم. من با اینکه هیچ وقت به تهران سفر نکرده بودم و بیشتر دختر صحرا و کوه بودم تا دختر شهر ولی هیچ وقت از دنیای مد و زیبایی جدا نبودم و همیشه آخرین مدهای لباس برای اولین بار بر تن من دیده می شد به طوریکه دوستانم که به تهران سفر می کردند نزد من می گشتند می گفتند در تهران هم زنی به زیبایی و شیک پوشی تو ندیدیم ولی هیچ کدام از این تعریف ها برای من اهمیت نداشت. من ضمن این که برای همسرم سعی می کردم یک زن خوب باشم در خانه هم برای او خدمتگذار واقعی بودم و هیچ وقت نخواستم خواسته شوهرم را که آوردن یک یا دو زن خدمتکار برای من بود قبول کنم آنها را می گویم برای اینکه بدانید من هیچ وقت نمی خواستم یک زن سبکسر باشم و زندگی خانوادگی برایم واقعا ارزش داشت تا اینکه آن روز فراموش نشدنی که حالا می گویم تلخ ترین روز زندگیم بود برای من فرا رسید. بهار دو سال پیش بود و ششمین فرزند من یک ساله بود که یکی از دوستانم میخواست به اتفاق شوهرش به تهران بیاید از من خواست اگر چیزی لازم دارم بگویم تا از تهران برایم بیاورد و من به او سفارش یک جفت کفش و چند نوار آهنگهای ایرانی را دادم. وقتی به من گفت دوست داری کدام خواننده ها را برایت بیاورم گفتم مهم نیست چه خواننده ای باشد تازه ترین آهنگهای روز را بخر و برایم بیاور و دوستم همین کار را کرد. من تا آن زمان اصلا داریوش را نمی شناختم. در بین کاست ها دو آهنگ هم از خواننده ای به اسم داریوش ضبط شده بود که من در بین همه آهنگ ها فقط از صدا و آهنگهای این خواننده خوشم آمد به طوری که صدها بار آنرا گوش کردم. چند روزی گذشت و یک روز که من به تنهایی در شهر قدم می زدم وقتی از جلوی تنها کاست فروشی شهر رد می شدم چشمم به پوستر بزرگ یک مرد افتاد. وارد مغازه شدم و ضمن خریدن چند نوار از فروشنده پرسیدم این پوستر کیست و او در جوابم گفت داریوش خواننده و از همین لحظه بود که من دچار بزرگترین اشتباه زندگیم شدم. اشتباهی که حالا پس از دو سال هیچ چیز نمی تواند جبران کند من چنان مجذوب این پوستر شدم که خواستم آنرا خریداری کنم ولی فروشنده می گفت من آنرا نمی فروشم و این را برای خودم از تهران خریداری

راننده آژانس چه می گوید ..

راننده آژانس ایران ناکسی در تحقیقات مقدماتی که از وی در پاسگاه ژاندارمری کن به عمل آمد اظهار داشت که در شب وقوع حادثه متهم به بنگاه کرایه تاکسی که وی در آن سرگرم کار است مراجعه نموده و تقاضای تاکسی می نماید. سپس از وی می خواهد که او را به کاباره خرم در اتوبان تهران کرج برده و تا پایان برنامه کاباره به اتفاق وی حضور داشته باشد. این راننده در بازجویی خود خاطرنشان نموده است که تا آن لحظه این زن را ندیده بوده و اولین باری بوده که وی را ملاقات کرده است. مامورین پاسگاه ژاندارمری کن با خاتمه بازجویی از راننده آژانس به انجام تحقیقات از متهم اصلی پرداختند و پرونده متهم را در ساعت ۴ بعدازظهر روز پنجشنبه ۲۷ مردادماه تحویل بازپرس کشیک دادسرا کرده است.

گفتگو با مریم

ساعت ۳/۲۰ دقیقه بامداد پنج شنبه هفته گذشته دو ساعت و بیست دقیقه پس از اینکه مریم منظور خود را که اسفندپاشیدن بر سر و روی داریوش بود عملی کرد و پس از دستگیری بوسیله مامورین گشت شبانه پاسگاه ژاندارمری کن به پاسگاه مزبور منتقل شد با گزارشگر سرویس حوادث اطلاعات هفتگی که پس از بروز این حادثه از ماجرا آگاه شده بود روبرو شد و در مورد انگیزه کاری که کرده بود حرفهایی زد که در زیر می خوانید.



هیچ مفهومی نداشت بیش از یک ماه نتوانستم با شوهرم زندگی کنم و شوهرم وقتی دید من نمی توانم برای او زن زندگی باشم قبول کرد مرا طلاق بدهد. ۴ سال گذشت و من به اصفهان رفتم و یادم می آید کلاس هفتم بودم و ۱۵ سال داشتم و یک روز بعد از ظهر که به اتفاق خواهرم به سینما می رفتم در خیابان با شوهر دوم خودم آشنا شدم و یک ماه بعد با وی ازدواج کردم. شوهرم واقعا یک مرد



چهارشنبه شب گذشته هنگامی که داریوش خواننده رادیو تلویزیون سرگرم اجرای برنامه در کاباره ای واقع در اتوبان تهران کرج بود ناگهان زنی از میان مشتریان کاباره به طرف داریوش حمله برده و ظرف محتوی اسید را به سروروی داریوش می پاشد. چندساعت پس از وقوع این حادثه سرویس هنری و حوادث مجله به پیگیری این واقعه پرداخت.

چگونگی ماجرا ..

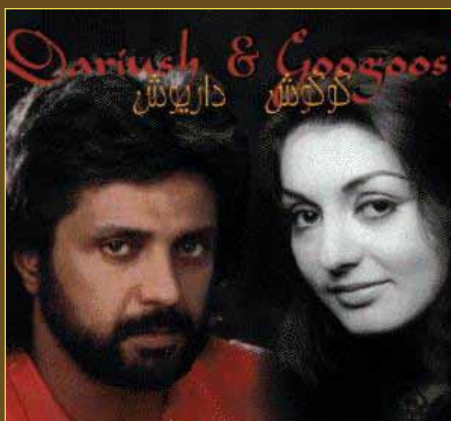
یکی از کارکنان کاباره خرم که داریوش در آن اجرای برنامه می نماید و در شب حادثه در کنار سن حضور داشته است به خبرنگار ما گفت که در حدود ساعت ۳۰/۱۱ بعدازظهر چهارشنبه بود داریوش تازه بر روی سن آمده و دو ترانه اجرا کرده بود سرگرم اجرای سومین ترانه (نفرین نامه) شد در این هنگام زنی که پشت یکی از میزهای روبروی سن نشسته بود از جای خود بلند شد و با حرکت سریعی به روی سن آمد. داریوش به عادت همیشگی خود که در هنگام اجرای ترانه هایش چشمان خود را می بندد با چشمان بسته سرگرم اجرای ترانه اش بود و به همین خاطر متوجه حمله این زن به طرف خود نشد در یک لحظه ما متوجه شدیم که این زن لیوان بزرگی را با محتویاتش به طرف داریوش پرتاب کرد. داریوش فریاد زد سوختم سوختم و نقش بر سن کاباره شد. هجوم این زن و مدت زمانی که از بلند شدن این خانم و رفتن وی روی سن کاباره به قدری سریع بود که هیچ یک از ما و اعضای ارکستر داریوش موفق به ممانعت از اقدام وی نشدیم. داریوش کت و شلوار مشکی به تن داشت و همین موجب شد که از شدت تاثیر اسید بر بدن وی بکاهد. ما با همکاری اعضای ارکستر داریوش وی را به بیمارستان رساندیم. در این اثنا زنی که بروی داریوش اسید پاشیده بود کف سن کاباره نشسته بود.

در پاسگاه ژاندارمری کن

در ساعت ۱۲ شب چهارشنبه حدود نیم ساعت پس از وقوع این ماجرا مریم زنی که به صورت داریوش اسید پاشیده بود توسط مامورین به پاسگاه ژاندارمری کن تحویل گردید. مریم و راننده آژانس شب را تا ساعت ۴ بعدازظهر روز پنجشنبه ۲۷ مردادماه در پاسگاه ژاندارمری کن گذراندند و مامورین ژاندارمری کن در این فاصله تحقیقات مقدماتی خود را پیرامون چگونگی وقوع این حادثه به انجام رسانیدند.

کرده ام . به هر ترتیبی بود با پرداختن ۵۰ تومان آن پوستر را خریدم و با خود به خانه آوردم ولی فرصت نصب آنرا پیدا نکردم چون شوهرم همان روز به من اطلاع داد که ما برای همیشه به تهران می رویم . مثل اینکه همه چیز دست به دست هم می داد تا راه اشتباهی را که در پیش گرفته بودم هموارتر شود . از این خبر خیلی خوشحال شدم چون مطمئن بودم در تهران فرصت دیدار داریوش نصیم خواهد شد . چند روز بعد راهی تهران شدیم و در خانه مجللی که شوهرم نیمی از آنرا به اسم من کرده بود اقامت کردیم و من یک هفته پس از ورود به تهران بود که پوستر داریوش را به دیوار یکی از اتاق های خانه نصب کردم . وقتی ظهر آن روز شوهرم به خانه آمد و پوستر داریوش را روی دیوار دید خیلی عصبانی شد و ضمن پاره کردن آن با من دعوا کرد که این کارها چیست که تو می کنی . بعد از آن خیلی خلاصه تلاش های خودم را و دیدارهایی را که با داریوش داشتم برایتان می گویم . سه ماه بعد خواهرم که به اتفاق شوهرش در اروپا زندگی می کند به تهران آمد و در سومین روز اقامت خود از شوهرم خواست که او و شوهرش را به کاباره ای ببرد که در آنجا خواننده های ایرانی برنامه اجرا می کنند . من که در آگهی های روزنامه خوانده بودم داریوش در شکوفه نو برنامه اجرا می کند از شوهرم خواستم ما را به شکوفه نو ببرد ولی شوهرم قبول نکرد و گفت محیط آنجا را دوست ندارم و آن وقت من گریه کنان به شوهرم گفتم که حتما باید به شکوفه نو برویم . شوهرم قبول کرد و ما به اتفاق به شکوفه نو رفتیم . هیچ وقت آن لحظه را که برای اولین بار داریوش را می دیدم فراموش نمی کنم . وقتی داریوش بر روی سن آمد و شروع به خواندن کرد این عشق گناه آلود با من کاری کرده بود که ضریان شدید قلبم را به خوبی احساس می کردم . پس از پایان برنامه به خانه برگشتیم و خوابیدیم و صبح زود که من از خواب بیدار شدم یکی از آهنگهای داریوش را بر روی ضبط صوت پخش کردم . شوهرم از خواب بیدار شد و با عصبانیت ضبط صوت را خاموش کرد و من به او اعتراض کردم و آن وقت شوهرم بیشتر عصبانی شد و ضبط صوت را شکست و آن وقت من بدون اینکه بدانم چکار می کنم فریاد زدم من داریوش را دوست دارم وای که شوهرم با شنیدن این حرف چه حالی شد . چند ضربه به صورت من زد و فریاد زد همین الان از این خانه بیرون می روی . من هم مقداری از لباسهایم را برداشتم و از خانه خارج شدم و چون هیچ کجا را نداشتم که بروم رفتم هتل ویکتوریا و یک اتاق گرفتم . همان شب باز به شکوفه نو رفتم و با دادن ۱۰۰ تومان به یک گارسون به او گفتم به داریوش بگو پس از اجرای برنامه اش بر سر میز من بیاید می خواهم او را برای یک عروسی دعوت کنم . گارسون برایم پیغام آورد که به این زن بگو جلوی ماشین من منتظر باشد . داریوش آمد و من گریه کنان گفتم که دوستش دارم و می خواهم با او حرف بزنم و آنقدر گفتم و گفتم تا اینکه داریوش به من گفت من امشب باید به دیدن گوگوش بروم و او را ببینم تو به اتفاق دوستان من به منزل آنها برو من صبح زود به دیدن تو خواهم آمد . آن وقت من سوار اتومبیل دوستان داریوش شدم و رفتم و آنوقت دوستان داریوش در حالیکه به من می خندیدند گفتند دختران زیادی هستند که داریوش را دوست دارند ولی او گوگوش را دوست دارد تو بد کاری کردی شوهرت را به خاطر داریوش ترک کردی . ولی هیچ کدام از این حرف ها به گوش من نرفت . آن روز صبح داریوش به دیدن من

نیامد و دوستان داریوش که متوجه شدند من ناراحت هستم و به شدت گریه می کنم به من گفتند بیا ترا پیش داریوش ببریم و آن وقت آنها مرا به خانه یکی دیگر از دوستان داریوش بردند . داریوش در آن خانه به من گفت من نمی توانم با تو که شوهر داری دوست باشم برو سر خانه و زندگی و من در جواب او گفتم اگر به عشقم جواب ندهی خودم را خواهم کشت و آنوقت داریوش شماره تلفن مرا کف دستش با خودکار یادداشت کرد و گفت به هتل برگرد من با تو تماس خواهم گرفت . من به هتل برگشتم و فهمیدم شوهرم مقدمات طلاق مرا آماده کرده بطوری که دو روز بعد حکم طلاق من و شوهرم صادر شد . داریوش هرگز با من با اینکه قول داده بود تماس نگرفت و من اولین بار در کاباره ونک به دیدنش رفتم و اینبار هم گریه کنان از عشق خود به او گفتم و این که شوهرم مرا طلاق داده است . همان شب به اتفاق داریوش به خانه اش رفتم و روز بعد داریوش به من گفت تو حتما باید نزد شوهرت برگردی چون من دیگر حاضر نیستم ترا ببینم . چند روز بعد چند نفر از دوستان شوهرم



به دیدن من آمدند و از من خواستند با شوهرم آشتی کنم و من هم قبول کردم و دوباره با شوهرم ازدواج کردم ولی سه ماه بیشتر نتوانستم به زندگی خود با شوهرم ادامه بدهم . عشق داریوش مرا دیوانه کرده بود تا اینکه دوباره من و شوهرم بر سر اینکه چرا من از صبح تا شب به نوارهای داریوش گوش می کنم اختلاف پیدا کردیم . شوهرم در این مدت سه ضبط صوت مرا شکست تا اینکه دیوانگی من به حد اعلای خود رسید و من در یک حالت جنون آسا تصمیم به کشتن شوهرم گرفتم . اما حالا باید بگویم خوشبختانه موفق نشدم . بلافاصله از خانه بیرون دویدم و خودم را به کلاتری رساندم و همه چیز را تعریف کردم بعد هم شوهرم آمد و از من شکایت کرد و پرونده ما به شعبه ۱۵ بازپرسی دادسرای تهران رفت . در بازپرسی مزبور می خواستند مرا به زندان بیاورند ولی شوهرم نگذاشت . او گفت من نمی خواهم مادرشش فرزندم به زندان بیافتد من رضایت می دهم به شرط اینکه همسرم تضمین دهد که برای همیشه از زندگی من و بچه هایم کنار برود . من هم قبول کردم و آزاد شدم و دوباره از شوهرم طلاق گرفتم . شوهرم ۷۰ هزار تومان مهریه مرا با فروختن اتومبیلش که ۱۲۰ هزار تومان ارزش داشت پرداخت و سپس با فروختن منزلمان در تهران ۲۵۰ هزار تومان سهم مرا از آن منزل پرداخت و من با داشتن ۳۲۰ هزار تومان پول بار دیگر به سراغ داریوش رفتم .

خیابان آژنهور یک آپارتمان شیک اجاره کردم و آنرا به سادگی آراستم و مجدداً با داریوش تماس گرفتم و او به من قول داد هفته ای دو شب به دیدنم بیاید و همین کار را هم کرد و صاحبخانه من خودش شاهد است که داریوش

هفته ای دو شب به دیدنم می آمد و هفته ای یک شب هم خودم به سراغ داریوش می رفتم و او را با خود به منزل می آوردم تا اینکه یک روز که من به اتفاق داریوش به خانه اش رفتم در کشوی کمدمی که در اتاق خواب او بود مقداری عکس رنگی از گوگوش که کاملاً تازه بود و آنها را در هیچ نشریه ای ندیده بودم دیدم . از دیدن این عکس ها خیلی ناراحت شدم و به داریوش گفتم این عکس ها اینجا چکار می کند . در جوابم گفت تو به اینجا چکار داری من که به تو گفته بودم یک زن را دوست دارم . در جوابش گفتم و این زن گوگوش است . گفت گوگوش یا زن دیگری برای تو چه فرقی می کند مهم این است که من زن دیگری را به غیر از تو دوست دارم . گریه کنان از خانه اش خارج شدم و به منزل برگشتم . دو شب گذشت و بعد که دیدم دیگر طاقت نمی آورم برای دیدنش یک دسته گل فوق العاده گران قیمت و قشنگ خریدم و به کاباره رفتم . داریوش با دیدن من گفت دیگر حاضر نیست مرا ببیند . با شنیدن این حرف بدون اینکه هیچ جوابی به او بدهم نگاهی به سر تا پایش انداختم و گفتم من زندگیم را فدای تو کردم برو و بین چه بلایی به سرت می آورم و بعد بدون اینکه حرف دیگری بزنم روی از او برگرداندم و رفتم . شب بعد داریوش به سراغ من آمد ولی من در را برویش باز نکردم و او رفت .

یک ماه گذشت . من تصمیم خودم را گرفته بودم . می خواستم داریوش را نابود کنم ولی بعد تصمیم گرفتم او را زجر بدهم . تحقیق کردم و فهمیدم که او شبها در پارک خرم برنامه اجرا می کند و بیشتر شبها همانجا هم می خوابد . دیروز صبح بالاخره برای عملی کردن تصمیم خودم دست به کار شدم و یک بطری اسید خریدم . ساعت ۱۰ شب بود که به طرف پارک خرم رفتم . آنجا چون من تنها بودم اجازه ندادند من داخل شوم برگشتم به خانه رفتم . یک پوستیژ به سرم گذاشتم و یک عینک بزرگ به چشمم و بعد به یک آژانس کرایه اتومبیل تلفن زدم و خواستم که برای من یک اتومبیل شیک با راننده بفرستد . اتومبیل آمد و من سوار شدم . از راننده خواستم مرا در شهر بگرداند و بعد سر صحبت را با او باز کردم و کمی خودمانی شدم و سپس وی را به پارک خرم دعوت کردم و او هم قبول کرد . به اتفاق به پارک خرم رفتیم و من با دادن انعام خوب به گارسون نزدیکترین میز به سن را گرفتم و آنجا نشستیم . و بعد خیلی پنهانی شیشه بزرگ اسید را که با هزار دردسر در سینه پنهان کرده بودم خارج کردم و روی میز گذاشتم . همه فکر می کردند داخل آن شیشه مشروب است حتی راننده خواست از آن بخورد ولی من به او گفتم برای خودش و بسکی سفارش بدهد . تا اینکه نوبت برنامه داریوش شد . روی سن آمد و دو آهنگ فریاد زیر آب و شقایق را اجرا کرد و بعد مشغول خواندن ترانه نفرین نامه شد . اسید را از داخل شیشه درون یک لیوان ریختم و بعد در یک لحظه از جای خود بلند شدم و بروی سن رفتم . داریوش باز هم من را نشناخت . لیوان اسیر را بروی او پاشیدم و داریوش فریاد زد سوختم . دیگر چیزی نفهمیدم . عده ای روی سر من ریختند و بعد وقتی به خودم آمدم که اینجا بودم و بعد هم شما آمدید .

مریم که اسم اصلی او ماه سلطان ش است ۲۸ سال دارد و دارای ۶ فرزند است که کوچکترین آنها سه ساله است و بزرگترینشان ۱۵ ساله . مریم می گوید به هیچ وجه از کاری که کردم پشیمان نیستم . داریوش مرا بیچاره کرد من هم خواستم او را بیچاره کنم .

این زن نداشتم و واقعیت این است که هر کجا من برنامه داشتم او هم می‌آید و البته یکی دو بار هم به من اظهار عشق کرده بود و همیشه جواب من این بود که هرگز امکان ندارد رابطه‌ای میان من و او به وجود آید و او باید به سرخانه و زندگیش برگردد و دلیل از هم پاشیده شدن خانواده اش فقط و فقط خودخواهی های این زن بوده . تکلیف او هر طور که باشد توسط قانون روشن خواهد شد و امیدوارم نتیجه این ماجرا برای دیگران عبرت آموز باشد .

پزشک معالج داریوش سوختگی داریوش را از نوع درجه ۳ ذکر کرده و وسعت سوختگی را زیاد می‌داند . از اقوام نزدیک داریوش فقط پدرش در بیمارستان حضور داشت و تنی چند از دوستان داریوش در جلوی اتاق وی حضور داشتند و مانع از ملاقات مراجعین با داریوش می‌شدند .

در ساعت ۵ بعد از ظهر روز پنج شنبه ۲۷ مرداد ماه باز پرس کشیک دادسرای تهران با انجام تحقیقات لازم برای مریم زنی که به صورت داریوش اسید پاشیده بود قرار بازداشت موقت صادر کرد و وی را برای انجام معاینات پزشکی به پزشکی قانونی فرستاد . به موجب قانون اقدام به اسید پاشی در صورتی که منجر به قتل شود مجازاتی برابر اعدام دارد . در صورت نقص عضو متهم به پانزده سال حبس جنایی محکوم می‌شود و در صورتی که اسیدپاشی منجر به نقص ظاهری شود مجازات کسی که اقدام به اسید پاشی نموده است از ۲ تا ۱۰ سال زندان است . رسیدگی به این پرونده در حال حاضر در مراجع قضایی در دست اقدام است و نتیجه تحقیقات بعدا روشن خواهد شد



را بخوانم که برای یک لحظه چشم هایم را باز کردم و متوجه شدم یک نفر به طرفم می‌آید . فکر کردم یکی از تماشاچیان است که تقاضای ترانه مورد علاقه اش را دارد اما همین طور به من نزدیک شد تا اینکه من متوجه لیوانی که در دستش بود شدم و در یک لحظه بر روی قسمتی از صورت و سینه ام احساس سوزش شدید کردم . چند نفر از اعضای ارکستر من به موقع خودشان را به این زن رسانیدند و او را که می‌خواست باقیمانده اسید را بر روی من پاشد گرفتند . من بلافاصله به پشت صحنه رفتم و عده ای آب سرد زیادی روی تن و بدنم ریختند و مقداری هم کره به نقاط سوخته شده بدنم مالیدند و بعد مرا به بیمارستان رسانیدند. داریوش سپس می‌گوید من فکر می‌کنم این ماجرا توطیه ای علیه من بوده و من نه حالا و نه هیچ وقت هیچ گونه آشنایی و ارتباطی با

نتیجه پزشکی قانونی - داریوش در بیمارستان چند ساعت پس از اینکه داریوش به علت جراحات وارده ناشی از سوختگی به وسیله اسید به بیمارستان مهر انتقال یافت خبرنگاران ما در بخش ۳ بیمارستان مهر که داریوش در آن بستری است حضور یافتند و با وی گفتگوی کوتاهی انجام دادند. داریوش که از طرف ناحیه راست صورت گوش گردن سینه دست راست و قسمتی از ناحیه زیر شکم مجروح شده بود ابتدا در بخش اورژانس بیمارستان تحت یک سری معالجات اولیه قرار گرفت و سپس به بخش سوختگی بیمارستان انتقال یافت . به همراه داریوش اعضای ارکستر وی و محمود قربانی همسر سابق گوگوش در بیمارستان حضور داشتند . داریوش در هنگام انتقال به بخش سوختگی بیمارستان در گفتگوی کوتاهی با خبرنگاران در حالی که به سختی قادر به صحبت بود اظهار داشت که عمل این زن یک اقدام وحشیانه بوده و مریم با پاشیدن اسید به صورت وی او را تا آستانه مرگ کشانیده است . داریوش در مورد چگونگی این ماجرا و رابطه اش با مریم که بروی او اسید پاشید شنبه این هفته که حالش بهتر شده بود مجددا گفت من وقتی بر روی سن برنامه اجرا می‌کنم قادر نیستم به خوبی تماشاچیان برنامه ام و آنها را که پایین سن نشسته اند ببینم چون اولاً وقتی بروی سن می‌روم مسئولین نور و پروژکتور کاباره نور های رنگارنگشان را بر روی چهره من تنظیم می‌کنند و به دلیل انعکاس نور در چشم هایم به خوبی قادر نیستم پایین سن و تماشاچیان را ببینم و دوماً من همیشه عادت دارم موقع خواندن چشم هایم را ببندم . آن شب پس از اینکه دو ترانه اجرا کردم و می‌خواستم سومین ترانه ام

مجله رنگارنگ متعلق به شما است.

رنگارنگ رسانه‌ای است که تلاش دارد مستقل و ملی باشد و سلیقه و خواسته‌های جامعه ایرانی را به هموطنان ارائه کند.

ما از شما توقع داریم تنها نشریه ملی، میهنی خود در خارج از کشور را حمایت کنید و با خرید آن، آبونمان شدن آن و دادن آگهی‌های تبلیغاتی خود حضور ۲۵ ساله این نشریه را تداوم بخشید.

020 8731 9333

آخرین مصاحبه فرح پهلوی، همسر پادشاه فقید ایران از ماجراهای آن روزها



در روز پنجم مردادماه سال ۱۳۸۹ سی سال از درگذشت

محمدرضا پهلوی، آخرین پادشاه ایران می گذرد.

محمدرضا شاه پهلوی پس از ۳۷ سال سلطنت در ۲۶ دیماه سال ۱۳۵۷ ایران را ترك كرد و پس از مدتی سرگردانی و اقامت و معالجه در مراکش، آمریکا، مكزيك و پاناما سرانجام به مصر رفت و در پنجم مردادماه سال ۱۳۵۹ در بیمارستانی در قاهره چشم از جهان فروبست و پیکر وی در مسجد الرفاعي قاهره به امانت گذاشته شد.

فرح پهلوی، همسر پادشاه فقید ایران از ماجراهای آن روزها می گوید:

شهبانو! بیست و هفتم ماه ژوئیه که برابر با پنجم ماه مرداد سی امین سال درگذشت محمدرضا شاه پهلوی، پادشاه فقید ایران بود. در نخستین سؤال از شما می پرسم گفته شده که پادشاه ایران از بیماری که دچار آن شده بودند، بی خبر بودند و این بیماری از ایشان پنهان نگاه داشته شده بود. این مسئله درست است؟

بیماری اعلیحضرت همان طور که گفته شده و در کتابم هم نوشته ام، سرطان سیستم لنفاوی بوده. از اینکه به ایشان بعضی وقت ها کلمه سرطان را نگفته اند، درست است. ولی ایشان کاملاً اطلاع داشتند از بیماری شان. بزرگترین سندش این است، در خاطراتی که آقای پروفیسور ژرژ فلاندرن که یکی از پزشکان ایشان بود، نوشته بود، اعلیحضرت از ایشان پرسیده بودند که آیا دو سال به من (فرصت) می دی تا اینکه مثلاً پسر من به سنی برسد که من بتوانم کناره گیری کنم و پسر من پادشاهی برسد و من بتوانم کارهایی که شروع کرده ام تمام کنم، این خودش دلیل این است که ایشان می دانستند بیماری دارند. موقعی که این دکترها می آمدند، معالجاتی می شد، معلوم است که می دانستند چیست. شاید اگر بعضی از دکترها، دکتر ایرانی شان این را نگفته بود، به دلیل يك مقدار سنت های مملکت ماست در آن موقع که بیماری های سخت را به افراد نگویند که ناراحت نشوند.

من خودم یادم است که با دکترها صحبت کردم گفتم که نمی شود از ایشان قایم کرد این موضوع را. به دو دلیل. هم دلیل انسانی و هم دلیل مملکتی. دلیل انسانی این است که ایشان الان قوی هستند، سلامت هستند و خیلی راحت می توانند قبول کنند که يك بیماری را بهشان بگویم. ثانیاً از همه مهمتر پادشاه يك مملکتی هستند و باید تصمیماتی بگیرند. خود من یادم می آید وقتی نه ساله بودم و پدرم را از دست دادم، مادرم به من نگفت پدرم فوت کرده. خوب در آن موقع این طوری بود، در صورتی که امروز به بچه ها می گویند وقتی پدرشان یا مادرشان به خاك سپرده می شود، باید بچه ها ببینند که قبول کنند مرگ پدر یا مادر را.

چه زمانی پادشاه ایران متوجه شدند که به بیماری سرطان مبتلا شده اند؟

کشورها سودی را در استقرار جمهوری اسلامی در ایران می دیدند؟

من در زندگی ام سعی کرده ام و به هموطنانم هم می گویم که سعی می کنم روزهای تلخ را فراموش کنم. در گذشته زندگی نکنم و امروز زندگی کنم با امید به آینده. این پیغامی است که برای هم میهنانم دارم. ولی به هر صورت اینها جزء تاریخ است و روزی که خارج شدیم از ایران فراموش نمی کنم اشك پادشاه را و آن فرودگاه سرد و خالی، و در طیاره که بودیم همین فکر که این برای همیشه است یا باز خواهیم گشت.

اول به مصر رفتیم که رئیس جمهور سادات ما را پذیرفتند. هنوز در ایران دگرگونی نشده بود و با محبت ما را پذیرفتند. بعد از آنجا به مراکش رفتیم. همینطور پادشاه مراکش، مرحوم ملك حسن، ما را با مهریانی و دوستی پذیرفتند. چیزها تغییر کرد موقعی که بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ این دگرگونی اتفاق افتاد.

من هیچ وقت یادم نمی رود که در شهر مراکش بودیم و موقعی که دائماً رادیو روشن بود و دنبال می کردیم اخبار را، این اتفاق افتاد و بعد شروع شد ندانستن کجا برویم، کجا به ما اجازه می دهند و باید بگویم اعلیحضرت خودشان را بالای تمام دروغ ها، خیانت ها و پستی ها نگه داشته بودند.

تنها دغدغه ایشان، ایران و ایرانی بود و هیچ وقت گله نکردند. فکر می کنم به عنوان يك سیاستمدار می دانستند که این افراد، این سیاستمداران به دنبال منافع سیاسی و اقتصادی خودشان هستند و موقعی که يك رژیم دیگری در يك مملکت هست سعی می کنند روابط شان را با آن مملکت درست کنند. ولی خوب رفتار غیرانسانی که داشتند واقعاً وحشتناک بود و دروغ ها و مطبوعات که دیگر هر چیزی را می نوشتند؛ که سال ها من فکر می کردم اگر همه شما دلسوز حقوق بشر بودید در ایران، بعد

از همان موقعی که دکترهای فرانسوی آمدند... البته به خود من در سال ۱۹۷۷ گفتند. قبلاً نمی دانستم. موقعی که دکترها آمدند و دکتر خون هستند و دکتر متخصص سرطان، بزرگترین پروفیسور فرانسوی ژان برنارد، می آید به ایران... خوب ایشان می دانند موقعی که امتحان می کنند می گویند گلبول های خون تان بالاست و پائین است... می دانند که رفتاری شان چیست. من فکر می کنم از همان اول که دکترها آمدند ایشان می دانستند. يك چیزی را می خواستم اضافه کنم برای اینکه شنیدم یکی از افرادی که خیلی نزديك به ایشان بودند، در جایی گفته بودند آنهایی که خبر داشتند از بیماری پادشاه و نگفتند، خیانت کردند.

من می خواستم بگویم خیانت موقعی هست که وقتی پادشاهی نمی خواهد مطلبی به عموم گفته شود، آدم فاش کند آن موقع، خیانت است. و گر نه موقعی که ایشان نمی خواهند به عموم بگویند که بیماری دارند، ما نباید بگوییم. این را می خواستم اضافه کنم آنهایی که این فکر را می کنند یا این حرف را می زنند، فکر می کنند که اگر اعلیحضرت آن موقع گفته بودند بیمارند، آنهایی که دشمنی با ایشان داشتند، در داخل و خارج دلسوز بودند و نمی کردند این کار را. معلوم است که ادامه می دادند دشمنی هایشان را.

می پردازیم به دوره دیگری از زندگی شما و پادشاه ایران. خروج شما از کشور. شما از ایران خارج شدید. کشورهای زیادی که رهبران آنها خود را دوستان پادشاه ایران و شما معرفی می کردند، برای ورود پادشاه و همینطور شما و اقامت شما در آن کشورها مشکل آفریدند. واكنش پادشاه به این نوع برخورد دوستان چه بود و آیا این مسئله جنبه سیاسی داشت؟ آیا رهبران این



سادات، و ملت و دولت مصر با دوستی ما را پذیرفتند و واقعاً بعد از ماه ها تنها موقعی که يك مقدار احساس راحتی کردیم، موقعی بود که پا در قاهره گذاشتیم و خود من و فرزندانم و خیلی از ایرانیان برای همیشه سپاسگزار خاطره انور سادات و مردم مصر و دولت مصر هستیم. واقعاً رئیس جمهور انور سادات که قوی ترین و پر قدرت ترین مملکت دنیا نبود به تمام سیاستمداران دنیا نشان داد که حتی در سیاست يك مقدار انسانیت ارزش دارد و يك درس اخلاقی به همه دنیا داد.

به خاطرات تلخی در این سی سال اشاره کردید. خاطرات شیرینی هم احتمالاً داشتید. می توانید از خاطرات شیرین هم برای ما بفرمایید.

يك مقدار از خاطرات تلخ که بر ما گذشت، خوب خاطرات شیرین هم در این دوران سی سال بوده. خاطرات تلخی یکی از بزرگترین درگذشت لیلای نازنین بود که من اینجا از تمام ایرانیان تشکر می کنم که شنیدم موقعی این خبر را شنیدند با شمع روشن به دور کاخ نیاوران رفتند و این درد بزرگی بود که از يك طرف خوب بود که اعلیحضرت نبودند که چنین روزی را ببینند. به خصوص شاید خداوند ایشان را دوست داشت که نباشند و ببینند چه به سر مملکت آمده و می آید و به خصوص حمله صدام حسین به ایران.

واقعاً درود به روان تمام سربازان و افسران ایران و ایرانیانی که مبارزه کردند در این جنگ چندین ساله خانمان سوز و نگذاشتند که مملکت ما به دست خارجی بیافتد.

خاطرات خوش البته بوده، فارغ التحصیل شدن بچه ها از دانشگاه ها و ازدواج شاهزاده رضا با یاسمین و تولد نوه هایم و اخیراً فارغ التحصیل شدن نوه بزرگم «نور» که سال آینده می رود به دانشگاه و خبرهای خوشی که از ایران می شنیدیم که قدرت مردم و پایداری شان که هنوز هم هست.

با تمام فشارها و زورهایی که می آورند، مردم ایران با قدرت دارند مبارزه می کنند و موفقیت ایرانیان در داخل و خارج، خبرهای خوش بوده است. چیزی که همیشه می گویم این است که نور بر تاریکی پیروز خواهد شد.

طیاره مصری نباید و ما خودمان يك طیاره در اختیاران می گذاریم. و بعد داستان این شد موقعی که پرواز کردیم طیاره در جزیره اسور فرود آمد.

چندین ساعت آنجا منتظر بودیم و خیلی تعجب کردیم... یادم می آید که بعد از چندین سال وزیر خارجه پرتغال را دیدم، او به من گفت موقعی که طیاره آنجا چندین ساعت ماند، ما از مقامات آمریکایی پرسیدیم که به چه دلیل این طیاره در آنجا مانده، گفتند که ما نمی توانیم به شما بگوییم. حتی روز بعدش سفیرشان در واشنگتن رفته بود از وزارت خارجه آمریکا پرسیده بود، آنها باز جواب نداده بودند.

اینجا می خواهم این مسئله را بگویم درست است که گویا پریزیدنت کارتر تلفن زده بود به اشرف غربال که آن موقع سفیر مصر بود در واشنگتن، سالها سفیر مصر بود، گفته بود من چندین بار به پریزیدنت سادات زنگ زدم ولی جوابم را نمی دهد، می دانم چرا جوابم را نمی دهد برای اینکه من می خواستم بهش بگویم که اجازه ندهد پادشاه ایران به مصر بیاید برای اینکه ممکن است به ضرر مصر و صحبت های صلح اعراب و اسرائیل شود.

به هر صورت این طیاره آمریکایی چندین ساعت ماند که خیلی نگران کننده بود و اعلیحضرت هم تب داشتند. طیاره سرد می شد و البته آنجا مقامات محلی آمدند، خیلی با احترام با اعلیحضرت... بعد که رسیدیم در قاهره، سلینجر، روزنامه نویس در کتابش نوشت که آن موقع همیلتون جردن، شاید حتی کارتر هم نمی دانسته... با آقای قطب زاده تماس گرفته بود که قطب زاده گفته بود اگر پادشاه ایران را برگردانید به پاناما، ما گروگان ها را آزاد می کنیم یا می دهیم دست دولت.

قای قطب زاده نتوانسته بود چون زمان نوروز بود و تعطیل، نتوانسته بود که آن شورای انقلاب را جمع کند و تصمیم بگیرند، گویا اشتباه کرده بود آقای قطب زاده از لحاظ اختلاف ساعت بین ایران و پاناما گفته بود پادشاه را پس فرستادند. بعد به هم خورد برنامه شان که ما به مصر رسیدیم.

شما از انور سادات، رئیس جمهور فقید مصر، یاد کردید که به پادشاه و شما اجازه دادند که به خاک مصر قدم بگذارید. انور سادات این کار را برای دوستی و معرفت انجام داد یا منافع سیاسی هم پشت این ماجرا بوده؟

کاملاً دوستی بود و کلمه خوب را خودتان گفتید. معرفت انسانی و انسانیت. برای این که هیچ منفعتی نداشت. جمهوری اسلامی سر کار هست برای این که پادشاه ایران برود آنجا و هم مردم مصر و هم خود رئیس جمهور فراموش نکردند که در يك زمان خیلی مشکل جنگ مصر و گرفتاری هایی که مصر داشت، ایران خیلی کمک کرد به مصر، این را فراموش نکردند.

من یادم هست موقعی که ما رقتیم و اعلیحضرت در بیمارستان بودند، خیلی از روزنامه های خارجی آمده بودند، فکر می کردند از مردم کوچه و بازار قاهره عکس العمل منفی بگیرند، ولی برعکس. آن هندوانه فروش یا سبزی فروش توی خیابان و بازار می گفت خیلی خوب شد که پادشاه ایران آمد اینجا، ایشان برادر ما هستند و در موقع های سختی به ما کمک کرده اند. البته يك جایی شلوغی هایی شد و حرف هایی زدند ولی اینجا باید بگویم که خدا را شکر که کسی بود مثل مرحوم انور

از اینکه سال ها اتفاقات فجیعی در ایران افتاد، چطور هیچ کس دیگری از حقوق بشر صحبت نکرد. چون شاه که رفت مثل اینکه ایرانی دیگر حقوق نداشت که از حقوق بشرش صحبت کنند.

در اینجا می خواستم بگویم بعد از همه این سال ها، بعد از همه این اتفاقاتی که در ایران افتاد، يك مخلوطی بود از يك مقدار ناراضایتی های داخلی، کمبودهای داخلی و تمام گروه هایی که مخالف بودند با پادشاهی و تمرین چریکی این ور و آن ور می دیدند، اعتقادات ایدئولوژی های سیاسی مختلف داشتند، جنگ سرد بود، کمونیست ها بودند، شوروی بود، همه اینها دست به دست هم داد و با يك مقدار فشار خارجی که برای من الان روشن شده، چون خودشان دارند در کتاب ها می نویسند... من فکر می کنم آن ناراضایتی ها برای خیلی ها فکر می کردند همچین دگرگونی و انقلابی لازم نداشت.

من واقعاً خیلی از سران جمهوری اسلامی را فرزندان ناسپاس همین سیاست های سی سال پیش بعضی از ممالکی که امروز آقایان هی می گویند مرگ بر این مرگ



بر آن... به دلیل اینکه خیلی واضح است که سیاست های خارجی آن موقع در این انقلاب اسلامی دست داشتند. باز بر می گردیم به خاطره ای در سی سال گذشته. پاناما. شما و پادشاه به پاناما رفتید. در آن زمان مقام های جمهوری اسلامی ایران از جمله آقای صادق قطب زاده اعلام کردند که قرار است پادشاه ایران را به ایران تحویل بدهند. این ماجرا درست بود؟ و اگر درست بود شما چگونه مطلع شدید و توانستید که از پاناما خارج شوید؟

بله. این مطلب درست بود. برای اینکه متأسفانه با گروگانگیری در سفارت آمریکا که ما بایستی از نیویورک خارج می شدیم و از آمریکا خارج شویم و تنها مملکتی که به ما اجازه اقامت داد، پاناما بود... که بعد از نیویورک رفتیم تگزاس و از آنجا به پاناما... این موضوع پیش آمد و خیلی مسائل دیگر طولانی تر. این شد که خانم سادات به من زنگ زدند که اگر بخواهید می توانید بیایید مصر. مسائل دیگری هم هست که آن موقع یادم هست دولت آمریکا دو نفر را فرستاده بود که با اعلیحضرت صحبت کنند و ایشان بمانند و نروند به مصر. من در آن جلسه حاضر بودم و اصرار داشتیم که ترك کنیم. برای اینکه بعضی از دوستان و روزنامه نویسان به ما زنگ می زدند که بهتر است آن مملکت را ترك کنید.

بعد که مصر قبول کرد ما به آنجا برویم، قرار بود که يك طیاره بفرستند ولی آخرین دقیقه آمریکایی ها گفتند

صنعت فوتبال مهمترین پدیده جهانی قرن حاضر است.

محمود سرابی

هاولائز اعتقاد داشت فوتبال یک صنعت اقتصادی است و سرمایه نقش حیاتی در همه گیر شدن این ورزش را دارد.

باشگاهها مانند کارخانههای صنعتی و تجاری هستند که تولیدشان خریداران زیادی دارد. سرمایه گذاران در باشگاهها مانند کارخانه داران باید عمل کنند و با طرحها و برنامه های تجاری سرمایه و پول خود را حفظ و درآمدها را افزایش دهند.

بازیکن نقش کارگر را در باشگاهها دارد که تلاش و فعالیت آنان باعث درآمد و افزایش سرمایه می شود. خریداران تولیدات باشگاهها، تماشاگران هستند که با خرید بلیط و لباسهای باشگاهی مورد علاقه خود بنبیه مالی باشگاهها را بالامی برند که در کنار ۲ فاکتور تجاری دیگر یعنی اسپانسرها و درآمدهای تبلیغاتی سرمایه ای می شوند که به خزانه باشگاهها سرازیر می شود. در چنین ساختاری که سرمایه و درآمد حرف اول را می زنند، مدیریت و شناخت علمی اقتصادی در باشگاهها اولویت تعیین کننده ای دارند.



موج جدید فوتبال جهان را کشورهایی به وجود آورده اند که اصول مدیریت و ساختار پایه ای را در دستور کار خود قرار داده اند.

در دهکده جهانی امروز اصول فوتبال عمومی شده است و دیگر نمی توان از قبل برنده و بازنده را تعیین کرد.

فاکتورهای سرنوشت ساز در مسابقات جهانی می تواند بر محور گذشته و سابقه طولانی تیمهای ملی کشورهای صاحب مقام باشد که صاحب غنای تکنیکی و نبوغ بازیکنان هستند مانند: برزیل، آرژانتین، آلمان، اسپانیا، ایتالیا.

قاره آفریقا کمبود امکانات و خلاء مالی خود را با گسیل بازیکنانش به اروپا جبران کرده است تا آنان در بالاترین سطح کیفی سخت افزاری و نرم افزاری قرار بگیرند.

قاره پهناور آسیا دو قطب کاملاً متفاوت دارد شرق آسیا با حضور ژاپن، کره جنوبی یک سر و گردن بالاتر از تیمهای غرب آسیا هستند.



هاولائز برزیلی یک تاجر سرشناس و موفق بود وقتی در سال ۱۹۷۰ بر مسند جهانی فوتبال «فیفا» نشست و جای سراسرانی راس را گرفت. گروهی را دور خود جمع کرد که تابع طرح و برنامه او در فوتبال باشند. سب بالاتر ایتالیایی دستیار و معاون او در اجرای طرح صنعتی شدن فوتبال بود.



**حضور بازیکنان ۵ قاره جهان
در قالب تیمهای باشگاهی
سرشناس جهان در اروپا باعث
تقویت روحی و روانی بازیکنان
قاره های آفریقا و آسیا و آمریکای
جنوبی شده است**

چند میلیارد انسان در سراسر جهان شیفته و عاشق مستطیل سبز و مردان اسطوره ای در میادین فوتبال هستند.

باشگاهها در کشورهای صاحب نام فوتبال دیگر در انحصار بازیکنان بومی و محلی نیست.

بازیکن یا همان کارگر ماهر می تواند از هر نقطه این جهان پهناور باشد به شرطی که توانایی، قدرت، مهارت و نبوغ کافی در اجرای طرحهای تاکتیکی مورد نظر مربیان را داشته باشد.

صدها بازیکن آفریقایی، آسیایی، آمریکایی و آمریکای



۴۰ سال از عمر طرح هاولائز می گذرد و امروز دستیار او سب بالاتر سکان جهانی فوتبال را به دست دارد و فوتبال را می توان صنعت بی رقیب جهان نامید. فوتبال را می توان مذهبی تازه نام نهاد.





قدرت بدنی، تکنیک و تاکتیک سه عامل اساسی فوتبال هستند که امروز در دهکده جهانی همه کشورها از علم و دانش فوتبال بهره‌مند شده‌اند و بازیکنان خود را بر اساس اصول علمی جهان فوتبال آموزش می‌دهند.

مقام اول متعلق به ایران است. امروز در بزرگترین جشنواره جهانی فوتبال در آفریقای جنوبی، ژاپن و کره جنوبی را می‌بینیم و حسرت می‌خوریم آنان به کجا رسیده‌اند و ما در کجا هستیم. ننگ و نفرین بر حکومتگران متجاوز به کشورمان باد که پرافتخارترین تیم ملی قاره آسیا را طی ۳۱ سال گذشته به سطح تیمهای درجه دو، سه آسیا تنزل داده‌اند و مشتی حرام زاده، سیاسی و اطلاعاتی امور فوتبال ایران را به دست گرفته‌اند که حتی در عمرشان پا به توپ نزده‌اند و با چپاول سرمایه‌های ملی ملت ایران زیر پوشش لیگ حرفه‌ای بساطی عوامفریبانه و باتلاقی مملو از لجن و کثافت ساخته‌اند که تنها تولیدش مسائل حاشیه‌ای و بی‌حرمی و شکستن حریم بزرگان گذشته بوده است.

ادامه دارد

پیشرفت، افتخار و سربلندی می‌تازند آن هم در شرایطی که بیشتر کشورهای نوپا که صاحب نام شده‌اند، امکانات و سرمایه اقتصادی ملی قوی ندارند از جمله در آفریقا و بخش مهمی در آسیا، ولی براساس دستورالعمل جهانی رفتار می‌کنند و راهی را می‌روند که قبلاً کشورهای مطرح امروز فوتبال رفته‌اند البته هر کشوری براساس موجودیت مالی، انسانی و امکانات. قبل از انقلاب که هنوز فوتبال جهانی به شکل امروز نبود و محدودیت پیداد می‌کرد، قهرمانان فوتبال ایران در قاره پهناور آسیا یک‌ه‌تازی می‌کردند و به عنوان قدرت اول آسیا به المپیک‌ها و جام جهانی راه می‌یافتند. ۱۲ سال در سه دوره قهرمان بدون رقیب آسیا بودیم. جدال کره جنوبی و ژاپن و کشورهای عربی برای تصاحب مقام دوم آسیا بود زیرا همه این کشورها پذیرفته بودند که

لاتین در قلب باشگاههای ثروتمند و سرشناس اروپا بازی می‌کنند و توسط سرشناس‌ترین مربیان کارآزموده آموزش می‌بینند و در کنارشان برترین بازیکنان دنیا با ملیتهای مختلف همبازی هستند و دیگر ترس و وحشت از نامهای بزرگ از میان رفته است.

در دهکده جهانی فوتبال می‌توان باشگاههایی مانند آرسنال، چلسی، منچستر یونایتد و... یا اینتر میلان، یونتوس یا رئال مادرید، بارسلونا، یا بایرن مونیخ، شالکه و در برمن و دهها باشگاه صاحب نام جهان را مثال زد. اکثریت بازیکنان این باشگاهها ملیت باشگاهی را که در آن بازی می‌کنند ندارند و زمانی که در مسابقات قاره‌ای مانند جام قهرمانی کشورهای اروپایی یا جام جهانی با تیمهای ملی خود شرکت می‌کنند دیگر هراس و ترسی از نامهای بزرگ ندارند.

مثلاً توره از ساحل عاج در کنار مسی در صدها مسابقه به عنوان هم تیمی به میدان رفته‌اند و مسی با تمام خلاقیتهايش چهره و نامی آشنا برای بسیاری از همبازیان او در کشورهای آفریقایی یا درجه دوم و سوم اروپایی است.



فوتبال در کشورهای به اصطلاح درجه دو و سه جهانی ممکن است در سطح امکانات و سرمایه کشورهای بزرگ و درجه اول در فوتبال جهان برابری نکند ولی حضور مربیان بزرگ و علم آشنای فوتبال در قاره‌های اروپا و آسیا باعث آموزش و تربیت بازیکنان با اصول فوتبال مدرن امروز جهان می‌گردد.

تکنولوژی و پیشرفت‌های حیرت آور ارتباطات جمعی جهان را به دهکده‌ای کوچک تبدیل نموده که دسترسی و آگاهی به نیازهای علمی و آموزشی بسیار ساده و آسان شده است.

مثلاً ۴۰ سال پیش تنها کانال ارتباطی عاشقان فوتبال با این ورزش مسابقات جام جهانی بود که از کانالهای تلویزیونی دولتی در قاره‌های آسیا و آفریقا نشان داده می‌شد و این اتفاق هر چهار سال یک بار بود ولی امروزه از طریق اینترنت و سته لایت هر لحظه تمامی ورزشهای درجه اول جهان را می‌توان به صورت مستقیم دید و سپس پای حرفهای صاحب نام‌ترین چهره‌های ورزشی جهان و کارشناسان مطرح نشست و چون کلاس آموزشی چیزهای فراوانی آموخت

در این مسیر هموار که جهانیان چهار نعل به سوی





تیم پارس صدرنشین لیگ تاپ کرر لندن



بازیکن شاخص دیگر که سالها باعث تداوم کارنامه تیم فوتبال پارس شده‌اند امروز جمعی پیراهن این تیم را بر تن کرده‌اند که به خوبی به ارزش و اعتبار و سابقه این تیم آشنا هستند و به آن احترام می‌گذارند.

امیر رضایی منش شاخص‌ترین بازیکن ایرانی طی سالهای اخیر به عنوان کاپیتان نقشی سازنده و مهم در این تیم دارد.

مجید شریفی، امیر پاچانی، مجید علم کش، اکبر عبادی، میلاد کریمی سابقه بازی در باشگاههای فوتبال ایران دارند و صاحب تجربه و پیشینه قابل توجهی می‌باشند.

تیم فوتبال پارس از ماه سپتامبر در لیگ معروف تاپ کرر دور جدید بازی‌های ۱۱ نفره خود را آغاز می‌کند.

قدیمی‌ترین تیم فوتبال ایرانیان در خارج از کشور است و به نوعی سمبلیک «تیم ملی فوتبال ایران در خارج از کشور» را به نمایش نهاده است.

طی این سالها بازیکنان ارزنده و صاحب نامی پیراهن پارس را بر تن کرده‌اند که اعتباری قابل احترام در فوتبال ایران داشته‌اند. حسین زبانیان، مهدی حاج محمد، حمید مهرابی، حمید درخشان، ناصر محمدخانی، نادر محمدخانی، امیر رضایی منش و دهها

بازی و نتایج تیم فوتبال پارس باعث شگفتی و تحسین همگان شده است. تیم فوتبال پارس با تصاحب تمامی عناوین بهترینها به عنوان شایسته‌ترین تیم ده سال اخیر لیگ تاپ کرر معرفی شد.

بهترین تیم، بهترین خط حمله، بهترین خط دفاع، بهترین بازیکن، بهترین مربی، کارنامه درخشان تیم فوتبال پارس در این دوره از مسابقات است.

تیم فوتبال پارس با سابقه ۳۰ ساله

تیم فوتبال پارس لندن عضو می‌پذیرد

به اطلاع کسانی که سابقه بازی فوتبال در رده‌های باشگاهی، جوانان یا نوجوانان را داشته‌اند

میرساند چنانچه مایل باشند میتوانند در تیم پاریس لندن شرکت نمایند.

این تیم زیر نظر محمود سرابی اداره میگردد.

علاقمندان میتوانند با تلفن ۰۲۰۸۷۳۱۹۳۳۳ تماس حاصل نمایند

مرگ جام جهانی در دهکده جهانی؟!!

حسین خونساری



یکم را رنگ باخته ببینیم! پیش از آغاز جام نوزدهم بسیاری گمان می‌کردند که تیم‌های آفریقائی خوش خواهند درخشید و یکی دو تیم قاره سیاه به نیمه نهائی راه می‌یابند و بخت حضور در دیدار پایانی را باید به نمایندگان غیراروپائی داد. ناتوانی و نمایش ناامیدکننده تیم‌های آفریقائی - سوای غنا - تا آنجا بود که شهروندان آفریقائی بر بسیاری از بازیکنان خود تاختند و آنان را لایق پیراهن ملی ندانستند و بیگانه با مردم خود خواندند.

گفته «روژه میل»، بازیکن سرشناس کامرون در دهه هشتاد درباره «ساموئل اتو» و بازی‌های مردودش در آفریقای جنوبی را می‌توان نمونه‌ای از این حقیقت و واقعیت یاد کرد که دیگر واژه ملیت برای اغلب بازیکنان آفریقائی حاضر در لیگ‌های اروپائی نامفهوم به نظر می‌آید! در این روزگار که صدها ملی‌پوش آفریقائی ده ماه از سال را در دیدارهای اروپائی سپری می‌کنند و با پاسپورت دوم به سفر می‌روند و دهها میلیون دلار درآمد سالانه برای خود و خانواده در اروپا می‌سازند، با اینهمه شاید باز باید آنان را ستود که هر چهار سال یک بار به یاد سرزمین مادری و ریشه‌های خود می‌افتند.



وقتی صنعت فوتبال در میان ده صنعت اول جهان قرار دارد، لابد باید این حق را به تمام بازیکنان بزرگ و حرفه‌ای جهان داد که به هنگام حضور در دیدارهای جام جهانی بیش از چیز به حفظ سلامتی و پاهای خود بیاندیشند و دهها میلیون دلار درآمد در سال‌های آتی را به خطر نیاندازند!

ضمن آن که می‌دانیم زمان برگزاری جام جهانی همیشه مصادف است با فصل تعطیلات و استراحت

وقتی یوهان کرویف، بهترین و بزرگترین بازیکن در تاریخ فوتبال هلند پس از دیدار پایانی جام جهانی ۲۰۱۰ آفریقای جنوبی گفت که بازی هلند کثیف و ضد فوتبال بود، بار دیگر زنگ خطر با صدای هر چه رساتر برای آینده فوتبال شنیده شد.

کرویف بهتر از هر کس می‌داند که دیگر از هنر و زیبایی در فوتبال خبری نیست و خشونت و زشتی روز به روز بیشتر و بیشتر به چشم می‌خورد و کار به جایی رسیده که شمار بسیاری از لاله‌های نارنجی و دلنشین بدل به گلادیاتورهای بی‌رحم شده‌اند!

حرکت‌های موزون و فریبنده و پا به توپ کرویف و یارانش در دهه هفتاد میلادی همه‌گاه جلوه‌ای همچون رقص پروانه‌ها و بهترین‌ها داشت و مهارت‌های رعنا ی هلندی به راستی نمائی از هنر را به نمایش می‌گذاشت. حالا اما کرویف از بازی و حرکت‌های بسیار خشن و خطرناک نارنجی‌پوش‌ها احساس شرم می‌کند و آن را ضد فوتبال می‌داند. چهارده کارت زرد و یک کارت قرمز در روز فینال را باید گویاترین دلیل و سند برای نگرانی کرویف به حساب آورد. در پایان نوزدهمین دوره جام جهانی فوتبال پرسش بزرگ این است: جام جهانی به کجا می‌رود؟! پاسخ کوتاه می‌تواند چنین باشد: جام جهانی به همان جایی می‌رود که جهان می‌رود!

هشتاد سال پیش که اولین دوره جام جهانی با نام «ژول ریمه» برگزار شد، از وسایل و دستگاه‌های ارتباطی و رسانه‌های تصویری امروز خبر و اثری نبود و بسیاری از بازیکنان تیم‌ها حتی نام حریفان تیم مقابل را نمی‌دانستند و قیافه آنان را تا روز مسابقه ندیده بودند.

در آن هنگام بسیاری از ملت‌ها و سرزمین‌ها هیچ آشنائی با فوتبال نداشتند و از برگزاری چند دوره اول هم خبردار نشدند. این پس از جنگ جهانی دوم بود که دنیا با پدیده‌ای به نام فوتبال و بزرگترین نمایشگاه آن یعنی جام جهانی آشنا و همگام گشت.

بازیکنان در آن روزگار همگی در زادگاه خود زندگی می‌کردند و یک ملیتی بودند و ملیت را هویت و همه چیز خود می‌پنداشتند و هر چهار سال فقط یک بار فرصتی برای بازیکنان برتر اروپا و آمریکای جنوبی فراهم می‌آمد تا با یکدیگر دیدار کنند و به رقابت بپردازند.

امروز اما همه چیز دگرگون گشته و در آخرین جام جهانی دهها بازیکن چند ملیتی در تیم‌های مختلف حضور داشتند تا بیش از پیش «ملیت» در قرن بیست و

بازیکنان حرفه‌ای باشگاه‌ها در پی یک فصل طاقت‌فرسا که همه‌گاه در فاصله چهار ساله هر جام جهانی، تنها فرصت سالانه سفر و تفریح بازیکنان با زن و بچه و دوست دختر به شمار می‌رود. با توجه به این مهم دیدیم که بسیاری از بازیکنان حاضر در آفریقای جنوبی برای خداحافظی از جام لحظه شماری می‌کردند و آشکارا نسبت به این دیدارها به چشم «بیگاری» و «تحمیل» می‌نگریستند و خیلی‌ها از خستگی سخن گفتند.

از داوری‌ها و اشتباه‌های فاحش و پر شمار سوت به دهان‌ها و پرچم به دست‌ها نیز باید گفت که باز هم دیدیم قضاوت با همان شکل و شمایل دیگر نمی‌تواند از پس سرعت و قدرت روزافزون بازیکنان و تیم‌های درجه یک برآید و یا باید از تکنولوژی بهره گرفت یا آن که نیروی انسانی و طبیعی را افزایش داد.

در این رهگذر، «سپ بلاتر»، رئیس فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا) با استفاده از تکنولوژی برای کمک به داوری فوتبال مخالف است و آن را برخلاف طبیعت انسانی فوتبال تلقی می‌کند! گویا آقای بلاتر هنوز هم باور ندارد که فوتبال سالهاست از حال و هوای طبیعی و اولیه جدا گشته و شاید هم دو سال پیش نشنیده است که از سوی شماری کارشناس اعلام شد که قهرمان جام جهانی ۲۰۵۰ در رویارویی با تیم روبات‌ها شکست خواهد خورد!

باز هم لازم به تذکر است که جام جهانی فوتبال در همان راهی گام بر می‌دارد که جهان در حال حرکت است و وقتی روز به روز به شمار آدم‌های چند ملیتی و چند پاسپورتی افزوده می‌شود و مرزهای میان سرزمین‌ها برچیده می‌گردند، آیا جام جهانی هم در دهکده جهانی می‌میرد؟!!

آنان که در سال ۲۰۵۰ تماشاگر دیدار قهرمان جام جهانی با تیم روبات‌ها خواهند بود، بی‌گمان می‌توانند پاسخ به این پرسش را داشته باشند!



با نوابع نسل جدید ورزشکاران ایرانی در خارج از کشور چگونه باید برخورد کرد؟

قرون وسطایی حکومت ملایان در خارج از کشور به وجود آمده‌اند و چنانچه در شرایط غیرطبیعی و پلیسی ایران مانده بودند مانند هزاران استعداد ناب دیگر نابود و از بین می‌رفتند

تصور کنید آندره آغاسی، با پیراهن ایران تحت سلط آخوندی نهایت باید در کاپهای درجه سه و چهار، آسیایی با حریفان از بنگلادش، پاکستان به رقابت می‌پرداخت. مهیار منشی‌پور بکسور قهرمان جهان از فرانسه بیشترین شانس قهرمانی در آسیا و داشتن یک وانت بار که هزینه زندگی خود و خانواده‌اش را تامین کند.

فاجعه دردناک حضور حکومتی ضد ایرانی و انسانی در کشور ما بلافاصله و مصیبت‌هایی چنان ناگوار به وجود آورده است که هرگز در تاریخ هرگز سابقه نداشته است. هر کجای دنیا و هر انسانی که هویت ایرانی داشته باشد غرور و افتخار آن متعلق به همه ایرانیان، منتهای حکومت ملایان است و هر قهرمان یا واسطه‌ای بخواهد این سهمیه ملی و میهنی را با حکومتگران جنایتکار آخوند شریک سازد از جایگاه یک قهرمان ملی به درجه مزدور حکومتی تبدیل می‌شود مانند رضا زاده‌ها و ...!

محمود سربای

فدای این نزدیکی با حکومت ملایان کنند که می‌توان به فریدون زندی اشاره کرد که به عنوان فوتبالیست جوان و پرامید در لیست تیم ملی فوتبال امید آلمان هم انتخاب شد و شانس رسیدن به بالاترین مکانهای درجه اول فوتبال جهان را هم داشت ولی کشیده شدنش به سوی ورزش وزارت اطلاعاتی و بی‌درو و پیکر ملایان باعث شد نه تنها از فوتبال آلمان رانده شود حتی کارش به لیگ درجه چندم ایران هم کشید!

خودخواهی و عاقبت و فرصت طلبی والدین اینان باعث سوخته شدن چنین استعدادهای نابی شد امروز ارغوان رضایی چهره ارزشمند و تابناک تنیس بانوان جهان که هر روزه به موفقیت‌های تازه‌تری می‌رسد و ارزش و اعتباری بیشتر می‌یابد و با پیراهن تیم ملی فرانسه در جهان تنیس به عنوان یک پدیده استثنایی از او نام برده می‌شود نیز تحت تاثیر پدرش در نوسانات دوگانه قرار گرفته است و گاهی اعلام می‌شود در لباس تیم زنان ایران به میدان خواهد رفت؟! صورت مسئله بسیار خنده دار و مضحک است زنان و ورزش در حکومت ملایان مانند بالماسکه و سیرک مسخره‌ای شده است که

شیر زنان ایرانی را به ناچار در قالبی غیر طبیعی و علمی و فیزیکی قرار داده است که بیشتر جنبه باری به هر جهت دارد تا واقعیت ورزشی!

حالا چگونه قهرمانی مطرح در بالاترین سطح ورزش جهان می‌تواند در قالبی غیرطبیعی و ورزشی با پوششهایی من درآوردی و مسخره در میادین جهانی به میدان برود از آن جمله حرف‌هاست!

هویت ایرانی و پیشینه ملی هر یک از این فرزندان دکان ایرانی در جای خود محترم و عزیز است ولی اینان ثمره‌های فرار خانواده‌هایی هستند که از شرایط و قوانین

کوچ اجباری میلیون‌ها ایرانی به خارج از کشور در طی ۳۰ سال اخیر که دلیل اصلی و واقعی آن حضور حکومتی ضد انسانی، ایرانی بوده است جامعه‌ای متفاوت را تشکیل داده است.

در ۳۰ سال گذشته نسل جدیدی که در خارج از ایران به دنیا آمده یا در سنین کودکی و نوجوانی به همراه خانواده در اروپا و آمریکا ساکن شده‌اند تولد نسلی دیگر را نوید داده است که برخلاف پدر و مادرانشان و بدور از تفکرات و رسم و رسومات کلی خانواده در محیط‌های متفاوت رشد و نمو کرده‌اند. وجود امکانات و تسهیلات جهت فراگیری و آموزش در زمینه‌های تحصیلی علمی و هنری و ورزشی آماده و مهیا بوده است و چنین بستر ایده آلی در جهت رشد و پرورش و شکوفایی استعدادهای به نسل جدید ایرانی کمک کرد که با استفاده از سیستم و ساختار آکادمیک کشورهای پیشرفته جهان خود را در مسیر پیشرفت قرار دهند که ثمره اعجاب انگیز آن حضور صدها چهره ارزشمند و تاثیرگذار و صاحب نام در دنیای امروز در عرصه‌های جهانی است که توانسته‌اند اعتبار و مکانی در بالاترین سکویای جهان را به خود اختصاص دهند.

با نگاهی به نسل شکوفا شده در ورزش و دیدگاهی متفاوت به آنان که باید با این پدیده نوابع جدید ایرانی چگونه برخورد کرد؟

دستاوردها و افتخارات آنان را متعلق به کدام نقطه جغرافیایی جهان دانست؟

مهمترین بخش این تقسیم بندی‌ها نام کشور ایران است. حضور حکومتی چون آده‌مخواران جمهوری اسلامی را چگونه باید از این افتخار آفرینان تفکیک کرد؟

حکومت ضد ایرانی آخوندی در کمال وقاحت و بیشرمی تلاش می‌کند موفقیت‌ها و پیروزی‌های این نسل جدید را از طریق پدر یا مادران این قهرمانان به سود خودش کند و با وعده و وعیدهای مختلف که به والدین اینان می‌دهد باعث می‌شود که به دلیل حرف شنوایی این جوانان که هنوز آگاهی و شناخت کاملی از مسائل سیاسی و شرایط جهانی مردم در ایران ندارند تحت تاثیر پدر یا مادران خود قرار گیرند و حتی آینده روشن و تابناک خود را نیز





۵- هادی خرسندی طنز نویس پرآوازه کشورمان با گلچینی از برنامه هایش

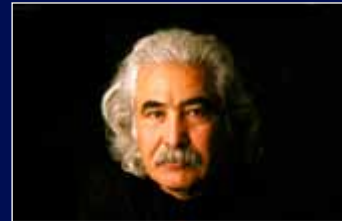
برنامه‌های تلویزیون جهانی رنگارنگ از ۱۵ ماه ژوئن آغاز گردیده و شامل برنامه‌هایی بشرح ذیل میباشد



۱- هفت شهر عشق در تبعید با چهره‌ی محبوب و ماندگار دنیای صدا فخری نیکزاد و گروه هنرمندان موسیقی



۲- از هر دری سخنی با حضور پرویز صیاد هنرمند اسطوره ای ایران



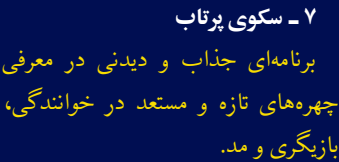
۳- زمزمه های یک شب سی ساله ، ایرج جنتی عطایی بزرگ ترانه شرای ایران در دیداری تازه



۴- شهر آفتاب با حضور ستار لقای روزنامه نگار و نویسنده سرشناس



۶- ورزش از گاهی دیگر با حضور حسین خونساری روزنامه نگار و کارشناس سرشناس ورزش ایران



۷- سکوی پرتاب برنامه‌ای جذاب و دیدنی در معرفی چهره‌های تازه و مستعد در خوانندگی، بازیگری و مد.



۸- پرده ها فرو می افتد ارائه کارنامه سیاه مزدوران و پادوهای رژیم در خارج از کشور و افشای چهره‌های رسوا با حضور محمود سرابی

تلویزیون جهانی رنگارنگ با سابقه ۲۰ ساله اولین کانال تلویزیونی در اروپا و حضور چهره‌های ماندگار و سرشناس ایرانیان همچون فخری نیکزاد، هادی خرسندی، پرویز صیاد، ایرج جنتی عطایی، ستار لقای و... و اکنون تولدی دیگر با یاران پرآوازه دنیای هنر، ادب و فرهنگ و ورزش ایران

تلویزیون جهانی رنگارنگ را می‌توانید از طریق اینترنت و تلویزیون جهانی پارس نظاره‌گر باشید. محمود سرابی مدیر و بنیانگذار تلویزیون و مجله رنگارنگ این بار با پشوانه ۲۰ ساله و آرشو ارزشمند

تصویری به منازل میلیونها ایرانی می‌آید تا صدای هویت ملی و میهنی در غربت باشد. تلویزیون مستقل و ملی رنگارنگ به همراه یارانش همچون همیشه برای آزادی و رهایی کشورشان تلاش می‌کنند و برنامه‌هایی بر محور اولویت شرایط فعلی ایران ارائه خواهند کرد.

تلویزیون جهانی رنگارنگ را می‌توانید به راحتی در منازل یا محل کار خود از طریق اینترنت نظاره‌گر باشید. سایت اینترنتی تلویزیون رنگارنگ www.rangarang.co.uk تماشا کنید.

برنامه های تلویزیون رنگارنگ در سایت Youtube و آدرس TVRANGARANG تماشا کنید

تلویزیون جهانی رنگارنگ لندن

رنگارنگ با حضور چهره‌های سرشناس و آگاه و صاحب سبک، نامهایی که اعتبار دنیای شعر و ترانه و غنایش و رقص در تاریخ معاصر ایران هستند.

آیا دارای صدای خوبی هستید و می‌خواهید خواننده شوید؟

آیا دارای استعداد و هنر بازیگری هستید؟

آیا تسلط در صحنه و شیوه بیان مناسب برای مجری‌گری و برنامه های تصویری را دارید؟

آیا آمادگی و اعتماد به نفس در اجرای برنامه‌های هنری و رقصندگی را در خود سراغ دارید؟

چنانچه در موارد بالا آمادگی لازم را در خود سراغ دارید، می‌توانید با دفتر هنری رنگارنگ تماس حاصل نمایید

۰۲۰ ۸۷۳۱۹۳۳۳

خاندنیا

دومین زبان دراز دنیا



«نیک آفاناسیف»، جوان آمریکایی است که با داشتن زبانی به ارتفاع ۸/۸ سانتیمتر دومین دارنده بلندترین زبان دنیا به شمار می‌رود.

این جوان که دومین دارنده بلندترین زبان دنیاست، می‌تواند با زبانش بینی خود را لیس بزند، ابروهایش را با زبانش خیس کند و حرکات ماریچ با زبانش انجام دهد.

همچنین تصاویر و فیلم‌هایی از این جوان در سایت «یوتیوب» در حال پخش شدن است و تاکنون بیش از یک میلیون بازدید کننده داشته است. در بخشی از تصاویر منتشر شده در سایت «یوتیوب» این جوان در حالی که با زبانش پیامی را می‌نویسد، نشان داده شده است.

این در حالی است که زبان این مرد جوان ۹ میلیمتر از زبان «استفان تیلور» که رکورددار بلندترین زبان دنیاست، کوتاه‌تر بوده و به همین دلیل دومین دارنده بلندترین زبان دنیا است.

گره ای که مرگ را پیش بینی می کند



گره‌ای است که قادر به پیش‌بینی مرگ بیماران یک بیمارستان در آمریکا است. گره پیشگو قبل از مرگ هر بیمار کنار تخت وی رفته و شروع به سر و صدا کردن می‌کند.

این گره تا به حال مرگ ۵۰ بیمار را به درستی پیش‌بینی کرده است.

پلنگها و یوزپلنگها شیفته عطرهای مردانه!

یک تیم تحقیقاتی از انجمن حفاظت

از حیات وحش باغ وحش "برانکس" در نیویورک با آزمایش بر روی یک ماده ببر سیبریایی به نام "ساشا" دریافتند که یوزپلنگها، ببرها، پلنگها و در کل تمام گربه های بزرگ علاقه زیادی به عطرهای مردانه دارند و به محض حس کردن رایحه این عطرها به سرعت جذب آنها می‌شوند. بنابراین مردانی که عادت به استفاده از عطر دارند مراقب باشند که یک ببر ۲۰۰ کیلویی با یک دم دراز را به طرف خود جلب نکنند.



از مدتها قبل دانشمندان می دانستند که حس بویایی گربه سانان بسیار بهتر از حس بویایی انسان عمل می کند. اکنون این محققان با انجام این آزمایش نشان دادند که می توانند برای جذب گونه های گربه سان در حال انقراض و پرورش آنها از عطرهای معروف استفاده کنند.

خودرویی با ۱۵۰ قطعه الماس

خوردوی خاتم کاری که بر روی آن ۱۵۰ قطعه الماس و ۱۰ کیلو طلا نصب شده توسط هنرمندان و طراحان شیرازی مقیم خارج ساخته شده و توانسته به خوبی هنر اصیل ایران را به رخ تکنولوژی غرب بکشد.

golden one (یک طلایی) نام این خودرو است که توسط هنرمندان شیرازی در کشور امارت طی سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ ساخته شده و در آن از هفت نوع از صنایع دستی ایرانی نظیر خاتم، معرق،

ملیله کاری، طلا کاری، نقره کاری و صدف کاری استفاده شده است. سیامک حجت طراح این خودرو بیان کرد: در این خودرو ۱۵۰ قطعه الماس و ۱۰ کیلو طلای ۱۸ عیار استفاده شده است.

وی با اشاره به اینکه در این خودرو به طول شش متر و نیم از خاتم در بدنه آن استفاده شده، بیان کرد: در هر سانتی متر مربع ۱۲۰ قطعه خاتم در خودروی مذکور استفاده شده که با احتساب این شش و نیم متر حدود هفت میلیون و ۲۰۰ قطعه خاتم در آن به کار رفته است.

طراح این خودرو با اشاره به اینکه برای کفپوش این خودرو به جای موکت از فرش دستباف ایرانی استفاده شده، بیان کرد: جنس صندلیهای این خودرو از چیر طبیعی و دستگیره های آن نیز از چرم طبیعی است.

طراح این خودرو همچنین با اشاره به اینکه ارزش golden one یک میلیون دلار است، افزود: در سال ۲۰۰۷ این خودرو در نمایشگاه معتبر "موتور شو" دبی که یکی از معتبرترین نمایشگاه های دنیا به شمار می رود در بین خودروهای مطرح جهان توانست عنوان زیباترین و گران ترین خودروهای دنیا را از آن خود کند.

حجت با اشاره به اینکه برای این خودرو ۲۰ هزار ساعت کار انجام شد، افزود: ساخت این خودرو که بتواند با سرعت ۲۴۰ کیلومتر در ساعت نیز حرکت کند.

وی افزود: در نمایشگاه موتور شو این خودرو در میان بسیاری از خودروهای معروف جهان خوش درخشید و با این امر توانستیم هنرهای ایرانی از جمله خاتم کاری را به دنیا معرفی کنیم و نشان دهیم.

سیامک حجت دارای دکترای طراحی خودرو است که این مدرک را فقط ۳۰ نفر در دنیا دارند و این امر افتخار بزرگی به شمار می‌رود که یکی از دارندگان مدرک طراحی خودرو در دنیا یک هنرمند ایرانی است.



فناوری ۳ بعدی در اسکناس ۱۰۰ دلاری جدید

وزارت دارایی آمریکا از طرح جدید اسکناس ۱۰۰ دلاری این کشور رونمایی کرد. در این اسکناس و برای مقابله با جاعلان از مواردی همچون تصاویر متحرک، نوار اسکناس سه بعدی و دیگر موارد برای بالابردن ضریب امنیتی استفاده شده است. در طرح و اندازه کلی اسکناس تغییری داده نشده و مانند قبل تصویر بنجامین فرانکلین، از پیشگامان استقلال آمریکا همچنان در روی این اسکناس به چشم می خورد.



در حالی که اسکناس ۲۰ دلاری از جمله اسکناس های مورد علاقه جاعلان در آمریکا به حساب می آید اما اسکناس ۱۰۰ دلاری مورد علاقه جاعلان بین المللی قرار دارد چرا که در سراسر جهان شش و نیم میلیارد دلار اسکناس ۱۰۰ دلاری در گردش است.

این برای سومین بار در طول ۱۵ سال گذشته خواهد بود که طرح این اسکناس رایج در آمریکا تغییر می کند و هیچ اسکناس دیگری این قدر تغییر نکرده است.

چه صدایی در مردان جذابیت بیشتری دارد؟



نتایج یک تحقیق در دانشگاه های کالیفرنیا و پنسیلوانیا نشان می دهد مردانی که دارای تن صدای ثابت و یکنواختی هستند جذابیت بیشتری دارند و تاثیر بیشتری روی دیگران دارند.

کارشناسان معتقدند تن صدای یکنواخت به عنوان نشانه ای از اعتبار و استقلال در انسان ها تکامل پیدا کرده است. به اعتقاد آن ها افرادی مانند جرج کلونی و کلینت ایستوود نمونه هایی از مردانی هستند که دارای تن صدای یکنواخت هستند و به همین دلیل در نظر دیگران جذابیت بیشتری دارند.

فرکانس ثابت در صدای مردان نشان از قدرت مردان دارد در حالی که عواملی مانند ناامیدی باعث افزایش فرکانس و تغییرات صوتی شده و خشونت هم باعث عمیق تر شدن صدا می شود.

بزرگ ترین دماسنج جهان در چین



بزرگترین دماسنج جهان در محوطه نمایشگاه "اکسپوی چین" نصب شد.

این برج دماسنج که بر روی یک برج ۱۱۰ ساله قدیمی به نام "Nanshi Power Plant" بنا شده است به ارتفاع ۱۶۵ متر بوده و درست در مرکز نمایشگاه بین المللی اکسپوی چین قرار دارد.

این دماسنج دارای دو طیف رنگ است به طوریکه در شب رنگ سفید نشان از آب و هوای خوب است و رنگ بنفش نیز نشان دهنده آب و هوای بد و برفی یا بارانی است.

فرهنگسرای لندن بزرگترین و مدرنترین مرکز فرهنگی ایران در بریتانیا

* انواع کتابهای چاپ داخل و خارج از کشور

* مرکز پخش آئین نامه رانندگی

* انواع سی دی های داخل و خارج از ایران

و فیلمهای ایرانی

* انواع سازهای ایرانی تار، سه تار، تنبک

همراه کتابهای نت

فرهنگسرای لندن هیچ گونه نوار، سی دی

و فیلمهای کپی عرضه نمی کند



حراج تابستانی فرهنگسرای لندن

Tape : ۵۰ پنیس , CD : ۵ پوند , DVD, CD : ۶ پوند , DVD : ۷ پوند , انواع package ۲۰٪ تخفیف

1261 Finchley Road, Temple Fortune London NW11 0AD

Tel: 020 8455 55 50 Fax: 020 8201 8506

E-mail: Farhangsara@aol.com

طرح ۲۰ - ۸۰ سعید امامی
هنوز الگوی کاری
وزارت اطلاعات و سپاه است

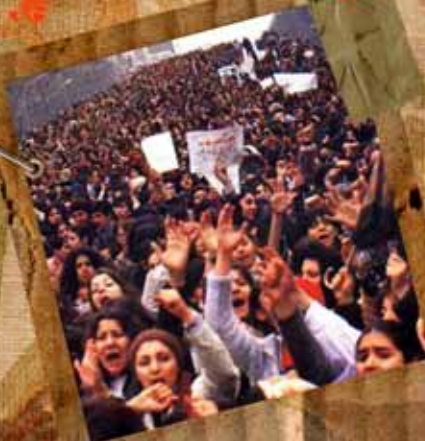
(تفسیر سیاسی)

نگ با رنگ

پاک نمی شود

محمود سرابی

این مطلب کلیدی جهت شناخت و آگاهی شما
از طرح ها و چهره های عوامفریب است



کشور با همکاری و حمایت های حقوق بگیران و مزدوران
خارج از کشور نشین در تلاش خنثی کردن و انحراف
خط مبارزه جوانان با رژیم هستند.

۴ - صدها سازمان خیریه و حقوق بشری که همگی
سر در آخور مالی و تبلیغاتی رژیم دارند فعالانه تلاش
دارند سدی در برابر خیزش ملی و حیاتی جوانان ایران
زمین باشند.

۵ - لابیسم جهانی متشکل از کارتل های نفتی و
دلایلی اسلحه و سیاستمدارهای بازنشسته اروپایی و
آمریکایی در جهت حفظ منافع سرشار و نجومی خود
در حمایت از رژیم ضد مردمی ملایان فعال و پرکار
هستند.

در چنین مجموعه ای که رژیم اسلامی خود را در
پناه دیوارهای متعدد دفاعی داخلی و خارجی پوشش
داده است جوانان سلحشور و از جان گذشته کشورمان
در میدان ایستاده اند و به مبارزه خود ادامه می دهند و

کنند و تا قرنهای آینده و نسلهای بعدی با غرور و
افتخار از سرنوشت سازان امروز ایران حماسه ها و
داستانها نقل کنند.

نسل امروز ایران در شرایطی خاص قرار گرفته
است که هرگز در طول تاریخ چنین شرایطی سخت و
دشوار برای هیچ نسلی از گذشتگان تاریخ ایران سابقه
نداشته است.

جوانان نسل طلایی و درخشان امروز ایران زمین
با دست خالی و پشت خالی باید در میدان مبارزه ای
نابرابر در چند جبهه بجنگند. آنان در برابرشان

۱ - حکومتی بیرحم و جنایتکار و ضد ایرانی با تمام
امکانات و سرمایه های سرقت شده ایستاده است.

۲ - سیاستها و حمایت های دولتهای چپاولگر خارجی
با تمام ابزار و تکنولوژی تبلیغاتی در حمایت رژیم در
برابر جوانان ایران ایستاده است.

۳ - اپوزیسیونهای ساختگی در داخل و خارج از

موسوی و کروی، سازگارا، گنجی، ابراهیم نبوی،
محسن مخملباف، عبدالکریم سروش، عطاءالله
مهاجرانی، مسعود پهنود، فرخ نگهدار، علیرضا
نوری زاده... گماشتگان رژیم هستند که می خواهند
با رنگ بازی جنایات خود را نقاشی کنند.

از ۲۲ خرداد سال گذشته تا به امروز تظاهرات
و تجمعات ایرانیان در برابر سفارتهای رژیم در
خارج از کشور عملاً در دست عوامل جاسازی
شده رژیم در میان مردم بوده است.

سرنوشت و تقدیر ملتی پس از هزاران سال که از
تاریخ کشوری به نام ایران می گذرد به دست نسلی
افتاده است تا جوانان ایرانی در آزمایشی حیاتی و
تاثیرگذار نام خود را بر تارک تاریخ کشورشان حک

کاری کرده‌اند کارستان،

هنوز اکثریت ملت ایران درک نکرده‌اند که این جوانان چه حرکتی شکوه آمیزی براساس طراحی متفکرانه انجام داده‌اند که کمترین هزینه را در کوتاهترین زمان به ثمر برسانند.

مبارزه سازمان داده شده از سوی رهبران ناشناخته این حرکت بزرگ که از سال گذشته به بهانه تقلبات در انتخابات آغاز شد یک پروسه زمان بندی شده و بر مبنای توانایی‌ها و امکانات ناچیز و اندک جوانان ایران برنامه‌ریزی شده است و مسلماً کودتا نیست که به سرعت به وقوع بپیوندد بلکه مراحل خاص و استثنایی دارد که نیازمند زمان بیشتر خواهد بود و همانطور که اشاره شد این بزرگ انسانهای ایرانی باید در چندین جبهه مختلف مبارزه کنند و تا امروز حداقل توانسته‌اند پایه‌های حکومت ملایان را چنان بلرزانند که ترس و وحشت و هراس را در چهره و کلمات و طرحهای حکومت به خوبی می‌توان دید.

جوانان برومند ایران زمین پازل طراحی شده و تاکتیکی مبارزاتی خود را به خوبی و به شکلی حیرت آور پیاده کرده‌اند تا به امروز ثابت کرده‌اند اهداف کلی آنان بر سه محور اصلی بنا نهاده شده است.

۱- حضور مردم

۲- نقش کلیدی بازار

۳- اعتصابات کارگری و دولتی

در مرحله اول نشان داده‌اند هر زمان اراده کنند قادر خواهند بود صدها هزار نفر را به خیابان‌ها بکشانند.

در مرحله آزمایشی دوم چند ماه پیش بازار تهران را به محک کشاندند و عملکرد مثبت آن نشان داد بازار و بخش سنتی، اقتصادی داخل کشور هم در کنار جوانان ایران ایستاده‌اند و اعدام تعدادی از بازاریان از سوی رژیم در همان ماههای گذشته به خوبی نشان داد رژیم منفور به خوبی پیام جوانان را دریافت کرده و خشونت و بی‌رحمی پس از آن از سوی این جنایتکاران نسخه ضربه اثرگذار جوانان بود.

مرحله سوم که کشاندن اعتصابات به درون صنف‌های کارگری و دولتی است خواه ناخواه به زودی آغاز خواهد شد زیرا در چند مورد این طرح با موفقیت انجام شده است.

آنچه در صحنه سیاسی امروز ایران دیده می‌شود کاملاً مغایر و در تضاد با حرکت و مبارزه ناب جوانان ایران زمین است.

حضور چهره‌های وابسته به حکومت و عوامفریب مانند موسوی، کروبی، سازگارا، گنجی، ابراهیم نبوی، محسن مخملباف، عبدالکریم سروش، محسن کدیور، عطاءالله مهاجرانی با همدستی و همکاری پادوهای چون مسعود بهنود، علیرضا نوری‌زاده و فرخ نگهدار، مجید تفرشی و...

در نهایت هدف همگی اینان حفظ کلیت رژیم است. البته در جنگی زرگری و ظاهری در جهت

گول زدن افکار عمومی ساده لوحانی که اسیر چنین معرکه‌ای می‌شوند و دل به بچه گرگهای رژیم و نوکرانشان می‌بندند.

رسانه‌های تصویری ضد منافع ملت ایران، مانند صدای آمریکا و BBC بخش فارسی و رادیو فردا و رادیو زمانه و صدها سایت اینترنتی نیز پاتوق و محل جولان این عوامفریبان است.

رژیم کماکان براساس طرح معروف سعیدامامی عمل می‌کند که شیوه و اجرای این طرح به خوبی می‌تواند بخشی از جامعه ساده لوح و سطحی نگر را بفربید. این طرح که سالهاست در خارج از کشور پیاده می‌شود به این شکل می‌باشد که رژیم به عوامل و مزدوران و حقوق بگیران خود می‌گوید: هرچه می‌خواهید به بخش رهبری و گروههای تندروی رژیم حمله کنید، با هر نوع کلام و شیوه‌ای که بیشتر شنونده و بیننده و خواننده را متقاعد کند که واقعاً مخالف حکومت هستید یعنی تا مرز ۸۰٪ به رژیم حمله کنید و چون مخاطبان خود را تحت تاثیر قرار دادید و آنان شما را باور کردند که مخالف ما هستید، اصل نمایش آغاز می‌گردد که ۲۰٪ مانده را بخشی را به حمایت از گروهی از چهره‌های داخل رژیم اختصاص دهید و آنان را مظلوم و زیر فشار به مردم بنمایانید مانند خاتمی، موسوی، کروبی و حجابیان و دهها چهره ریز و درشت دیگر که طی چند سال اخیر به نوعی این بچه گرگهای رژیم به شکل اپوزیسیون و مخالف حکومت جا زده‌اند تا به این شکل جبهه مخالف رژیم در درون خودش شکل بگیرد و مردم ساده لوح و ظاهرفریب را به چنین بازی بی‌سرانجامی بکشانند!

آخرین بخش ماموریت پادوها و مزدوران و حقوق بگیران از رژیم در طرح ۲۰ - ۸۰ اختصاص به حمله به مخالفان واقعی رژیم دارد و اینان که در بازی‌های اولیه به رژیم حمله کرده‌اند و سپس بخشی از رژیم را قهرمان ساخته‌اند در پایان به اپوزیسیون واقعی و مخالف رژیم در خارج از کشور حمله می‌کنند و به مجاهدین و رضا پهلوی می‌پردازند و با شارلاتان بازی و وقاحت بیش‌رمانه آنان را به محاکمه می‌کشاند که چنین بازی کثیفی را می‌توان در چهره افرادی چون نوری‌زاده، مسعود بهنود، فرخ نگهدار، مجید تفرشی، پیروز مجتهدزاده، تلویزیون داور در آمریکا، فولادوند در لندن و دهها سایت اینترنتی دید که اینان همگی بازی‌گردانان چنین نقشه شوم و کثیفی از سوی رژیم علیه منافع ملی ایرانیان هستند

در چنین فضایی مسموم و آلوده که با پولهای نجومی رژیم حمایت می‌گردد جوانان تاریخ ساز ایران در میدان مبارزه روی در روی رژیم جنایتکار و تمامی عوامل داخلی و خارجی ایستاده‌اند و تاثیراتی شگفت و حیرت آور به جای نهاده‌اند که هزاران نمونه و سمبل بزرگ و کوچک این قیام بزرگ در متن و ریشه جامعه ایرانیان در داخل و خارج از کشور نمایان است.

دهها هزار جوان ایرانی خارج از کشورنشین با این قیام در داخل، هویت و ریشه‌های ملی و میهنی خود را یافتند. صدها هزار ایرانی ناامید و بریده از سرنگونی این رژیم با این قیام حال و هوایی پراز امید و آرزوی و انرژی یافتند.

میلیونها ایرانی سرخورد و درهم شکسته در برابر رژیم به یکباره روحی تازه و جانی دوباره گرفتند و ترس و وحشت عمومی در ایران شکست و اثرات شگفت این قیام بزرگ به ایرانیان نیرویی حیرت آور داد که سینه به سینه جنایتکاران اسلامی بایستند و حق و حقوق ملی خود را مطالبه کنند.

شعار نه لبنان، نه غزه، جانم فدای ایران،

نه شرقی، نه غربی، حکومت ایرانی، شاه بیت خواسته ملی میلیونها ایرانی بود که چون کوهی استوار مقابل چشمان وحشت زده رژیم قرار گرفت.

رژیم و عوامش در خارج از کشور با رنگ بازی تلاش دارند ننگ رژیم را بپوشانند و با حرکتی انحرافی مانند رهبران جنبش سبز متشکل از مشتی جنایتکار و دزد و پدرسوخته و شیاد که دستانشان تا بازو در خون جوانان ایران آغشته است مانند اکبر گنجی، محسن سازگارا، ابراهیم نبوی، محسن مخملباف، عبدالکریم سروش، عطاءالله مهاجرانی و... با خوش رقصی و دلالتی چهره‌هایی خودفروخته مانند نوری‌زاده، فرخ نگهدار، خانابا تهرانی، مسعود بهنود، مجید تفرشی، پیروز مجتهدزاده و دهها چهره ریز و درشت دیگر در دکانهای بی آبرو و دلال صفت که با هزینه‌های میلیونی دولتهای چپالوگر آمریکا و انگلیس، فرانسه و آلمان اداره می‌گردد مانند صدای آمریکا، BBC بخش فارسی رادیو فردا، رادیو زمانه، صدای آلمان، رادیو فرانسه که همگی عملاً در جهت حفظ منافع اربابان خود و سیاست‌های دیکته شده از سوی وزارتخانه‌های امور خارجه این کشورهاست خوش رقصی می‌کنند.

تمامی اینان و کلیت حکومت اسلامی و دولتهای خارجی و هزاران پادو و خودفروش ایرانی در داخل و خارج از کشور هدفشان متوقف کردن یا به انحراف کشاندن افکار عمومی جامعه به سوی بازیهای طراحی شده رژیم اسلامی است.

یکسال است در سراسر جهان تظاهراتی در مقابل سفارتخانه‌های رژیم برگزار می‌گردد تمامی این تظاهرات از سوی رژیم و عوامش کنترل و اداره می‌گردد.

تمامی هزینه‌ها و دست و دلبازی تظاهرات بازها از سوی رژیم تامین می‌گردد و به همین خاطر هم هست که اجازه نمی‌دهند شعاری بر علیه سرنگونی و سقوط رژیم داده شود؟!

وزیر پوشش رنگ سبز می‌خواهند چنگال خونین و سرخ رژیم را رنگ آمیزی کنند و این در حالیکه ننگ با رنگ پاک نمی‌شود.

TAK Supermarkt

سوپر تک

متنوعترین سوپر در نوردراین وستفالن

در مرکز شهر دوسلدورف



Super Tak

(Persische Spezialitäten)

Kölner Str. 41 b

40211 Düsseldorf

Tel. : 0211 - 860 42 25

Mobil : 0179 - 76 49 211

سفرهای دور و دراز رنگارنگ



قرارشان می‌زنند. دست بگیرشان دراز و دست پس بدشان در ناکجا آبادشان گم شده است. هر کدام مانند اربابانسان توضیح المسائلی زیر بغل دارند و جهت کثافتکاری‌های غیراخلاقی خود فتوایی صادر می‌کنند.

مجله رنگارنگ در این آشفته بازار، تلاش دارد بلندگوی رسای حقانیت ایرانیان به ستوه آمده، خشمگین و ناراضی از حکومتی جنایتکار باشد و نقاب از چهره پلید رژیم و مزدورانش بردارد و همه مشکلات و سختی‌ها و خطرات را هم با جان و عمر و زندگی خود خریده‌ایم.

۲۲ سال است مانند اولین شماره رنگارنگ نوشته‌ایم و تغییر موضع نداده‌ایم. اهل معامله و زد و بند هم نبوده‌ایم و همه گاه سیلی محکمی به چهره زشت رژیم و دلالان که پیشنهادات و دریاغ سبز به ما نشان داده‌اند زده‌ایم.

هزاران مجله رنگارنگ را با بیم و امید و کمک و مساعدت یارانمان چاپ می‌کنیم و آن را به دوش گرفته و کشور به کشور و شهر به شهر می‌بریم تا فضای مسموم بی‌تفاوتی را شکسته باشیم و با قلم محکم و مبارز و شریف همکاران و یارانمان و چاپ تصاویری از سران رژیم، خاری باشیم در چشم دشمنان کشورمان.

به ایرانم قسم، ساده نیست در چنین شرایطی نابرابر و بی‌تعادل، حضور داشته باشی، مسیر و هدف را هم عوض نکنی، در دهها جبهه بجنگی، مقابل مزدوران رژیم در قالب کاسب و روزنامه‌نگار و چهره سیاسی، خواننده، رقصنده، فاحشه‌های اجتماعی، سیاسی رژیم بایستی و دوام بیاوری، مگر نیرویی بالاتر و قوی‌تر ترا سرا پا نگه دارد که آن هم عشق به ایران است و تعهد و مسئولیت در قبال وظیفه‌ای که به عهده گرفته‌ایم.

این احساس مشترک و پیوند ناگسستنی میان یاران و همکاران و همه کسانی است که ما را حمایت می‌کنند تا سر پا باشیم.

درودی داریم بر شرف و وجدان کسبه و تجاری که محکم و پای برجای بر سر اصول انسانی- ایرانی خود مانده‌اند و با حمایت‌هایشان ما را کمک کرده‌اند در این جنگ نابرابر و غیر منصفانه و طاقت فرسا سر پا باشیم.

زندگی نشریه‌ای مانند رنگارنگ را سخت و طاقت فرسا نموده است.

وقتی در بازار داد و ستدی رقابت و برابری وجود ندارد و دهها نشریه ورق پاره همه چیز مجانی باعث جدالی نابرابر و یک سویی می‌شود، آگهی‌ها در حد مجانی نشریات مجانی، هزینه‌های چاپ و دق‌اتر و کارمندان و توزیع و همه و همه از امدادهای غیبی تامین می‌شود سخت نیست پیدا کردن پرتقال فروش!

باید حضور مشتی عوضی را هم به نام کاسب به آن اضافه کرد که اینان نانخور حکومت جنایت پیشه آخوندی هستند. البته این توضیح داده شود که حساب کسبه و تجار با شرف و وطن پرست و انساندوست از حساب این جک و جانوران به ظاهر کاسب جداست.

بحث من آنانی است که نوکری و خوش خدمتی در ذات و نهادشان وجود دارد و شاید رژیم هم با آن کاری ندارد و نوکر صفتی ارثیه موروثی در میانشان است. اینان از صبح تا شب با همپالکی‌هایشان در تدارک نقشه برای دیگران هستند، فکر و ذکرشان مشابه سازی کاسبی است. هرچیزی که در بازار خریدار و مشتری دارد اینان بلافاصله دست به کار می‌شوند و با کمک‌ها و امدادهای غیبی مشابه آن را با کیفیت پائین تر و قیمت نازل‌تر به بازار روانه می‌کنند، از مطبوعات و رسانه‌ها تا بقالی، قصابی، شیرینی و بستنی فروشی و عرق و شراب فروشی و غیره.

این عوضی‌های بی‌اصل و نسب فعال هستند که چگونه سدی جلوی درآمد و موفقیت کسانی باشند که با حکومت آخوندی در مبارزه یا حداقل خط کشی‌های انسانی و ملی، میهنی دارند.

اینان فلسفه‌شان در کاسبی این است که گور پدر طرف مقابل. چی گیر خودم می‌آد، حساب و کتابی سر راست با هیچکس ندارند! چنان در توجیه حساب پس دادن به دیگران استاد هستند که حیران می‌مانی!

در چشمانت نگاه می‌کنند و برای چند پوند و یورو، با وقاحت و بی‌شرمی دروغ می‌گویند. برای بالا کشیدن چند تا پوند و یورو بی‌ارزش هزاران قسم و دروغ سر هم می‌بافند. لاشخور وار هم از توبره می‌خورند، هم از آخور. به راحتی از پرداخت تعهدات خود سر باز می‌زنند، آشکارا زیر قول و

**فلسفه بعضی ناکاسبهای ایرانی:
فقط چی گیر خودم می‌آد!
گور پدر طرف مقابل!؟**

**حساب کسبه و تجار با شرف و وطن پرست
و انساندوست از حساب این جک و
جانوران به ظاهر کاسب جداست.**

**تعدادی ایرانی وطن پرست از عمر و زندگی
خود زده‌اند و گروهی لاشخور وار از توبره و
آخور می‌خورند. تعدادی به ظاهر کسبه، دست
هر چی آخوند پفیوز را از پشت بسته‌اند.**

ادعا نیست، واقعیت است که مجله رنگارنگ تنها نشریه‌ای است که در سراسر اروپا همه شماره شهر به شهر توزیع می‌گردد و هر بار هزاران کیلومتر مسافت را در اروپا، مغازه به مغازه، رستوران به رستوران، و دفتر به دفتر می‌رویم تا مجله رنگارنگ را پخش نماییم.

با در نظر گرفتن «هزینه» که حرف اول را می‌زند و مشکل کار که اعجاب انگیز و طاقت فرساست تنها یک نیروی بالاتر از چرتکه انداختن و کاسبکارانه به موضوع نگاه نکردن باعث این حرکت استثنایی و ناشدنی می‌گردد و آن هم نیروی عشق است.

عشق به ایران و ایرانی و حضور نشریه‌ای که نقش مرده شور یا چرخ پنجم در شبکه رژیم نباشد، بلکه شناسنامه هویت زندگی امروز ایرانیان در داخل و خارج از کشور باشد و بی‌تعارف و نان قرض دادن و عافیت اندیشی چهره واقعی رژیم و مزدوران و نوکرانش را نشان دهد.

آن هم در شرایطی که بوی خون آلود پولهای رژیم در خارج بیداد می‌کند و هزاران جیره خوار و حقوق بگیر بی‌وجدان را در قالبهای گوناگون جاسازی کرده است و حضور و تداوم

من بی می ناب زیستن نتوانم بی باده کشید بارتن نتوانم



Horient Haarstudio

Damen & Herren & Kinder
Friseur · Kosmetik · Nageldesign



- ✓ کوتاه کردن و رنگ کردن مو
- ✓ آرایش مو و صورت
- ✓ آرایش داماد و عروس
- ✓ گریم صورت با روش های مدرن
- ✓ ...و دیگر خدمات بهداشتی و آرایشی
- ✓ پدیکور و مانیکور
- ✓ ماساژ صورت
- ✓ آرایش دائمی مو
- ✓ فر کردن مو
- ✓ اصلاح صورت و ابرو

Darmstädter Landstraße 23
60594 Frankfurt - Sachsenhausen
Tel: 069 - 34 60 78 91 Mobil: 0176 - 85 374 547

E-mail: haarstudio-orient@web.de
www.haarstudio-orient.de

Montag bis Freitag von 9:30 bis 20 Uhr
Samstags von 9:30 bis 18 Uhr



با مدیریت آرش کاشانی

Vesta Music وستا موزیک

بهترین مشاور شما در امور موزیک



آموزش پیانو، کیبورد، گیتار، تئوری و هارمونی
موسیقی، سلفژ، خوانندگی و سازهای ایرانی
مرکز خرید، فروش و تعمیرات انواع کیبورد،
گیتار و سازهای ایرانی کرایه سیستم های
صدا برداری و نور پردازی و اجرای موزیک
زنده در برنامه های شما همراه با DJ Ali

فروش انواع نت، کتاب، CD و برنامه های
آموزشی موسیقی (از مبتدی تا حرفه ای)
سفارشات آهنگ سازی، تنظیم، ریتم سازی و
نت نویسی پذیرفته میشود

مژده به نوازندگان کیبورد های

KORG, YAMAHA, Technics, Roland, Casio, G.E.M

کاملترین مرکز تهیه ریتم، سمپل، صدا و سونگ (ایرانی، افغانی، آذری، کردی، ترکی و عربی)
همراه با کانالوگ و پیچ های آموزشی، ریتم سازی و ترنندهای ارگ های

KORG: PA1x - 2x - Pro - PA800 - PA80 - PA50 - YAMAHA

Adresse: Steindamm 32 3.Etage 20099 Hamburg
Tel: 040-23812627 Mobile: 0176-41248361
Email: music_vesta@yahoo.de Mashroot Karami

Graphic & Design: www.digipix.com



سوپر شیراز

فرانکفورت با مدیریت: سعید هودی



سوپر شیراز رقیب ندارد، فقط رفیق دارد!



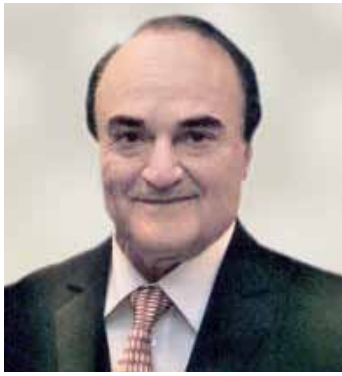
اگر در ساعات معمول کار فروشگاه ها فرصت خرید ندارید،
ما هفت روز هفته (حتی یکشنبه ها) از ساعت ۹ صبح تا ۱۱ شب،
با کلیه اجناس ایرانی و اجناس ویژه کیوسک در خدمت شما هستیم.
اجناس مورد نیاز رستورانها را با تخفیف مخصوص عرضه می کنیم.

Gutleutstr. 145, 60329 Frankfurt
Tel. 069-27137696 * Tel. & Fax 069-24007626



Mobil: 0178-2117218 www.supershiraz.cabanova.de E-Mali: saidhudi@yahoo.de

به مناسبت ماه رمضان خرما، زولبیا و بامیه تازه به هموطنان عزیز عرضه میگردد



ماجرای فیلم "بادمجان بم آفت ندارد" که هرگز ساخته نشد چه بود

بخشی از خاطرات رضا شمشادیان از هامبورگ

خسرو پرویزی از خبرنگاری تا کارگردانی

آنچه را که برای قلم زدن، جهت این صفحه ی بخصوص باید به روی کاغذ بیاورم، برمیگردد به خاطرات دوران نوجوانی من یعنی زمانی که در وطنمان فعالیتهای مطبوعاتی و سینمایی داشتم. لازم نمیدانم زیاد حاشیه پردازی نمایم واز اصل ماجرا خارج ش کنم ولی گهگاهی بخاطر آنکه شما مهربانان نازنین خواننده ی این یادداشتها، با آن کسانی که در خاطرات من جایگاه ویژه ی خود را دارند بیشتر آشنایان نمایم، مجبورم چند خطی را بدین منظور قبل از نوشتن خود ماجرا به حاشیه بروم، هرچند که حتم دارم شما عزیزان گرامی، اکثر آنها را بخوبی میشناسید واز نوع کار و فعالیتهایشان آگاهی کامل دارید، چرا که خصوصا در زمینه خاطرات هنرمندان معروف و محبوب آن سالها به حد کافی شناخت دارید، ولی در زمینه خاطرات مطبوعاتی ممکن است آن شناخت لازم را از بعضی از آنها نداشته باشید. اما دوست نازنینی که اینبار از او یاد میکنم هم در زمینه ی مطبوعاتی و هم در زمینه سینمایی چهره ی سرشناسی در آن دوران بوده است و من هم در هردو زمینه، خاطرات فراوانی از او دارم که در اینجا به یکی از خاطرات مطبوعاتی، به او اشاره میکنم.

خسرو پرویزی از نویسندگان و خبرنگاران سینمایی هم نسل من، یکی از مهره های اصلی مجله ی ستاره سینما، از اولین سال انتشار آن مجله " سال ۱۳۳۳" تا زمانی که به ساختن فیلم رو آورد سال ۱۳۳۸" و بعد از شروع فعالیتهای سینمایی هم هرگاه فرصت می یافت تا سالهایی که ستاره سینما با مدیریت پایورگالستیان انتشار می یافت، مقالات و گزارشهایی برای آن می نوشت. واما آشنائی من با خسرو پرویزی عزیز برمیگردد به پائیز سال ۱۳۳۷ که تازه خودم حرفه ی خبرنگاری را توسط مرحوم علی مرتضوی نازنین با مجله جهان سینما شروع کرده بودم و صفحات خبرها و رویدادهای سینمایی را در آن مجله می نوشتم، اولین روز آشنائیم با پرویزی گرامی برایم بسیار شیرین و جالب بود که همیشه در خاطر من خواهد ماند.

آنروز بعد از ظهر در دفتر مجله مشغول نوشتن خبرها بودم که تلفن زنگ زد و علی خان مرتضوی گوشی را برداشت پس از سلام و علیک و تعارفات معمول و لحظه ای سکوت گفت " آقای پرویزی مسئول صفحه خبرها، آقای شمشادیان هستند، گوشی را میدهم به خودش. در این مورد با ایشان صحبت کنید و بعد مرا صدا کرد و گوشی را داد بمن و گفت: آقای پرویزی هستن از مجله ستاره سینما، بین باهات چیکار دارن، گوشی را گرفتم و گفتم: سلام آقای پرویزی از آشنائیتون خوشحالم امرتونو بفرمائید.



تابستان سال ۱۹۹۴ استودیو خسرو پرویزی در لس آنجلس آقای نصرت الله وحدت هم در تصویر حضور دارند. پوستر چهار تا از فیلمهای خسرو پرویزی در آن سالها، کشتی نوح - پُل - لوطی و چلچراغ در روی دیوار محل کار پرویزی نازنین نصب شده است، جاییکه هر روز با دیدن آنها خاطراتش برایش زنده میشود.

سلام آقای شمشادیان، الان آقای مرتضوی بمن گفتند که شما مسئول صفحات خبرهای سینمایی مجله جهان سینما هستید، منم مسئول همین صفحات در مجله ستاره سینما هستم. با آقای پورمرادیان هم که مسئول همین صفحات در مجله پست تهران سینمایی هستند صحبت کرده ام و قرار گذاشته ایم فردا ساعت ۴ بعد از ظهر در کافه نادری همدیگر را ببینیم، خوشحال میشم شما هم بیائید تا از نزدیک بیشتر با هم آشنا شویم در ضمن کاری هم دارم که اونجا بهتون میگم.

جواب دادم: چرا که نه منم خوشحال میشم از نزدیک با شما و آقای پورمرادیان آشنا بشم، فردا حتماً ساعت ۴ در کافه نادری خدمت میرسم. فعلا خداحافظ و گوشی را گذاشتم.

آقای مرتضوی پرسید: پرویزی چیکار داشت؟

نمیدونم، چیزی نگفت، قرار شد

فردا ساعت ۴ برم کافه نادری قرار شده آقای پورمرادیان هم بیایند و بهمون بگه چیکار دارن.

حتما برو بین جریان چیه.

فردای آنروز ساعت ۴ سرقرارمان رفتیم، کافه نادری که در خیابان نادری نزدیک سینما ایفل قرار داشت آن زمان یکی از بهترین کافه قنادی های تهران بود که پاتوق بسیاری از هنرمندان، نویسندگان وادبا بود. من قبلا با دوستان هم مدرسه ایم چندین بار به آنجا رفته بودم ولی این اولین باری بود که بخاطر حرفه مطبوعاتی با دعوت خسرو پرویزی به آنجا میرفتم. همانطور که اشاره کردم تا آنموقع پرویزی را از نزدیک ندیده بودم اما چون تصویرشان را چند بار در مجله ستاره سینما دیده بودم، فورا با یک نظر انداختن به مشتریان شناختمش، جلورفتم سلام کردم و خودم را معرفی کردم. پورمرادیان هم آمده بود و با معارفه خسرو خان با این دوست نازنین آن سالهای خوب هم آشنا شدم. دوریک میزنشستیم و هرسه قهوه ترک و نان خامه ای سفارش دادیم. خسرو خان بلافاصله سر صحبت را باز کرد و گفت: قرض از اینکه تلفن کردم امروز سه نفری اینجا همدیگر را ببینیم و صحبت کنیم، اینه که میخوام بهتون یک پیشنهاد خنده دار اما پرسرو صدا بکنم. نمیدونم عزیزاله خان رفیعی رو از نزدیک می شناسید یا نه بهرحال فرقی نمی کند براتون میگم که ایشان ظاهرا از بادمجون بدش می آید. اخیرا هم در جریان فیلم تازه ای که با شرکت غلامعلی روانبخش ساخته بود میانشان شکرآب شده ویه همکاریانش گفته دیگه محاله با روانبخش کار کنم حالا من فکر میکنم این برای ماسوژه ی خوبی شده که هر سه با هم هرکدام با سلیقه ی خودمون، توی شماره آینده مجله هامون خبری بنویسیم به این شرح که عزیز رفیعی تصمیم دارد نقش اصلی فیلم تازه اش را که "بادمجان بم آفت ندارد" نام دارد به روانبخش بدهد.

من و پورمرادیان کلی خندیدیم و قبول کردیم که این کار و بکنیم و کردیم، هر سه مجله سینمایی آن ایام با هم روزهای چهارشنبه منتشر میشدند و خبر پیشنهادی خسرو خان در هر سه مجله هرکدام با نوع نگارش ما سه نفر چاپ شده بود. عزیز خان رفیعی عادت داشت روزهای چهارشنبه در کاروان فیلم قبل از آنکه بکارش در اتاق مونتاژ ویا کارهای دیگر مشغول شود

اول خبرهای مجلات سینمایی را که قبل از آمدن به استودیو، حسن امینی کارمندش روی میز کارش گذاشته بود بخواند و من این را بعدها که در چند فیلم بعنوان مشاور سناریو و کارگردان در کنارش بودم متوجه شدم، بهرحال حسن امینی بعدها برایم تعریف کرد. آنروز وقتی عزیز خان خبرها را خواند بقدری عصبانی شده بود که مرتب میگفت چطوری این خبر جعلی رو هر سه مجله با هم چاپ کردن سردر نمی آورم، فکر میکنم از طرف روانبخش قضیه آب میخوره البته من بعدها که با مرحوم عزیزاله خان کار میکردم جریان را برایش تعریف کردم و کلی خودش هم خنده اش گرفت.



تابستان سال ۱۹۹۴ همراه مرحوم علی مرتضوی و خسرو پرویزی در لس آنجلس

خسرو پرویزی از سال ۱۳۳۸ با کارگردانی فیلم "بی ستاره ها" راهش تقریباً از من و پورمرادیان جدا شد ولی همواره رفاقت ما حفظ گردید و بارها از پشت صحنه فیلمهایش گزارش برای مجله های سینمایی که در آنها قلم میزد تهیه نمودم. آخرین بار سال ۱۹۹۴ در سفرم به لس آنجلس یکماهی در محل کارش که استودیو و عکاسخانه مجهزی است و هنوز هم آنرا دارد در "وست وود" کنارش بودم و به یاد گذشته ها بارها مرحوم علی مرتضوی، مرحوم عزیز رفیعی، مرحوم بیگ ایمانوردی، نصرت الله وحدت" آنموقع ایشان هم در آمریکا بودند" وخیلی های دیگر را در آنجا میدیدم، هنوزم گاهی تلفنی با هم ارتباط داریم و از حال و روز هم با خبر میشویم.

با آرزوی سلامتی و طول عمر برای خسرو پرویزی نازنین و دیگر دوستان و همکاران گرامی سالهای گذشته و کنونی ام.



فریدون فرخزاد مردی که از نو او را باید شناخت

قسمت پنجم

مرگ آن نیست که در گور سیاه دفن شوم
مرگ آنست که از قلب تو و خاطر تو محو شوم

پنجشنبه چهارم بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و دو مراسم عقد و ازدواجی در باشگاه افسران طهران برگزار شد که نه قبل و نه بعد از آن چنین مراسمی نه تنها در آن باشگاه بلکه در هیچ کجای دیگری در کشور برگزار نشده بود. این مراسم از چند جهت در نوع خود بی همتا بود و این باشگاه که کلنگ آن در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی بدست رضا شاه برای برگزاری انواع مراسم مخصوص پرسنل ارتش شاهنشاهی زده شده و چهار سال بعد رسماً بدست خود ایشان افتتاح شده بود چنین مراسم بی نظیری را تا بحال بخود ندیده بود. بی نظیر از چند جهت، اول تجمع اکثر هنرمندان مشهور کشور در زمینه های مختلف در زیر یک سقف از نظر تعداد و تنوع رشته هنری. دوم این اولین باری بود که در این باشگاه مراسم ازدواجی برای یک غیر نظامی بر پا می شد. سوم مدت زمان مراسم که از ساعت سه بعد از ظهر تا شش بامداد روز بعد ادامه داشت. چهارم تعدد خبرنگاران و عکاسان از مطبوعات. پنجم جذابیت داماد و زیبایی عروس که چشم هر بیننده ای را مفتون و خیره می ساخت. ششم اختلاف سن داماد و عروس که به بیست و یک سال می رسید زیرا فریدون در آن زمان سی و هفت سال و عروس خانم شانزده سال داشت. هر چند که فریدون بیست و هشت ساله به نظر می رسید و دست آخر اینکه هیچ کس فکر نمی کرد این ازدواج با این شکوه و عظمت و با این حجم از تبلیغات گسترده و با این همه عشق آتشین فقط هفت ماه و ده روز به طول خواهد انجامید!

علاوه بر مادر، پدر، خواهران و برادران فریدون و خانواده محترم عروس، برخی از نامدارانی که در این مراسم شرکت کرده بودند عبارت بودند از خانم های ایرن، هاید،

مهستی، حمیرا، نسرين، گیتی، نلی، شهره و شهرام، ژاله سام و ... آقایان گلپایگانی، مسعودی، سلی، بهمن یار و ده ها هنرمند دیگر که اگر بخواهم اسامی همه آنها را بیاورم باید در یک جمله بنویسم تقریباً هفتاد درصد از کل هنرمندان مطرح آن زمان.

از آنجایی که ارکستر خود فریدون در جایگاه مخصوص حضور داشت لذا طبق برنامه ریزی قبلی از هر کدام از خوانندگان حاضر در مراسم موزیکی می نواخت و آن خواننده با شنیدن آهنگ خود به پشت میکروفون می آمد و یا قطعه ای کوتاه از همان ملودی خودش را می خواند و یا به عروس و داماد تبریک می گفت و یا به طنز خدا حافظی از عالم تجرد و زندگی فقط با یک زن را به فریدون خاطر نشان می کرد، البته خیلی مختصر و کوتاه تا نوبت به همه برسد و اگر هنرمندی که می خواست تبریک بگوید خواننده نبود ارکستر همزمان ملودی ترانه مبارک بادای معروف عروسی را به صورت آکورد و یا ریتم آرام و با صدای آهسته می نواخت. این اولین باری بود که در مراسمی خود فریدون فقط شنونده بود و از میکروفون جدا و هر که هر چه می خواست با شوخی و خنده به او می گفت بدون اینکه فریدون بتواند جواب او را بدهد. دیدن و شنیدن اینکه هر هنرمندی از چه زاویه ای تبریک خود را می خواند بگوید برای همه و بیشتر از همه برای خبرنگاران اهمیت داشت زیرا همه می دانستند این خبرها تا ماه ها سر تیتیر مطبوعات خواهند بود.

پرسنل مخصوص پذیرایی باشگاه که همه در کار خود خبره و برخی از آنها دوره میهمانداری رسمی را در فرانسه دیده و همه اسموکنینگ پوشیده بودند، به طور مداوم و مستمر سینی هایی که بیش از بیست نوع گیلاس های مشروبات مختلف در آنها بود را سرو می کردند. میز انواع خوردنی ها و تنقلات و میوه جات و شیرینی جات و غیره به طول ۳۰ متر در سالن مجاور قرار داشت و میز شام که باز در سالنی دیگر بود در حال تکمیل شدن بود. کارت های عروسی به گونه ای تهیه شده بود که عکسی

از فریدون در سمت راست و عکسی از عروس در سمت چپ آن بگونه ای انداخته شده بود که دست راست خود را به علامت دعوت دراز کرده بودند، انگار با دستشان دارند میهمان را به طرف خود و به جشن دعوت می کنند. من از آنجایی که از طرف عروس خانم آن دوران و بانوی پنجاه و دو ساله محترم فعلی اجازه ندارم لذا از ارائه آن کارت دعوت معذورم. ولی زیبا ترین کاری است که من در تمام عمرم دیده ام. عکس ها هر دو سیاه و سفید و در پاکتی طلایی با آرم باشگاه افسران با تاجی در بالای آن برای مدعوین ارسال شده بود.

در این عروسی بنا نبود فریدون بخواند ولی به درخواست و اصرار عروس خانم ترانه "سرود عاشقانه" را که برای اولین بار عرضه می شد برای حضار اجرا کرد که شعر آن از این قرار است:

آغوش بهار آرزوی من
چشمانت شتاب گفتگوی من
سرشارم، سرشار از گرمای عشقت
می خواند نامت را هر ترانه ام
بنشین تا با تو بودن را تماشا کنم
بنشین تا شادیم را در تو پیدا کنم
بودم بی تو تنها، قلبم شهر غم ها
اکنون از تو لبریزم
با تو در بهارم، شوق سبزه زارم
دور از رنگ پائیزم

ای زیبا سرود شاعرانه ام
ای روشن طلوع جاودانه ام
اکثر هنرمندان روی فریدون را به علامت تبریک و آخرین بوسه (زیرا فریدون می رفت که با دنیای تجرد خدا حافظی کند) می بوسیدند و او را در آغوش می گرفتند ولی بوسه مرحوم خانم گیتی پاشایی معنی و مفهوم دیگری داشت و به هنگام آن بوسه بود که برای لحظاتی سکوتی در تمام سالن حکم فرما شد که از توجه حضار به آن صحنه حکایت داشت. زیرا همه می دانستند که گیتی زمانی نه

چندان دور نامزد فریدون بود و صحبت ازدواج آنها خیلی جدی مطرح شده بود ولی ...
عروس خانم ظاهراً از اینکه تقریباً همه هنرمندان مطرح آن روزها را در یکجا می دید شاد بود زیرا می دانست برای حضور هر کدام از آنها در مجلسی علاوه بر پرداخت هزینه ای گزاف باید زحمات زیادی هم کشیده می شد، ولی از اینکه شوهر نامدارش را هر دقیقه چندین زن می بوسیدند که گاه بعضی از آنها را حتی نمی شناخت کمی متعجب به نظر می رسید ولی هر چه بود ظواهرش را به خوبی حفظ می کرد. اکثر هنرمندانی که شب در کاباره ها برنامه داشتند بعد از شام و در حدود ساعت ۲۲/۰۰ خداحافظی کردند و رفتند. ولی عده ای هم تا شش صبح را با عروس و داماد گذراندند. از آنجایی که خبر این عروسی را مجلات مطرح آن دوران و بیشتر "جوانان امروز" از یک ماه قبل منتشر کرده بودند همه از کلیاتی در مورد عروس خانم اطلاع داشتند ولی باز هم می خواستند بیشتر بدانند و با خود ایشان همکلام شوند لذا عروس خانم دائم مشغول صحبت با حضار بود و اما حالا شما را با این دو دل داده و نحوه آشنایی و مودت آنها آشنا می کنم.

عروس خانم ترانه نام داشت و دختر دکتر سندوزی از پزشکان معروف شهر مشهد بودند و مادرشان هم زنی بسیار بسیار متجدد. فریدون برای اجرای کنسرتی راهی مشهد شده بود و من هم طبق معمول برای سر و سامان دادن به کارهای کنسرت و ارکستر و مدیریت صحنه و امور مختلف همراه فریدون رفته بودم. در ابتدای برنامه و در میان تماشاگران دختر بسیار زیبایی با قامتی بسیار



خلاصه فریدون که ابتدا نگاهی به این یادداشت ها می کرد تا اگر موضوع مهم و فوری هست بداند و به آن عمل کند یا شخصیتی را که در میان حضار است معرفی نماید، متوجه شد که این نامه از طرف همان دختری است که در جایگاه مخصوص نشسته و طی این یادداشت اجرای ترانه بی تو می میرم را از فریدون درخواست نموده است. این ترانه از ترانه های فراموش نشدنی و بسیار عاشقانه فریدون بود که یک سالی از اجرای آن که برای اولین بار در افتتاح بازار صفویه خیابان پهلوی (ولی عصر کنونی) اجرا شده بود می گذشت.

فریدون از ارکستر خواست سازهای خود را برای اجرای آن ترانه آماده نمایند و خود با احساس تمام آن را خواند که با سایه روشن نور پردازی و چهره غمگین همراه با اشک فریدون جلوه خاصی پیدا کرد و در پایان گفت "ترانه بی تو می میرم را برای کسی خواندم که بی عشق می میرد و ترانه ای برای ترانه ای که عاشق است و ترانه ای که امیدوارم با این ترانه به عشقتش برسد و ترانه شادی و محبت او بگوش من هم برسد". با شنیدن این جملات و تحت تاثیر اجرای بی تو می میرم، ترانه خانم دفعه غش کرد و کم مانده بود به زمین بیفتد که پدرش او را گرفت. به دنبال آن فریدون سر میز آنها رفت و ترانه را که حالش زیاد مساعد نبود را به اتاقی در کنار سالن بردند و فریدون هم به آنجا رفت و اتفاق افتاد قصه ای که کم و بیش برای هر کسی در زندگی اتفاق می افتد ولی با شدت های متفاوت و تاثیرات مختلف و شراره های گرمی بخش بی شمار. ترانه دست فریدون را تحت هیچ شرایطی رها نمی کرد تا اینکه فریدون قول داد بعد

بلند و لباس شب مشکی ماکسی بسیار قشنگی، با جواهراتی که تالو آنها فضا را نورانی کرده بود و نور پرژکتورها را تا شعاع یک متری ایشان منعکس می کرد و حرکات فوق العاده با وقار ایشان تمام حضار را تحت الشعاع قرار داده بود حتی فریدون را، بگونه ای که حتی خانم ها به او نگاه می کردند چه برسد به آقایان! فریدون ضمن توجه به همه این موارد و حتی بیشتر، به هنگام خواندن چنان به ایشان نگاه می کرد که گویی دارد فقط برای او می خواند! در این بین گارسون یادداشتی برای فریدون آورد که این امر غالباً در هر کنسرت ده ها بار اتفاق می افتاد و حضار ترانه ای را درخواست می کردند یا شماره تلفن خود را برای فریدون می نوشتند و یا اظهار دلدادگی و ... خود را مطرح می کردند و حتی گاهی عکس خود را در پاکتی می فرستادند که گاه این عکس ها زیاد هم پوشیده نبود!

قنادی جمیل (تولید و پخش)



شیرینی تر، رولت، ناپلیونی، لطیفه، کلوچه، زولیا و بامیا
سفارش انواع کیکهای عروسی و تولد از طریق آلبوم کیک
وسفارش هرگونه شیرینیهای ایرانی با سفارش تلفنی از قبل به
هر اندازه و هر رقم که بخواهید

Kölner Str. 51 40211 Düsseldorf

Telefax: 0211 - 179 38 171

Mobilnummer: 0177 - 3739418

konditoreijamil@yahoo.de



آژانس هواپیمایی آرین فلایت

پرواز به ایران و سایر نقاط جهان
با بهترین سرویس و ارزانترین قیمت

Kölner Str. 51 40211 Düsseldorf

Tele: 0211 - 550 455 85

Fax: 0211 - 550 435 99

info@arinflight.de

www.arinflight.de



هیچ هنرمندی همیشه در اوج نمی ماند، سرگذشت پر پیچ و تاب و پر فراز و نشیب فریدون هم همانند زندگی بسیاری از کسانی که در عالم هنر به شهرتی و مرتبه ای و جایگاه رفیعی رسیده اند يك نقطه اوج داشت که برای خودش و دوستانش بالاترین بود و از آن به بعد ناگزیر بایستی راه سراسیمه اجباری را طی می نمود. در عرصه هنر و بالاخص آن دسته که بیشتر با چهره هنرمندان سر و کار دارند مثل سینما، تلویزیون و تئاتر بسیار شاهد کسانی بوده ایم که ازدست دادن زیبایی و کاهش شهرت و در يك کلام پائین آمدن از صحنه و آن را به دیگری واگذار نمودن چقدر سخت و دشوار بوده است. هر چند که در مورد فریدون فرخزاد هرگز صحنه هنر ایران که او را تا بدین جا رسانیده بود به شخص دیگری واگذار نشد یا به عبارتی هرگز کسی مثل او پدید نیامد تا بتواند جای او را بگیرد و این مزیتی و واقعیتی است که برای هنرمندان زیادی اتفاق نمی افتد.

نقطه اوج شهرت فریدون هم همان سال ۱۳۵۲ بود سالی که همسری چون ترانه را داشت، تلویزیون را داشت، رادیو را داشت، در یکی از سه کاباره ممتاز طهران "کاباره باکارا" برنامه شش ساعته داشت، بالاترین دستمزد برای شرکت در عروسی ها و مراسم را داشت که گاه به يك صد هزار تومان برای يك شب می رسید، شرکت در بعضی ضیافت های دربار را داشت، اجرای برنامه های انتخاب دختر شایسته کشور را داشت، با بیشتر وزرا و مخصوصاً نخست وزیر دوستی نزدیک داشت، هر روز صفی از دخترانی که می خواستند او را ببینند را در پیاده رو خانه اش داشت، دعوت های ماهیانه بیمارستان کودکان عقب افتاده ذهنی و جسمی را داشت و....

بقیه در شماره آینده

از اتمام برنامه به خانه آنها برود که ترانه دست او را آزاد کرد. خلاصه هر دو بگونه ای به یکدیگر علاقه پیدا کردند که گویی پدر لیلی خود دست دخترش را در دستان عاشق مجنون گذاشته است. حال که از چگونگی آشنایی این دو کبوتر عشق مطلع شدید اجازه بفرمائید بازگردیم به شب عروسی.

بعد از مراسم باشکوهی که شرح آن داده شد. عروس و داماد برای زندگی به همان خانه خیابان هیئت شماره يك طبقه سوم امیر آباد طهران آمدند که هنوز هم پا بر جاست و خوشبختانه هنوز طعمه لبه بی رحم کلنگ نشده است. چند ماه اول زندگی این دو دلدا به خوبی و خوشی می گذشت ولی همان عاملی که آنها را از پا در آورده بود داشت با همان سرعت و حتی بیشتر تیشه به ریشه عشق ترانه می زد. زندگی بدون فریدون برای فریدون مرگ بود و زندگی بدون فریدون هم برای ترانه. با اینکه فریدون حداکثر تلاش خودش را برای بودن با ترانه می کرد و بعضی شب ها حتی يك ساعت هم نمی خوابید ولی این برای ترانه کافی نبود لذا بعد از هفت ماه و علی رغم وساطت های خانواده های هر دو طرف خصوصاً مادر ترانه که به شدت به فریدون علاقه مند بود کار به جدایی کشید و با يك مراجعه به دادگاه حمایت از خانواده حکم طلاق توافقی صادر شد و شعله های آتشی که تنها هفت ماه پیش به نظر خاموش نشدنی می رسید به سردی گرائید و خاکستر آن را هم باد با خود برد و اثری از آن بر جا نماند جز در اذهان کسانی مثل من تا بتوانم برای شما عزیزان بازگو کنم.

تا آنجایی که من اطلاع دارم هرگز دیگر حتی کوچکترین تماسی بین ترانه و فریدون و یا بالعکس برقرار نشد و ترانه هم بعد از طلاق برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و



سوپر پرسپولیس

دور نمودن

گفتار نیک پندار نیک کردار نیک

به مدیریت خانم ناهید رضائی

آدرس جدید

Hohestr. 41

44139 Dortmund

**با U 46 ایستگاه
Saarlandstr.**

**Tel. 0231-
9504949**



دوشنبه تا شنبه: از ۱۰ صبح تا ۱۰ شب یکشنبه ها: از ۴ بعد از ظهر تا ۱۰ شب

پرسپولیس همچنان پیشتاز ارزانی با کیفیت بالاست!

بی تعارفه

سالار آزادی

همین حالا فردای آزادی وطن را می بینند که توله های توده ای خواهند گفت: ما تلاش کردیم تا در جمهوری اسلامی رخنه کنیم و راه فروپاشی را هموار سازیم!! پاسخ جوانان بیدار و آگاه نیز به توله های توده ای یک بیلاخ ناقابل خواهد بود!

در کوی ماسکسته دلی می خرد و بس
بازار خودفروشی از آن راه دیگرست

دم خروس در کانال آخوندی!

دیگر چه کسی باقی مانده است که نداند دستاربندهای آویزان به مذهب در راه بقا و دوام حاکمیت پلید و پست خود دست به هر گون پفیوزی و جاناندازی و دلالی محبت می زنند تا سقوط قطعی خود را به تعویق اندازند.

یکی از آخرین جاناندازی آخوندها در سال گذشته گشایش یک شبکه تلویزیونی به نام «فارسی ۱» است که به ظاهر از یکی از کشورهای عربی همسایه به داخل ایران روانه می شود و از قضا همه برنامه هایش اختصاص به پخش سریال های طولانی با سوژه های روابط خیانت آمیز جنسی میان زنان شوهردار با مردان مجرد و متأهل دارد!

در طول یک سال گذشته جمهوری اسلامی بارها و بارها ادعا کرده که مدیریت و سرمایه گذاری «فارسی ۱» در دست صهیونیست ها و دشمنان قرار دارد و هدف اصلی این کانال با پخش سریال های مبتذل و ضد اخلاقی، تهاجم فرهنگی و لرزان ساختن پایه ها و ارزش های خانوادگی و انسانی است!! آیا حکومتی کثیف تر و ضد انسانی تر از جمهوری اسلامی سراغ دارید؟

سی و دو سال است که آخوندها با تیشه هائی به وسعت تمام ایران به جان ریشه های خانواده ها افتاده اند و فساد و خیانت را بیشتر به خانه ها تزریق کرده اند و حالا «فارسی ۱» را عامل این فاجعه و جنایت معرفی می کنند.

هزار البته ادعای آخوندها مثل همیشه با نیرنگ و فریب و دروغ همراه است و پخش چند آگهی با شماره های تلفن در داخل ایران را می توان گویاترین سند و مدرک برای شناسائی نقش جمهوری اسلامی در راه اندازی «فارسی ۱» قلمداد کرد!

توله های توده ای در همه جا!

بدون هیچ شک و تردیدی باید گفت که حزب توده و عمله و اکره آن در طول هفتاد - هشتاد سال گذشته پیشتاز همه خائن ها به مردم و سرزمین ایران بوده اند و یک لحظه از وطن فروشی و خدمت به دشمنان کوتاهی نکرده اند.

این حرامزاده های همیشه رو به قبله روسیه و کمونیست در هر گذرگاه سرنوشت ساز از پشت به آزادیخواهان خنجر زده اند و هنوز هم که هنوز است، توله های توده ای در همه جا می کوشند تا راه را برای جوانان مبارز و ایرانی اندیش ناهموار سازند و مثل همیشه آب به آسیاب بیگانگان بریزند.

بعضی ها شاید گمان داشته باشند که پس از فروپاشی شوروی از یک سو و بگیر و ببند چند نام آشنای حزب توده در اولین سال های جمهوری اسلامی از طرف دیگر، توده ای هم از میان رفته است و نسل تشنگان و شیفتگان کمونیست دیگر وجود خارجی ندارد!

با نگاهی به تغییر روش و حتی قیافه بقایای توده ای ها با روی کار آمدن آخوندها بسیاری از توله های این دار و دسته وابسته به دشمنان تاریخی ایران را می شناسیم که به ویژه در عرصه رسانه های ایرانی چه در داخل و چه در خارج از کشور با تمام توان در راه حفظ و نگهداری جمهوری اسلامی می کوشند.

توله های توده ای با ریش یا بدون ریش و ظاهر اسلامی یا کراواتی در بیشتر رسانه های تصویری و گفتاری و نوشتاری آخوندی یا ظاهراً بیرون از ایران مثل بی.بی.سی و رادیو فردا و صدای آمریکا و دویچه وله و... به گونه ای حلقه ای و شبانه روزی در تلاش هستند تا خواسته های جمهوری اسلامی را به لحاظ تبلیغاتی و عوامفریبی به اجرا در آورند.

لازم به اشاره است که توله های توده ای سوای حضور پرشمار در رسانه های حکومتی داخل و خارج در دیگر عرصه های حساس نیز مثل سینما، موسیقی، ورزش، نشر کتاب و... فعالیت گسترده و زنجیره ای دارند تا افکار نسل امروز و خروش و خیزش جوانان را به بیراهه و ابتدال بکشانند.

اما در این رهگذر امید و خوشحالی را می توان در مطالعه و آگاهی بسیاری از آزادیخواهان امروز پیدا کرد که به درستی می دانند تنها در صورت براندازی جمهوری استلامی و برقراری یک حکومت ملی و مردمی است که توله های توده ای همراه با دیگر دشمنان ایران راهی زباله دان می شوند.

ناگفته نماند که جوانان دلاور و بپاخسته ایرانی از



تازه، صاحب های این آگهی ها که از داخل ایران به «فارسی ۱» داده می شود، جملگی از همپالکی های جمهوری اسلامی به شمار می آیند و چنانچه جز این بود، آگهی دهندگان بدون درنگ با گرفتاری و دردسر روبرو می شدند. ضمن آن که حکومت اسلام ناب محمدی ید طولانی در ارسال پرازیت برای قطع کانال های مخالف خود دارد و اگر «فارسی ۱» توسط صهیونیست ها و بیگانه ها اداره می شود، چرا برای یک ثانیه هم با پرازیت های آماده به خدمت جمهوری اسلامی مواجه نمی گردند؟!

هنگامی که خیابان های تهران و بسیاری از دیگر شهرها رأس ساعت ۹ شب به گونه ای چشمگیر از مردان و زنان میانسال به بالا خالی می شود تا واخورده های سکس در نظام مقدس ولایت مطلقه وقیع به تماشای اندام هوس انگیز ایزابل و قد و قامت و چهره سالوادور بشتابند، آیا نباید آن آگهی های آمده از داخل ایران را دم خروس این کانال آخوندی دانست؟!

در این رهگذر هم باید به دختران و پسران امروز ایران نازید و آفرین گفت که در همه حال با فریب و نیرنگ آخوندی می جنگند و عموم بینندگان «فارسی ۱» را پیر و پاتال های تسبیح به دست شکل داده اند که هم صلوات می فرستند و هم از دیدن بدن ایزابل و سالوادور حالی به حالی می شوند!

زین زهد و پارسائی بگرفت خاطر من
ساقی پیاله ده تا دل شود گشاده

آن دختر پاک و این دو برادر!

در آن نبرد نابرابر و فراموش ناشدنی که در یک طرف دختران و پسران بی‌پاک و جان بر کف ایستاده بودند و در طرف دیگر نیز مزدوران و جیره خواران جمهوری اسلامی قرار داشتند، هزاران تصویر تاریخی در خیابان‌های تهران و چند شهر دیگر به دنبال تقلب در انتخابات (بخوانید انتصابات) ریاست جمهوری اسلامی به یادگار ماند.

در میان آن همه تصویر گوناگون از درگیری‌های خونبار و خشونت بار که هر کدام گویای آیندگان خواهد بود، یکی هم دلاوری و حرکت قهرمانانه دختری چهل - پنجاه کیلوئی در برخورد با اراذل و اوپاش نیروی انتظامی حکومت آخوندها را در یک ایستگاه اتوبوس نشان می‌داد. در آن تصویر می‌دیدیم که آن دخت ایرانی برای دفاع و نجات دختری دیگر از چنگ باتوم بدست‌های کثیف و عقده‌ای، با لگد بر پشت یک مزدور می‌کوبد و در همان هنگام هم چند باتوم جانورهای رژیم بر سر و روی او فرود می‌آید و او اما آرزوی یک «آخ» را بردل سیاه سپاه بی‌همه چیزها می‌گذارد.

این صحنه مثل همه آن نبردهای جوانان ایرانی با دژخیمان جمهوری اسلامی برای همیشه باعث غرور و سرفرازی هر باشرفی خواهد بود و یکی از آرزوهای نگارنده این است که بوسه‌ای بر پای آن دختر پاک و گردآفرید بزند. ضمن آن که هرگاه به یاد صحنه شکفت انگیز و از جان گذشتگی آن دختر قهرمان و پهلوان ایرانی می‌افتم و افتخار هموطن بودن با چنین نازنینی در تار و پودم می‌جوشد، بی‌درنگ شماری جوان نام‌آشنا و بی‌درد در نظرم رژه می‌روند و از این که اینان نیز ایرانی به شمار می‌روند، دچار گیجی و منگی می‌گردم! در این روزگار وارونه چقدر فاصله میان ارزش بعضی‌ها عجیب و غریب است!

در جمع جوان‌های بی‌درد نام آشنا باید اشاره‌ای به دو برادر به اصطلاح خواننده داشته باشم که برای آن که به طرفداران بی‌دردتر از خود اجازه عکس گرفتن در یک پارتنی دو ساعته بدهند، ده هزار دلار به صورت نقد از برنامه‌گذار بی‌دردتر از همه طلب می‌کنند!! حیف تف بر صورت این هرزه‌های هنرمندنا که همه گاه در پی رنگ کردن ساده‌نگرها و الکی خوش‌ها هستند.

ای باد اگر به گلشن احباب بگذری
ز نهار عرضه ده بر جانان پیام ما

شریفایی به حضور بی‌شرف‌ترین!

باز هم گروهی بی‌همه چیز گرد آمدند تا چندش آورترین لحظه‌ها را به نمایش بگذارند و نمک بر ملتی زخمی بپاشند و عقده‌های بی‌پایان خود را به رقص درآورند!

کثیف‌ترین و لجن‌ترین به اصطلاح هنرمندهای مسلمان به حضور بی‌شرف‌ترین جانور شرفیاب شدند تا بار دیگر نام سیاه و ننگ بار اینان در بالای فهرست دشمنان جوانان ایرانی و ستیزه‌گر با اهریمنان نوشته شود.

نامردانی آلوده به هر نکبت و نازنانی خفته در بستر هر جانوری جمع گشتند تا در سخت‌ترین و خونبارترین روزهای یک ملت به دستی‌بوسی ضحاک بروند و نفرین و لعن میلیون‌ها مادر داغدار نثار وجود چرک و متعفن این حرامزاده‌ها گردد.

نگاهی به زندگانی خصوصی و اجتماعی این جماعت پاچه‌لیس گویای آن است که همگی هیچ آبرویی در نزد نزدیک‌ترین خویشان خود نیز ندارند و دور و بری‌های آنان بهتر از همه می‌دانند که کارنامه‌ای سراسر خیانت و رنگ و ریا را ترسیم کرده‌اند.

زشت‌ترین و تندترین دشنام‌ها نیز نمی‌تواند پاس‌خگوی شخصیت ناپاک و هرجائی آنان باشد و تنها باید به تماشای فردای آزادی آن سرزمین همیشه افسرده ایستاد که بدون تردید این سخن بدتر از گناه را از زبان دشمنان ملت ایران خواهم شنید: ما را به زور خدمت «آقا» بردند و چنانچه به این دستور تن نمی‌دادیم، جان خود و خانواده‌مان به خطر می‌افتاد!!

پاسخ دادگاه ملی نیز از همین حال روشن است و چنین خواهد بود: مگر خون شما از جوانان این سرزمین رنگین تر است؟!

آن هنرمندان راستین و شرافتمند بودند که هرگز گردن به این حکومت جنایتکار ننهاده‌اند. اینان همه جور رنج و عذاب را به جان خریدند و تاج سر مردم ماندند و هیچ گاه با شما اراذل و اوپاش در یک صف نایستادند.

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند
کافر گریه شکایت بر پیگانه روم

این است اخلاق اسلامی!

از همان هنگام که آخوندها پس از صدها سال از پشت پرده بیرون آمدند و آن نیاز تاریخی خواستار خدا و خرو و خرما برآورده شد تا جمهوری اسلامی زائیده شود، همه چیز زیر و رو گشت و پسوند اسلامی برای هر بود و نبودی چسبانده یا بهتر بگوئیم چپانده شد! یکی از نخستین پسوند اسلامی از سوی آخوندهای نیرنگ باز برای اخلاق به کار گرفته شد تا فتوای برباد دادن ارزش‌های انسانی صادر شود و دروغ و حقه‌بازی بر گفتار و رفتار عمومی روز به روز بیشتر سایه بیندازد. شرط اول استخدام در نهادهای انقلابی برخورداری از اخلاق اسلامی بود که می‌توانست جای هر تخصص و تجربه را بگیرد و صلاحیت آن مستخدم را صد درصد



تضمین و تأییدی کند!

اخلاق اسلامی در عمل یعنی تظاهر، فریبکاری، دروغ‌گوئی، ریا و نیرنگ تا یک جامعه را با بالاترین سرعت به تباهی و ویرانی بکشاند و این جوری شد که پس از سی و دو سال حکومت آخوندها، آن کس تیزتر و زرنک‌تر نامیده می‌شود که در سپاهکاری و فریبکاری توانمندتر است!!

هفته‌ها و روزهای پیش باز هم فصل نقل و انتقالات در فوتبال جمهوری اسلامی بود تا بیشتر از همیشه شاهد اخلاق اسلامی بازیکنان به اصطلاح حرفه‌ای در نظام ولایتی باشیم که آشکارا و علنا فقط به «پول» می‌اندیشند و فراتر از فرهنگ هر خودفروشی می‌گویند: هر باشگاه که پیشنهاد بهتری بدهد، به آنجا می‌رویم!

این حرف‌های ننگ آمیز و تهوع‌آور تنها در نزد بازیکنانی با اخلاق اسلامی به گوش می‌رسد و هرگز یک بازیکن حرفه‌ای در اروپا به خود اجازه نمی‌دهد اینگونه از فروش خود به پول بیشتر بگوید. اینگونه است که دختران و پسران آزادیخواه ایران با جان و دل به دنبال براندازی اخلاق اسلامی و برقراری ارزش‌های انسانی هستند تا بساط ریا و نیرنگ و تباهی برجیده شود.

فساد چرخ نه بینیم و نشویم هنوز
که چشم‌ها همه کور است و گوش‌ها همه کر

فیلمنامه «دنیای وارونه» با الهام از اهداء دکترای افتخاری به محسن مخملباف



بصیر نصیبی

(یک سکانس مهیج از این فیلمنامه!)

هفته گذشته خبری که باید مثل بمب منفجر شود اما در حد ترکیدن یک بادکنک سبز هم انعکاس نداشت منتشر شد با این عنوان:

«قدیمی‌ترین و معتبرترین دانشگاه اسکاتلند دکترای افتخاری ادبیات سال ۲۰۱۰ این دانشگاه را به محسن مخملباف اهدا کرد»

از بس همه سایت هاشبیه هم شده اند و شبیه جرس و کلمه ودیگرتارنماهای اصلاح طلبان با ماسک سبز. تصمیم گرفته ام کار خودم را راحت کنم یک سر میروم سراغ تار نمای رسمی باند مغلوب -روز آن لاین- دستمایه مطالبم رافراهم می کنم و همان جا هم خبر افتخار آمیز اهدای دکترای خواندم. البته آقای مخملباف چند قصه نوشته اند. اما چرا کارخانه دکترای سازی دانشگاه برای او ماسک ادیب ساخته است؟

چه شایسته بود دکترای افتخاری را در زمینه سینما به نامبرده تقدیم می کردند چرا که ایشان خود به فرمان خمینی کبیر در حوزه هنری سینمای اسلامی را بنا نهادند با تطبیق سینما با معیارهای اسلام ناب محمدی تحفه ای پدید آوردند که تا شراین نظام کنده نشود گریبان سینماگران را رها نخواهد کرد.

اما زیاده مته به خشخاش نگذاریم باید شکرگذار باشیم تا آخرین لحظه های عمر این نظام قرآنی، غرب فاسد و امریکای قبلا جهانخوار به معماران آن جایزه های کلان نقدی، کلید طلایی و دکترای افتخاری تقدیم می کنند (هر چه این دوم خردادی هایی که ورقه ماموریتشان برای خارج از ایران امضاء شده فاسد تر و آلوده تر باشند جوایز نقدی و اعتباری بیشتری نصیبشان می شود) اما این دکترای افتخار آمیز که متاسفانه تارنماهای محدودی میزان اهمیتش را درک کردند به نظر میرسد

به مجموعه کارهای سینمایی و رفتارهای انسان دوستانه آقای نابغه تقدیم شده منتها چون دانشگاه معتبر مذکور نمی توانسته در زمینه سینما دکترای افتخاری اهدا کند و هیچ دانشکده سینمایی معتبری هم پیدا نکرده اند تا پدیدر چنین افتخاری در کارنامه خود داشته باشد به ناچار قرعه به نام دانشگاه معتبر اسکاتلند اصابت کرده و در زمینه ادبیات اهدا شده است.

اما هیچ دلیلی برای اهدای این دکترای از سوی دانشگاه معتبر ارائه نشده و یا شده اما اعلام عمومی نشده.

من حقیقت آمد این افتخار غرور آفرین بدون ذکر دلایل اهدای آن در اذهان عمومی جا خوش کند. خود بی درنگ فیلمنامه ای با الهام از این رویداد استثنایی دنیای معاصر تنظیم کرده ام با عنوان دنیای وارونه که نخستین سکانش را تقدیم خوانندگان می کنم.



سکانس A

دکور: داخلی. نور: روز. مکان: سالن اجتماعات دانشگاه اسکاتلند

آقای مخملباف در حالیکه یک شغل سبز به تن دارد و مقامات دانشگاهی دوشادوشش حرکت می کنند، خرامان به سوی جایگاه اهدای جایزه حرکت می کند. لباس ویژه دکترای افتخاری و آن کلاه معروفش چقدر برازنده آقای نابغه است (اصلا بهتر است از این بعد با همین لباس در محافل دوم خردادی حاضر شوند چونکه ضد انقلاب متواری برای آن لباس پایون دارش خیلی حرف در آورد و کم اعتبارش کرد) مخملباف و همراهان به محل اهدا دکترای میرسند.

دکتر محسن و پرزیدنت دانشگاه با وقار ویژه ای هر دو بهم تعظیم می کنند.

عکاسان و فیلمبرداران این لحظه تاریخی را ثبت می کنند.

ادامه سکانس A

سخنرانی رئیس دانشگاه:

بسم الله قاسم الجبارین. به نام رهبر مرحول و رهبر حاضر (قبل از کودتای انتخاباتی)
(میهمانان همه ماسک سبز بر چهره دارند و بصورت یک گروه کر در مراسم دخالت دارند)

میهمانان با هم:

سلام بر خمینی، مرگ بر ضد ولایت فقیه
پرزیدنت دانشگاه اسکاتلند: ادامه می دهد...

دانشگاه اسکاتلند مفتخر است به استاد نابغه محسن مخملباف دکترای افتخاری اهدا می کند به خاطر:

* فرو بردن نبش چاقو در شکم پاسبان گشت در نظام ستم شاهی (شعار حضار...)

* قیچی ی موی سر زنان بد حجاب در حوزه هنری در حکومت عدل اسلامی (شعار حضار...)

* شرکت دادن اجباری زندانیان عادل آباد شیراز در فیلم بایکوت زیر عنوان تواب (شعار حضار...)

* فعالیت در گروه بلال حبشی و شکار مخالفان و تحویل آنها به لاجوردی سرباز فداکار اسلام (واژه های سرباز فداکار اسلام را مقامات دانشگاه از گفته های خاتمی او هم کبیر وام گرفته اند) (شعار حضار...)

* شرکت دادن تروریست متواری از امریکا دیوید بارفیلد - حسن تثنانی - در فیلم سفر قندهار. (شعار حضار...)

* سوء استفاده از فضای مناسب افغانستان برای مطرح کردن خود در دوران اشغال امریکا، تا آن حد که عذرش را خواستند. (شعار حضار...)

* دفاع از حسن تثنانی بعد از برملا شدن ماجرای شرکت او در فیلم سفر قندهار و اعلام این نظریه مرفقی که کشتن در راه

* تدریس در کلاس های تواب سازی زندان (دانشگاه اوین) (شعار حضار...)

* ساختن فیلم ارزشمند و ضد چپ بایکوت که در تسویه عناصر ملحد و اعدام انقلابیشان نقش مهمی داشت (شعار حضار...)

* مقابله با اعتراض ۵۴ ضد انقلاب متواری به پارلمان اروپا به خاطر سخنرانی نابغه ما در پارلمان مذکور (شعار حضار...)

* اقدام علیه داریوش مهرجویی و آمادگی برای اعدام انقلابی وی به خاطر ساختن فیلمی با مجوز در جمهوری اسلامی با عنوان اجاره نشینها. (شعار حضار...)

* فرامین انقلابی ایشان در یک کتاب پیرامون نحوه بازی زنان در تئاتر و سینما (شعار حضار...)

و سرانجام تلاش یکسال اخیر ایشان برای حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی و ادامه چپاول کشور های چپاولگر زیر عنوان جامعه جهانی. بازگشت به اندیشه ی تابناک امام خمینی، خدمت به سران سبزه‌الهی به خصوص موسوی و کروبی، همراه و همگام با دکتر نوری زاده و دکتر سازگار. امید این که اهدای این دکترای و رسیدن تعداد ماله کشان سبز الهی به ۳ فقره با عنوانین دکترای باعث شود مقام معظم رهبری دکتر احمدی نژاد را عزل و نخست وزیر کشتار های سالهای ۶۰ رانصب فرمایند، اصل و اساس و ساختار نظام مقدس نجات بیابد و غرب متعهد هم به اهداف انسانی! خود برسد.

میهمانان بر می خیزند همراه با ارکستر کر معتبر ترین دانشگاه اسکاتلند شعار های دشمن کش سر می دهند:
محسن، محسن، تبریک، تبریک
میر حسین یا حسین

دوربین روی دست حرکت می کند. دور سالن میچرخد و فیکس می شود روی چهره دکتر محسن مخملباف.

پایان سکانس اهدای دکترای افتخاری



کانون سخن در کالیفرنیا میزبان دکتر مسعود عطایی

سروده اش در هواپیما آغاز کرد و شعر طنز گونه خود را برای حضار چنین خواند.
 طیاره چو رفت در هوا، میترسم
 اما، نه بخاطر بلا می ترسم!
 اینجا بر شیطانم و در آن بالا
 در دسترس خود خدا میترسم

شرکت کنندگان در این برنامه با هیجان و علاقه خاصی اشعار سروده شده توسط دکتر عطایی را که خوانده می شد با تشویق های مکرر همراهی می کردند.

ای جوانان وطن

میراث

روز پدر

صدا و سیمای برون مرزی

مرگ آرام

بخشی از اشعار کتاب صد و یک احساس بود که دکتر عطایی خواند

در پایان حضار سوالات مختلف خود را از ایشان

شبى بیاد ماندنی با حضور مولود ذهتاب . لقمان ادهمی ، سیامک شجریان ، مجید روشنگر و... گروهی از علاقه مندان به فرهنگ و ادب ایران زمین برگزار گردید

دکتر مسعود عطایی سفری به شهرهای نیویورک، سانفرانسیسکو و لس آنجلس داشت تا به مناسبت انتشار آخرین کتاب خود بنام " صد و یک احساس" در شب شعر و چند مصاحبه رسانه ای شرکت کند
 کانون سخن میزبان مسعود عطایی در کالیفرنیا بود و این برنامه با حضور چهره های سرشناس و گروهی از علاقه مندان به فرهنگ و ادب در شبی بیاد ماندنی برگزار گردید.

لقمان ادهمی چهره سرشناس موسیقی کشورمان در قسمتهایی از این برنامه به نواختن ویلون پرداخت و الهام و سیامک شجریان هم ترانه هایی اجرا کردند و مولود ذهتاب با دکلمه شعری شور و حالی به محفل بخشید.

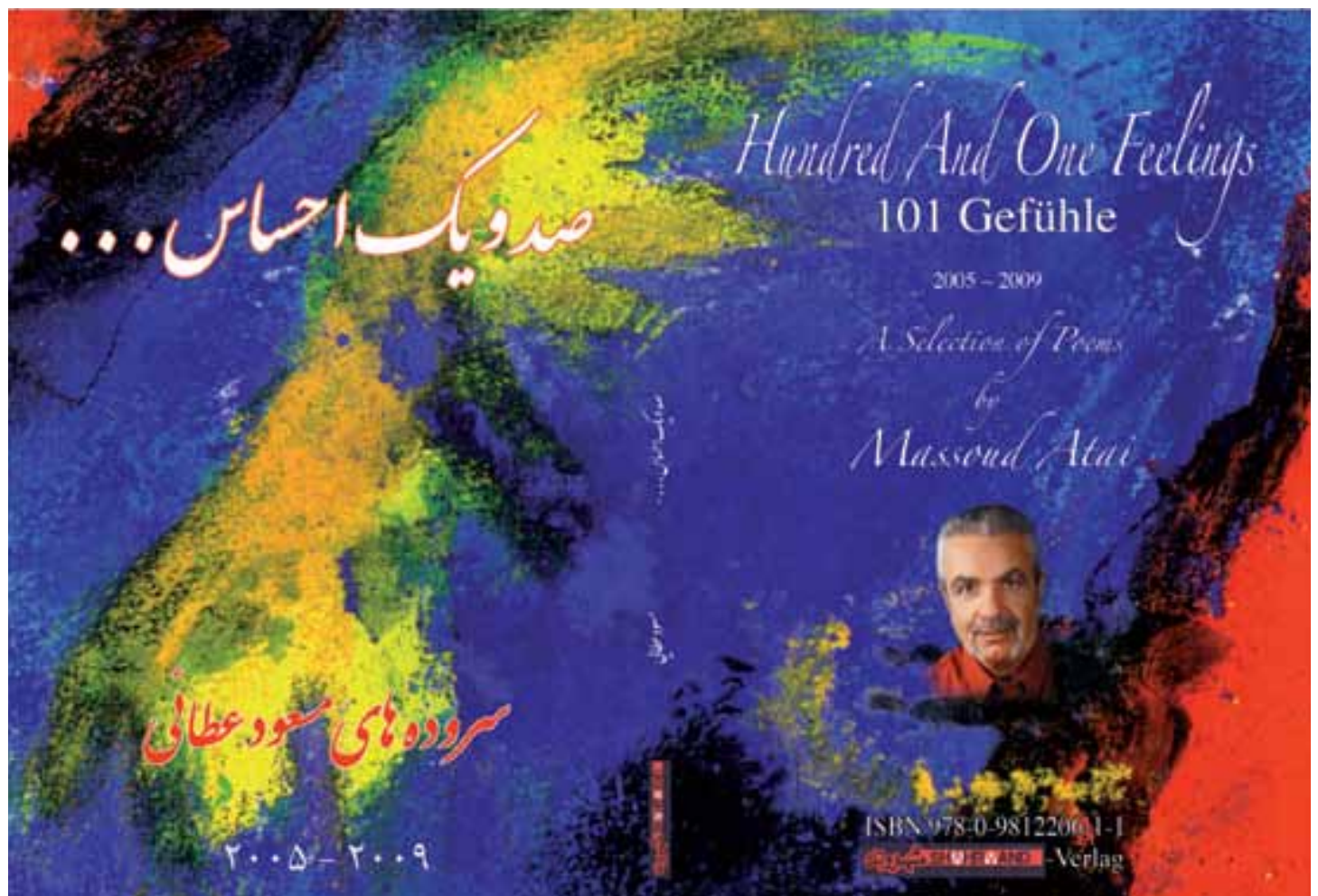
مجید روشنگر نیز دقایقی درباره دکتر مسعود عطایی سخن گفت.

دکتر مسعود عطایی آغاز سخن خود را با آخرین

درفضایی صمیمی و دوستانه پرسیدند.
 در طول سفر دکتر عطایی در آمریکا چند نشریه و کانال تلویزیونی با ایشان مصاحبه هایی را انجام دادند که مورد استقبال عموم قرار گرفت .

از جمله مصاحبه ایشان با سهراب اخوان از تلویزیون اندیشه بود که به دلیل جذابیت بیش از ۶ بار بازپخش شد.

رنگارنگ در شماره آینده خود درباره این سفر با دکتر عطایی گفتگویی را ترتیب خواهد داد.



کالبد شکافی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی از ساواک تا واواک

واواک، اساسا یک نهاد امنیتی به معنای مدرن آن نیست، بلکه یک مجموعه سیاسی - اقتصادی است که از ابزارهای امنیتی برای رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی استفاده می کند. واواک، را در واقع می توان شرکت سهامی امنیتی نامید که در مرحله بعد به شرکت سهامی اقتصادی تبدیل می شود...



صرفا از نظر شدت با قتل های زنجیره ای متمایز بودند، در واواک روی داده و می دهد.

به طور کلی، واواک بازتابی تمام عیار از نظم سیاسی موجود است و تمامی ویژگی های آن را در خود بازتابی کرده است، درست همان گونه که ساواک بازتابی از نظم سیاسی رژیم پهلوی بود (ساختار اصلی وزارت اطلاعات در خیابان خواجه عبدالله انصاری درواقع محل ساواک است)

واواک، اساسا یک نهاد امنیتی به معنای مدرن آن نیست، بلکه یک مجموعه سیاسی - اقتصادی است که از ابزارهای امنیتی برای رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی استفاده می کند. واواک، را درواقع می توان شرکت سهامی امنیتی نامید که در مرحله بعد به شرکت سهامی اقتصادی تبدیل می شود. بدین معنا که ساختار چند لایه و پاره پاره سیاسی در ایران و تضادها و کشمکش های کانون های مختلف قدرت، خود را به صورت باندهای مختلف حاکم بر واواک نشان می دهد. هر کدام از کانون های قدرت، دارای سهم مخصوص خود در واواک است: بخشی از واواک متعلق به اصلاح طلبان است، بخشی برای موفقیه، بخشی برای بنیادگرایان و... درواقع واواک، از ابتدا تا کنون به صورت محفلی و باندی اداره شده و می شود. نقش وزیر (سوی دوران مسوولیت فلاحیان در دوره اول) همواره نقش حاشیه ای بوده و وزیر زیر سلطه باندهای مختلف حاکم بر واواک له می شود.

نکته جالب اینکه بدلیل نفوذ فراوان اصلاح طلبان در واواک و ارتباط فرامرزی برخی از چهره های اصلاح طلب با عناصر اپوزیسیون و برخی از سازمان

وزارت اطلاعات، مجموعه ای امنیتی است که کمتر تحلیل های واقع بینانه در مورد آن نگاشته شده است. مشخصه اکثر تحلیل های موجود، بزرگنمایی، اغراق گویی و تمایل ناخودآگاه به تقویت تصویری از این مجموعه امنیتی است که بیش از همه به خودآشیفتگی مژمن اعضا و کارمندان آن یاری می رساند. لقب بی مسمای سرباز گمنام امام زمان (که البته دیگر حتی اعضای وزارت اطلاعات نیز به آن اعتقادی ندارند!)، در این راستا جریان یافت که وزارت اطلاعات را از یک نهاد امنیتی به یک نهاد مقدس تبدیل کند! یعنی، وزارت اطلاعات همزمان یک نهاد امنیتی و نهاد مقدس است و این امری است که با نگاهی به زندگی شخصی اعضای واواک (چه از نظر رفتار جنسی و چه از نظر مسایل مالی) به شدت رنگ می بازد!

درواقع وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، یکی از فاسدترین و درعین حال فرسوده ترین و بی رمق ترین نهادهای امنیتی دنیاست و تنها با نهادهای امنیتی آمریکای لاتین قابل مقایسه است.

واقعۀ قتل های زنجیره ای، به عنوان پدیده ای همیشه حاضر و نه رویدادی استثنایی، به خوبی ماهیت وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را با تمامی ابعاد و زوایای آن برملا ساخت.

توجه به این نکته که درست پس از قتل های زنجیره ای مسوولین وقت وزارت اطلاعات، قصد تشکیل یگان مسلح در این وزارت خانه را داشتند به خوبی ماهیت واواک را برملا می سازد.

از ابتدای تاسیس وزارت اطلاعات، وقایعی که

های امنیتی غرب (بویژه سیا)، بخش جالب توجهی از اطلاعات محرمانه و سری واواک خود بخود به میز ایران در سیا منتقل شده و می شود، به نحوی که میتوان گفت سیا نیز در واواک سهم دارد و بخشی از واواک به شکل غیرمستقیم برای سیا کار کرده و میکند! از این منظر، واواک در تمامی سازمان های امنیتی دنیا بی نظیر است!

نکته دیگر این که اعضای واواک، برخلاف آنچه که تصور می شود، بیش از همه از نظم سیاسی موجود متنفرند. اعضای واواک بدلیل دسترسی به اطلاعات محرمانه؛ از زندگی شخصی، رفتار جنسی و مالی بسیاری از مقامات بلندپایه مطلع اند. مشاهده ریاکاری ها و رفتار برخلاف گفتار آنان، اعضای واواک را نسبت به اعتقادات و ارمان های خود متزلزل ساخته است. بیهوده نیست که اعضای واواک شدیداً نسبت به پناهندگی و زندگی در خارج حساس بوده و تمایل شدید دارند. از این منظر، می توان آن ها را با گروهی که برای دریافت پناهندگی تن به همجنس بازی میدهند مقایسه کرد!

از نظر توانایی کار امنیتی و اطلاعاتی، واواک تنها بر دو مولفه استوار است: خبرچین ها و تکنولوژی. به طور کلی و در ادبیات امنیتی، کار اطلاعاتی سه جز دارد:

۱. جمع آوری اطلاعات (خبرچین ها، شنود، جاسوس و...)
۲. تجزیه و تحلیل اطلاعات
۳. توزیع اطلاعات

در یک سازمان مدرن امنیتی جز دوم است که اهمیت دارد. اما واواک به دلیل ساختار فرسوده و عقب مانده اش، صرفا بر مولفه اول متکی است. تا جایی که می توان گفت سیستم اطلاعاتی ایران، خبرچین محور است.

تکنولوژی نیز یک محصول وارداتی است که می توان از شرکت های اروپایی که در زمینه شنود، جاسوسی و استراق سمع فعالیت می کنند خریداری کرد. از این رو، استفاده از ابزار تکنولوژیک روز دنیا مزیت خاصی محسوب نمی شود.

فعالین و مبارزین سیاسی، بیش از همه باید مراقب خبرچین های انبوه واواک باشند که برای مبلغ بسیار کمی پول حاضر به انجام هر کاری هستند. بنابراین واواک از جهت کار امنیتی، هیچ توانایی خاصی ندارند. واواک در رده بندی سازمان های امنیتی دنیا در رده های ۷۰۶۰-، در آسیا بعد از چین، هندوستان و پاکستان چهارم و در منطقه خاورمیانه بعد از موساد دوم است.

نکته جالب توجه دیگر واواک، تورم شدید کارمندان در آن است. در حالی که موساد چیزی در حدود ۲۰۰۰ نیرو دارد، واواک دست کم ۲۰ هزار نیروی رسمی و ده ها هزار نفر غیررسمی و خبرچین دارد. این تورم نیرو؛ باعث افت کارایی در آن شده است.

جلسه ای محرمانه اعلام کرد که پورزند عامل ما بوده است! معلوم نیست اگر پورزند عامل واواک بوده است، چرا اجازه دادند آن بلا را در زندان بر سر وی بیاورند!

جدیدترین افتتاح واواک، ماجرای دستگیری موسویان است. در ماجرای موسویان، واواک به راحتی فریب مجموعه ای از مدارک جعلی را خورده بود که برای بدنام کردن موسویان توسط ام.ای.۵ طراحی و به طور غیرمستقیم از طریق سازمان امنیت روسیه و تحت یک مبادله اطلاعاتی به واواک تحویل داده شد. معلوم نیست واواک و وزیر بی کفایت وی، چه پاسخی برای این رسوایی دارند!

در حال حاضر و هر چه زمان می گذرد، واواک قدرت، نفوذ و همینه خود را چه در ساختار قدرت و چه در سطح بین المللی از دست می دهد. ساخت قدرت، دیگر اعتماد چندانی به واواک ندارد و ترجیح می دهد بیشتر بر اطلاعات سپاه تکیه کند. زندانی ساختن چند دانشجویا معلم بدبخت یا راننده شرکت واحد وظایف اصلی و افتخارات واواک را تشکیل می دهد!

زمانی پیش از این نهادی مانند نیروی انتظامی به عنوان بازوی واواک عمل می کرد، اما امروز واواک به چنان ذلتی رسیده که مجبور است وظایف نیروی انتظامی مانند دستگیری قاچاق چی ها، و مانند این را انجام دهد

مراکز واواک در تهران و شهرهای دیگر ایران، اغلب به صورت خانه ها یا محل های اداری معمولی هستند. مثلا دفتر همکاری های فن آوری ریاست جمهوری (در خیابان دربان نو تهران) یکی از زیرمجموعه های معاونت فنی واواک می باشد.

واواک نیروهای اصلی خود را معمولا از بین دانشجویان (و نه فارغ التحصیلان) دانشگاه های خوب کشور که به دلیل وضعیت دانشجویی وضع مالی خوبی ندارند، انتخاب می کند و به تدریج زمینه های جذب آنان را فراهم می سازد.

نوع برخورد واواک با فعالین سیاسی، بیشتر از جنس فشار سیاسی است که از نقطه نظر امنیتی هیچ ارزشی ندارد. واواک (کاملا شبیه کا.گ.ب) سعی می کند بر سرزندگی شخصی، اقتصادی و تحصیلی افراد مانع تراشی کند. واواک، اغلب عاجزانه، سعی می کند زندگی افراد را دچار مشکل سازد و این پدرسوخته بازی یک رفتار دایم گفتاران گمنام می باشد.

لاپوشانی؛ نیز یک رویه همیشگی در واواک است. بدین معنی که در هر مورد (یا کیس) واواک یا همه چیز را از قبل می داند یا این که اصلا چیزی روی نداده است.

سیامک پورزند یکی از نمونه ها در این زمینه است. زمانیکه مشخص شد پورزند توانسته است دور از واواک دست به چنین نفوذ عمیقی بزند، واواک در

واواک یک سازمان فربه و ناکارآمد امنیتی است که بیشتر به عنوان یک ابزار سرکوب عمل می کند تا این که کارکردهای امنیتی مناسب از خود نشان دهد. واواک، ۱۵ معاونت دارد که مثلا یکی از معاونت های آن به نام معاونت سیاسی یه ویژه صرفا برای مقابله با روحانیون ناراضی! طراحی شده است و این به خوبی سرشت سرکوب گرواواک را نشان می دهد.

واواک در خارج از کشور، حوزه های جغرافیایی متعدد دارد که هر کدام توسط یک مرکز هدایت می شوند. این مراکز مستقیما با تهران در تماس اند. مراکز اصلی واواک در دنیا بدین قرار اند:

۱. اوراسیا: روسیه سفید
۲. خاورمیانه: لبنان
۳. آسیای میانه: ترکمنستان
۴. امریکای شمالی: کانادا
۵. امریکای جنوبی: ونزوئلا
۶. آفریقا: کنیا
۷. اروپا: دانمارک
۸. اسکاندیناوی: سوئد

هر کدام از این مراکز عهده دار پشتیبانی و کنترل شبکه های جاسوسی در کشورهای مجاور خود هستند.



مدرسه ایرانی رازی

مدرسه ایرانی رازی به مدیریت خانم ضابطی و کادر آموزشی مجرب با بیش از ۲۵ سال سابقه تدریس، زبان شیرین فارسی را با پیشرفته ترین روش آموزشی در محیطی آرام و لذت بخش به فرزندان شما می آموزد.

تنوع کلاسها: از کودکان تا پایان دوره A-LEVEL و کسب نمرات عالی در این دوره ها

سن پذیرش: سه سال به بالا

ساعت شروع کلاسها: روزهای شنبه از ساعت 13 تا 16 بعد از ظهر

محل تشکیل کلاسها: Hendon School Golders Rise London NW4 2HP

نزدیک ترین ایستگاه قطار: Hendon Central Station

تلفن تماس: 07903550147

مدرسه هندون (رازی) حوزه رسمی امتحانات OCR برای "ALevel, As Level, GCSE" فارسی نیز می باشد.

مشکل گشا



یا نه البته نام ها هم محفوظ خواهد ماند و از اسم های مستعار استفاده خواهد شد و در ضمن در مجله کلی بیان میشود و پاسخ های شما به صورت خصوصی و کامل خواهد بود که برایتان ارسال میشود

فراموش نکنیم
بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

MOSHGEL GOSHA
P.O.BOX 2821
LONDON NW2 1DS

سخت است که قبل از مبتلا شدن به آن باید راه چاره ای یافت که بهترین آن بیان و بازگو نمودن مشکلات و ناراحتی های درونی ماست که ترس و نگرانی هم ندارد چون هراسانی ممکن است دچار مشکلاتی خاص و گوناگون باشد و همیشه گفته اند هیچ دردی بی درمان نیست اگر به موقع و زمان مناسب به آن پرداخت .
این مقدمه این موضوع ها جدید میان ما بود که از شماره آینده چنانچه کسانی خود داوطلب باشند که مشکلات و پاسخ هایشان در مجله منعکس شود در نامه یا کاست یادآور کنند که می توان چاپ کرد

شخصیت و احترام در نزد شنونده خواهد شد باعث شده بود همه چیز را در خود پنهان کنم ولی حضور این انسان آگاه باعث شد رها و آزاد شوم زمانی که چنین تغییرات بزرگ و تاثیرگذاری را در زندگی خود تجربه کردم از او خواستم اگر امکان داشته باشد دیگران هم از چنین فرصتی استفاده کنند و مشکلات و ناراحتی ها و حتی رازهای خود را با او در میان بگذارند و او با قبول درخواست من پذیرفت که ابتدا با آنان که می خواهند از مشکلات و مسائل خود بگویند و آنچه را در دل دارند به روی کاغذ یا به صورت کاست ضبط کنند و بدون ترس و نگرانی هر آنچه در دل دارند بیان نمایند و مطمئن باشند غیر از ایشان هیچ کس نامه آنان را نخواهد خواند یا صدایشان را گوش نخواهد کرد و اصول و پایه شرافت شغلی ایشان این التزام را می دهد دوستان خوم؛ همه ما انسانها مملو از نکات مثبت و سازنده هستیم و طبیعی است که مشکلات و گرفتاریهای مختلفی هم داشته باشیم عوارض روحی و روانی یا دپریشن DEPRESSION یکی از بدترین عارضه ها و بیماریهای

هر چه می خواهد دل تنگت بگو؛ نگران و افسرده نباشید
دوای هر دردی با رازدار سخن گفتن است بیائیم با یکدیگر در همین صفحات مجله رنگارنگ سفره دل بگشاییم من که با شما حرف می زنم تا دو سال پیش فکر می کردم دنیا به آخر رسیده است و راه چاره مرگ است ولی امروز به آن حالات افسرده و سرخورده با تأسف نگاه می کنم در آن روزهای پریشانی با انسانی آشنا شدم که به وسیله دوستی به من معرفی شده بود و حرفه او روانکاوی و روانشناسی و شناخت آسیب های روحی و روانی بود این آشنایی در حالیکه اوایل اصلاً تمایلی به دیدار او نداشتم و اعتماد و اعتقاد نیز در من نبود ولی خیلی زود تاثیرات حضور او زندگی پریشان و مایوس مرا عوض کرد و در کمتر از چند ماه از آن کابوس وحشتناک رها شدم مشکل بزرگ من در آن روزهای سیاه ترس و نگرانی از گفتن مشکلاتم بود وحشت و نگرانی و ترس عجیبی داشتم و خجالت می کشیدم آنچه در فکر و دل داشتم با کسی بیان کنم و همین ترس و وحشت واهی که فکر می کردم باعث از بین رفتن

برنامه های تلویزیون رنگارنگ در سایت Youtube و آدرس TVRANGARANG تماشا کنید

تلویزیون جهانی رنگارنگ لندن

رنگارنگ با حضور چهره های سرشناس و آگاه و صاحب سبک، نامهایی که اعتبار دنیای شعر و ترانه و نمایش و رقص در تاریخ معاصر ایران هستند.

آیا دارای صدای خوبی هستید و می خواهید خواننده شوید؟

آیا دارای استعداد و هنر بازیگری هستید؟

آیا تسلط در صحنه و شیوه بیان مناسب برای مجری گری و برنامه های تصویری را دارید؟

آیا آمادگی و اعتماد به نفس در اجرای برنامه های هنری و رقصندگی را در خود سراغ دارید؟

چنانچه در موارد بالا آمادگی لازم را در خود سراغ دارید، می توانید با دفتر هنری رنگارنگ تماس حاصل نمایید

۰۲۰ ۸۷۳۱۹۳۳۳



ایستگاه جوادی

حالا بجنبون ؛ این شونه بالا؛ اون شونه پائین
حالا قرش بده

«جوادی» اصطلاحی است که جوانان امروز ایران
به کسی می گویند که کلی خصوصیات خاص داشته
باشه مثل :

یه جورایی احمق باشه

یه جورایی تازه به دوران رسیده باشه

یه جورایی راحت بشه سرکارش گذاشت

یه جورایی واسه دختر؛ غذا؛ دیسکو؛ مشروب زود
هول میشه

خلاصه جوادی امروز همان آدم سرکاری جوانان قدیم
است ولی واقعا امروز واسه نسل پرورش یافته در
سیستم ملایان می توان «جوادی» هم پیدا کرد؟

باز هم به قول همین جوانان امروزی؛ خدا وکیلی باید
گفت اصل جوادی را باید در جوانان قدیم پیدا کرد
چون با معیار امروزی ها کسی که این خصوصیات را
داشته باشد خود؛ خود جوادی است
خصوصیاتی مانند:

یه جورایی با معرفت باشه

یه جورایی نون و نمک سرش بشه

یه جورایی دستش به جیبش بره

یه جورایی در فکر کمک به دیگران باشه

یه جورایی چشم و دلش پاک باشه

یه جورایی احترام و حرمت بزرگترها را داشته باشه
این مجموعه در هر کس باشه جوانان امروز که
متخصص جوادی شناس هستند زود طرف را تحویل
می گیرند و حسابی بعد از مدتی از خجالتش درمی
آیند و حسابی همه جوهره پیاده اش می کنند القصه
صحنه ای را باید مجسم کرد که جوانان امروزی
یک دایره بزرگ تشکیل داده اند و جوانان قدیم را
گذاشتند «وسط» و دم گرفتند که جوادی باید برقصه
حال این شونه بالا؛ اون شونه پائین
حالا قرش بده ؛ اینور اونور ش بده

ملاقات دو جوادی شناس

چاکر داداش

چاکرم عموکم پیدایی؟

جون تو سرم خیلی شلوغه! تو چیکاره ای؟

میدونی که طرف رو سیاه کردم یه مدتی رفتیم خونه
اش خلاصه تو کار دخترش بودیم واسه اینکه هم ویزا
ش درست شه و هم اینکه باباش دستش به دهنش می
رسه ولی جون داداش یارو خیلی جواده
چطور؟

اومده نشسته میگه حالا که شنیدم از دخترتم خوش
میاد و دوستش داری و قول دادی خوشبختش کنی
منم به تو مثل پسرم کمک می کنم تا کار و کاسبی
راه بندازی و بتونی ازدواج کنی و آینده خوبی بسازی
!

بابا دمت گرم طرف عجب جواده!

آره دیگه حالا داداش یه چند ماهی گذشته و قراره منم
از طریق اقامت دائم دختره کارام درست بشه فعلا که
شدیم داماد سر خونه!

پس اون دختره که همش با هم بودین چی شد؟

اونم هست ولی آهسته و پیوسته ! اونم دنبال یه بابایی
می گرده که جوادی باشه وضع اقامت ؛ مقامتش
درست باشه هوارش بشه
ایوالله دست ما هم رو بگیر
اختیار داری شما خودت استاد مایی! ولی نگفتی چه
کار می کنی؟
اگه یادت باشه یه مدتی رفتم پیش اون یارو که کارای
ساختمونی می کرد یه جورایی خلاصه یاد گرفتم که
چه جوری مشتری میگیره و کار میگیره
حالا هر جا که اون میره و با مشتری صحبت می کنه و
قیمت میده من فرداش یواشکی به مشتری زنگ می
زنم و قیمت خیلی پائین تر می دم بعدش چند تا از
بچه ها را که پیش خودمان یا جایی دیگه کار می کنن
جمع می کنم و میریم کار انجام می دیم طرف جوادی
تا حالا نفهمیده که ما خودمان صاحبکار شدیم .
خلاصه دوستان این جوادی را باید حسابی مواظب
بود که تو جلدتون نره که تا بخواهید بفهمید چی
شده؟ کلی پیاده شدین

اخذ مدرک دانشگاهی از دانشگاههای معتبر دنیا

اگر سابقه تخصصی دارید ، ما شما را در اخذ مدرک معتبر
دانشگاهی مرتبط در کوتاهترین مدت یاری میدهیم

0845 2000 759



مل گیسیون املاکش را به زیر قیمت می فروشد



مل گیسیون آماده‌ی بازگشت به استرالیاست.

مل گیسیون که هم‌اکنون در جریان تحقیقات پرونده اعمال خشونت‌آمیز در قبال دوست دختر سابقش «اوکسانا گریگوروا» قرار دارد، عمارت بزرگ خود را در نیویورک و خانه‌اش را در مالیبو به فروش گذاشت.

یکی از نزدیکان گیسیون در این باره گفت، وی پس از درگیری‌ها و مشکلات اخیر بیش از پیش به رابین، همسر سابقش نزدیک شده است.

وی گفت: اتهاماتی که اوکسانا به گیسیون وارد کرده، مل و رابین را با هم متحد کرده است. رابین و فرزندانش از دروغ‌ها و اتهاماتی که اوکسانا به مل نسبت داده ناراحت و عصبانی هستند. رابین هیچ‌گاه چنین خشونت‌هایی از مل ندیده است. او گیسیون را به ترک هالیوود ترغیب کرده و قرار است به همراه تعدادی از فرزندانش همراه وی به استرالیا برود.

گیسیون خانه‌ی خود را در نیویورک ۱۶ میلیون یورو یعنی ۱۰ میلیون یورو کمتر از قیمت واقعی این عمارت فروخته است.

جورج کلونی جوایز امی دریافت خواهد کرد



جورج کلونی جایزه‌ی بشردوستانه‌ی باب هوپ را به‌خاطر تلاش‌های بی‌وقفه در جمع‌آوری کمک‌های نقدی برای طوفان‌زدگان کاترینا و اطلاع‌رسانی پیرامون نسل‌کشی در دارفور، ماه آینده طی مراسم اعطای جوایز آکادمی علوم و هنرهای تلویزیونی دریافت خواهد کرد.



جولیا رابرتز: برای بازی در فیلم‌های کمدی رومانتیک پیر شده‌ام

جولیا رابرتز بازیگر صاحب‌نام هالیوودی معتقد است: برای بازی در فیلم‌های کمدی رومانتیک خیلی پیر است. این بازیگر ۴۲ ساله که با آثاری چون ناتینگ هیل و ارین بروکویچ به اوج

شهرت رسید، چندی پیش اعتراف کرد که برای ایفای نقش بانوان در آثار کمیک بیش از حد پیر شده است. بنابر اعلام پایگاه اطلاع‌رسانی دیجیتال اسپای گفت: علاوه بر سنم به لحاظ

موضوعی نیز با چنین آثاری مشکل دارم و شرایط رمانتیک در این فیلم‌ها به نظرم کمی احمقانه می‌رسد.

وی افزود: من اخیراً چند نمونه فیلمنامه از آثاری کمدی رومانتیک را خوانده‌ام اما نسبت به این نقش‌ها بی‌تفاوت بوده‌ام، اما خالقان آنها اعتقاد داشتند این نقش‌ها کاملاً مناسب من است.

رابرتز همچنین با بیان اینکه برای حضور در پروژه‌های سینمایی به خاطر نگهداری از بچه‌هایش با مشکل مواجهه نیست، افزود: من می‌توانم زمان مورد نیاز برای صرف کردن به خانواده‌ام را بین انجام حرفه‌ام پیدا کرده و کنار بگذارم.

جولیا رابرتز در سال ۲۰۰۰ میلادی، به خاطر بازی در فیلم «ارین بروکویچ» برنده جایزه اسکار بهترین بازیگر نقش اول زن شد.

او چندی پیش نیز گفت: تا زمانی که فرزندانش هنوز کوچک هستند تنها در فیلم‌های حماسی بازی می‌کند.

رابرتز همچنین دلیل حضورش را در فیلم جدید «بخور، نیایش کن، عشق بورز» را کم سن و سال بودن فرزندانش معرفی کرد.

ال پاجینو در تاجر ونیزی غوغا میکند

حضور يك ستاره سینمایی روی صحنه تئاتر، بار سنگینی را بر دوش آن نمایش تحمیل می‌کند و اگر آن ستاره آل پاجینو باشد، ماجرا باز هم پیچیده‌تر می‌شود.

تماشاچانی که این روزها راهی سترال پارک نیویورک می‌شوند تا «تاجر ونیزی» ویلیام شکسپیر نویسنده انگلیسی را ببینند، احتمالاً آنقدر مشتاق دیدار با این هنرپیشه سرشناس هالیوودی هستند که از نام بزرگ نمایشنامه‌نویس آن غافل می‌شوند. البته بسیاری از آنها به یاد دارند که پاجینو در سال ۲۰۰۳ برای آخرین بار روی صحنه دیده شد و حالا با ایفای نقش شایلاک بار دیگر به تئاتر بازگشته است. منتقد وال استریت ژورنال که بسیار تلاش کرده، سایه سنگین آل پاجینو روی این نمایش را نادیده بگیرد با چنین جملاتی از اجرای او ستایش کرده است: «این نه تنها بهترین «تاجر ونیزی» است که تاکنون من درباره آن نقدی نوشته‌ام، بلکه یکی از بهترین نمایش‌هایی است که بر اساس آثار شکسپیر به روی صحنه رفته است.»

کارگردان این نمایش، دانیل جی سولیوان است که نه با جهان شکسپیر بیگانه است و نه با حضور فوق ستاره‌ها در کارهایش. همین ۵ سال پیش بود که او جولوس سزار را روی صحنه برد و نقش اول آن را به دنزل واشنگتن سپرد. اگرچه آن نمایش به لطف حضور این بازیگر سیاه‌پوست، فروش خوبی داشت، اما منتقدان حساسی از خجالت کارگردان درآمدند! با این حال به نظر می‌رسد این بار سولیوان بخوبی از عهده کار برآمده است و می‌تواند منتظر نقدهای مثبت باشد.

پاجینو برای اولین بار نیست که در نقش شایلاک ظاهر می‌شود، چرا که او پیش از این در سال ۲۰۰۴ در فیلم تاجر ونیزی بازی کرده است. آن زمان اگر چه بسیاری از منتقدان بازی او را در فیلم تصنعی توصیف کردند، اما این بار او وجهی انسانی به شخصیت بخشیده و درد و اضطراب او را پیش چشم تماشاگران آورده است. منتقد ای‌بی‌سی نیز البته بازی او را نتیجه هوش کارگردان کار، دانیل سولیوان می‌داند و نویسنده نیویورک تایمز هم با این جمله تلویحا همین نظر را تأیید می‌کند: بازی آقای پاجینو مثل همیشه عمیقاً هوشمندانه و تأثیرگذار است، اما او در اینجا در خدمت نگرش آقای سولیوان است. علت موفقیت هر چه باشد تماشاگران از کار به شدت استقبال کرده‌اند، به طوری که از هم‌اکنون کارگردان در فکر آن است که نمایش را به برادوی منتقل کند.

آل پاجینو که عاشق تئاتر است و مدت‌ها پی فرصتی می‌گشت که به صحنه بازگردد، حالا با جنجالی‌ترین نمایشنامه شکسپیر آمده است تا به قول رویترز تماشاگران را مسحور خود کند. او با لهجه‌ای زنگ‌دار نقش شایلاک یهودی رباخواری را بازی می‌کند که اگرچه مشهورترین آدم این نمایش به شمار می‌آید، اما شخصیت اصلی آن نیست.



لاکه راه شیراز برای تو دوره
رستوران شیراز راهها را نزدیک کرده



رستوران شیراز

با مدیریت فانم شیرازی

با فضایی دلنشین و آرامبخش
و غذایی لذیذ و موردپسند شما
آماده پذیرایی از شما و مهمانان
های شما



SHIRAZ

Persisches Restaurant

subbelather str. 363

50825 Köln

Germany

Tel: 0221-5028311

ملکه انگلستان (الیزابت دوم) از کاترین زتاجونز تقدیر کرد

۲۰۰۰، ترافیک ۲۰۰۲، شیکاگو ۲۰۰۴، ترمنال ۲۰۰۴، دوازده نفر اوشین ۲۰۰۵، افسانه زورو ۲۰۰۷، نمایشهای به مبارزه طلبانه مرگ ۲۰۰۷، بدون رزرو ۲۰۰۹ اشاره کرد.



ملکه الیزابت دوم بریتانیا با اعطای عنوان فرمانده افتخاری ارتش سلطنتی بریتانیا به کاترین زتا جونز از این سینماگر هالیوودی تقدیر کرد.

این مراسم همزمان با سالروز تولد ملکه الیزابت دوم در بریتانیا برگزار شد.

کاترین زتا جونز بازیگر اسکاری هالیوود در این مراسم گفت: من از این برنامه تقدیر بسیار هیجانزده هستم و به طرز باورنکردنی احساس افتخار می‌کنم و در عین حال مطمئنم پدر و مادرم هم بیش از حد به این خاطر خوشحال هستند. کاترین زتا جونز متولد ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۹ در ولز است که با مایکل داگلاس در سال ۲۰۰۰ ازدواج کرده و از وی دارای دو فرزند است.

بازی در فیلمهای ترافیک و دام افکنی از کارهای برجسته او به شمار می‌آید.

وی یک جایزه اسکار و یک جایزه بافتا برای بازی در فیلم شیکاگو به دست آورده است.

مهمترین کارهای زتا جونز در عالم سینما عبارتند از: هزار و یک شب ۱۹۹۱، خارج از آبی ۱۹۹۲، کریستوف کلمب- کاشف ۱۹۹۲، سفرنامه ایندیانا جونز جوان ۱۹۹۵، کاترینای بزرگ ۱۹۹۶، فانتوم ۱۹۹۸، ماسک زورو ۱۹۹۹، تله‌گذاری

براد پیت کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا می‌شود

سیاست داشته باشد، مخصوصا با توجه به سالهای سختی که اخیرا بر جهان گذشته است. براساس این گزارش، در صورت تحقق این آرزو، آتجلینا جولی به عنوان بانوی اول مطرح خواهد شد. براد پیت قصد دارد در انتخابات مجلس سنا شرکت کند و در صورتی که کارها خوب پیش رود، برای کسب عنوان ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۶ تلاش خواهد کرد. در صورتی که او به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود، معاملات pot (حشیش) را قانونی اعلام خواهد کرد چرا که معتقد است تجارتی بسیار پولساز است.



برادپیت که تاکنون موفق به دریافت جوایز بسیاری از مجامع بین المللی شده است، تصمیم دارد پس از اتمام دوره کاری‌اش در هالیوود رقابتی جدی و سرسختانه را برای کسب عنوان ریاست جمهوری آمریکا آغاز کند. بنا بر اعلام مووی وب، فردی که از افراد نزدیک به براد پیت محسوب می‌شود در این خصوص گفت: مدت‌هاست که براد پیت به سیاست علاقه‌مند است و همیشه از افراد محروم حمایت می‌کند، کار زیادی برای انجام وظیفه براد پیت در هالیوود نمانده است.

او افزود: براد پیت حس می‌کند می‌تواند کارایی بیشتری در عرصه

پنه لویه کروز در «دزدان دریایی کارائیب ۴» مقابل دوربین رفت

«پنه لویه کروز» بازیگر سرشناس اسپانیایی در پروژه سینمایی «دزدان دریایی کارائیب ۴» مقابل دوربین رفت. تولید چهارمین بخش این مجموعه با عنوان «موج‌های بیگانه» با حضور بازیگرانی چون جانی دپ در نقش کاپیتان «جک اسپرو» و «جنو فری راش» آغاز شده است. «دزدان دریایی کارائیب ۴» برای اکران در ۲۰ می (اواخر اردیبهشت) سال ۲۰۱۱ میلادی در قالب سه بعدی آماده می‌شود. چهارمین بخش از این سری فیلم‌های پرفروش با عنوان فرعی «موج‌های بیگانه» به تهیه‌کنندگی «جری براك هایمر» در شرکت فیلمسازی والت دیزنی و براك هایمر فیلمز تهیه و تولید می‌شود. «دزدان دریایی کارائیب: موج‌های بیگانه» توسط «راب مارشال» خالق آثاری چون «نه» کارگردانی می‌شود.



شماره رنگارنگ

صفحات مجله رنگارنگ آلبومی است از عکسهایی که در طول ۲۵ سال گذشته شما از فرزندان خود برای ما فرستاده‌اید که امروز کودکان شما به مرز ۲۵ سالگی رسیده‌اند و هنوز که مجله رنگارنگ آن سالها را می‌بینید لبخندی شیرین و خاطره‌انگیز بر لبهایتان نقش می‌بندد یا دانش‌آموزان ممتازی را که سالها پیش معرفی می‌کرده‌ایم امروز، پزشک، اقتصاددان، وکیل یا صاحب مشاغلی چشمگیر هستند. قصد داریم هر ماهه بخشی به زندگانی شما عزیزان اختصاص دهیم که گزارش یا عکسهایی از مراسم ازدواج، سالگرد ازدواج، تولدهای عزیزان، عکسهای فرزندان و یا درد دلها، پیامی برای کسی که دوستش دارید و یا نوشته‌های دلخواهتان را برای ما بفرستید ما نیز در مجله چاپ خواهیم نمود. به هر حال این صفحات متعلق به شماست. عکسها یا پیام‌های مورد علاقه خود را از طریق پست یا ایمیل برای ما ارسال نمایید.

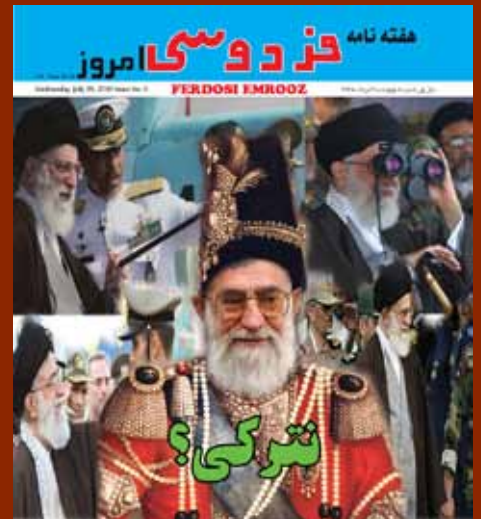
ایمیل ما: rangarang_london@hotmail.com

آدرس ما: POBox: 2821, London NW2 1DS

عباس پهلوان و تولد دوباره فردوسی



عباس پهلوان عصاره روزنامه نگاری نوین در ایران است. بسیاری از اهالی قلم و جماعت مطبوعاتی طی ۵۰ سال اخیر مدیون عباس پهلوان هستند. در سالهای ۴۵-۵۷ در ایران مجله فردوسی به سر دبیری عباس پهلوان پایگاهی شده بود برای حضور و معرفی بسیاری از جوانان روشنفکر در آن سالها که اینک چهره‌های سرشناسی در دنیای مطبوعات شده‌اند. بعد از انقلاب عباس پهلوان به فرانسه و سپس به آمریکا کوچ کرد و چندین سالی است با همایون هشیار نژاد روزنامه عصر امروز را در لوس آنجلس منتشر می‌کنند. چند شماره ای است که مجدداً عباس پهلوان هفته نامه فردوسی امروز را با سبک و سیاق خود در اختیار علاقه مندان قرار می‌دهد. برای عباس پهلوان آرزوی سلامت و موفقیت روز افزون داریم.



دستی بر آر



رضا توسلی

پرزستاره دامنم
برگ گلی پیراهنم
خواهم پر از رویای او
چون دل از این رویا گتم

این برده داران زمان
چوب حراج من زنان
من کمتر از یوسف نی ام
دستی بر آر، وایم رهان

گویی اثر کرد آه من
امشب برآمد ماه من
بیگاه شد گاه من و
هم گاه شد بیگاه من

آن مهربان من رسید
آرام جان من رسید
گویی به گوشش عاقبت
آه و فغان من رسید

کوکی دگر کن ساز را
شوری فکن آواز را
دستی بر آر از آستین
بالی بده پرواز را

ساقی، بگردان جام را
بر کام من ایام را
جامی دگر پر کن بده
بر باد ننگ و نام را



مارکوپولو سگ بیژن



نیوشا



لیو سگ حنا



رسیدن بخیر



برفی گربه میلاد

از طرف می پرسند چرا پرندۀ ها زمستان از شمال
به جنوب پرواز می کنن ؟ میگوئیم : آخه من امتحان
کردم..... پیاده خیلی راهه

به آخوند میگن جوان ها شراب میخورن قمار میکنن
ترباک میکشن دختر بازی میکنن ... حکم چیه ؟ میگه
: گیشنیز

یارو لنگ بوده با کشتی میره سفر... وقتی برمیگرده
رفیقش میگه خب سفر خوش گذشت؟؟ میگه نه بابا
همش استرس داشتم هی می گفتن لنگرو بندازین تو آب

توصیہ دخترانہ : اگہ یہ موقع مورد حملہ یک پسر قرار
گرفتگی شلوار اونو بکش پایین دامن خود تو بدہ بالا! فکر بد
نکن! آخہ اینجوری تو میتونی بدوی ولی اون نمیتونه

یارو سکه میندازه صندوق صدقات، سوارش میشه

دو تا اصفهانی دراز کشیده بودند یکیشون داشته خمیازه میکشیده اون یکی میگه داداش تا دهنِت بازه لطفا این اصغرِ ما رو هم صدا کن

عروس میره گل بچینه ، شهرداری میگیرتش

طرف خودشو میمالیده به سپر ماشین! میگن چی کار میکنی بابا، میگه دارم اوقاتمو سپری میکنم

یکی زنگ میزنه ۱۱۸ میگه شماره غضنفر رو دارید
یاو میگه نه ، میگه پس من میگم تو یادداشت کن
داشته باشی

به یارو میگویند ۱۲ امام رومیشناسی؟ میگویند آره. میگویند خوب نام ببر؟ میگویند اونجوری که نه. آگاه بینموشون میشناسم

اگه دیدی یه سوسک پشت و رو افتاده و داره دست و پا می زنه، فکر نکن با دمپایی زدش... داره به قیافه تو می خنده

هدیه ای افتخارآمیز از مشروطه خواهان ایران (فرانکفورت) **oik**

به هموطنان عزیز در سرتاسر اروپا



نقشه ایران بصورت سنجاقی به سینه و پرچم ایران هدیه می شود (این پرچمها در دو سایز رومیزی و بزرگ در ابعاد 150 x 90 می باشد).
چنانچه مایل به دریافت این هدایا هستید تقاضای خود را به آدرس زیر ارسال نمایید (مبلغ ۱۰ یورو جهت هزینه پست به آدرس خودتان با تقاضا ارسال نمایند)

O I K

64 Hamburger Allee 60486 Frankfurt - Germany

Tel: +49 179 49 61099

یک رژیم ۳ روزه با ۴/۵ کیلو گرم کاهش وزن!



این نوع رژیم با سرعت فراگیر شد، برای کاهش وزن سریع تر، ساده بودن، کاهش کلسترول و افزایش انرژی. به هر حال هیچ کتابی که با دلیل و مدرک علم و اسرار واکنش های متابولیکی را بازگو کند، وجود ندارد.

اکثراً به اشتباه رژیم کلینیک کلوند نامیده می شد. رژیم سه روزه طرحی تنظیم شده است که باید سه روز دقیقاً از آن پیروی کرد، چهار تا پنج روز رژیم غذایی معمول خود را پیش بگیرید و مجدداً رژیم سه روزه را دنبال کنید.

به افرادی که از رژیم ۳ روزه تبعیت می کنند قول می دهیم که حدود ۴/۵ کیلوگرم (۱۰ پوند) کاهش وزن طی این ۳ روز داشته باشند. گرچه در واقع بیشتر این کاهش وزن بسبب از دست دادن مایعات است، نه سوختن چربی های نا مطلوب بدن. برای رسیدن به کاهش وزن پیشنهاد شده، ورزش در این مدت ذکر نشده است.

آنچه میتوانید بخورید:

رژیم ۳ روزه، برنامه غذایی فوق العاده خاصی است که باید دقیقاً اجرا شود. قسمت هایی که باید خورده شوند دقیقاً تعیین شده اند و به افرادی که تحت این رژیم غذایی قرار دارند هشدار داده می شود که بیش از غذاهای تعیین شده، چیزی نخورند، در غیر این صورت کاهش ۱۰ پوندی در وزن خود نخواهند داشت.

بعلاوه افرادی که تحت این رژیم غذایی اند نباید کمتر از آنچه در برنامه ی غذایی شان است مصرف کنند حتی اگر احساس گرسنگی نمی کنند.

در جزئیات این رژیم هیچ گونه ورزشی ذکر و یا توصیه نشده است.

برنامه ی غذایی رژیم ۳ روزه:

روز اول

صبحانه

قهوه ی سیاه یا چای به همراه ۱ یا ۲ عدد شیرینی کوچک
یک دوم گرب فروت یا آب آن
۱ تکه نان تست (برشته) و ۱ قاشق سوپ خوری کره ی بادام زمینی

ناهار

نیمی از یک تن ماهی
۱ تکه نان برشته
قهوه ی سیاه یا چای به همراه ۱ یا ۲ عدد شیرینی کوچک
شام
حدوداً ۹۰ گرم گوشت قرمز یا سفید

۱ فنجان لوبیا

۱ فنجان هویج

۱ عدد سیب

۱ فنجان بستنی وانیلی

روز دوم

صبحانه

قهوه ی سیاه یا چای به همراه ۱ یا ۲ عدد شیرینی کوچک
۱ عدد تخم مرغ
نیمی از یک موز
۱ تکه نان برشته

ناهار

۱ قالب پنیر خانگی یا ۱ عدد تن ماهی
۸ عدد کلوچه

شام

۲ ورق کالباس گوشت
۱ فنجان بروکلی یا کلم
نصف فنجان هویج
نصف ۱ عدد موز
نصف فنجان بستنی وانیلی

روز سوم

صبحانه

قهوه ی سیاه یا چای به همراه ۱ یا ۲ عدد شیرینی کوچک
۵ عدد کلوچه
حدود ۳۰ گرم پنیر خانگی
۱ عدد سیب

ناهار

قهوه ی سیاه یا چای به همراه ۱ یا ۲ عدد شیرینی کوچک
۱ عدد تخم مرغ آب پز
۱ تکه نان برشته
شام
۱ عدد تن ماهی
۱ فنجان هویج

۱ فنجان گل کلم

۱ فنجان خربزه یا هندوانه

نصف فنجان بستنی وانیلی

بعلاوه ی این رژیم سخت، فرد تحت این رژیم روزانه موظف به نوشیدن ۴ فنجان آب یا نوشیدنی فاقد از کالری است.

مکانیسم این رژیم غذایی

در کنار نیروی معمول و جادویی، گمان می شود ترکیب غذایی موجود در این برنامه واکنش های متابولیک را ایجاد کرده و سبب افزایش سوختن چربی ها می شود.

بدون یک مؤلف یا کتاب، هیچ مدرک یا توضیحی در مورد چگونگی رژیم ۳ روزه که چربی ها را می سوزاند، انرژی را افزایش می دهد، بدن را پاک می کند یا کلسترول را کاهش می دهد، وجود ندارد.

همان طوری که از نام این رژیم پیداست، تنها ۳ روز به طول می انجامد. اگرچه می توان آن را به دفعات و با فواصل ۴-۵ روزه تکرار کرد. هدف از فواصل موجود در این رژیم بازگشت به برنامه ی غذایی عادی جهت پیش گیری از کاهش متابولیسم بدن، جمع شدن مجدد چربی ها و احساس گرسنگی است.

متخصصان چه می گویند:

رژیم غذایی ۳ روزه ارتباطی به کلینیک معتبر کلوند (Cleveland Clinic) ندارد. چیزی به عنوان رژیم غذایی Cleveland Clinic وجود ندارد.

Cindy Moore (رئیس بخش تغذیه درمانی Cleveland Clinic) می گوید:

تنها عامل مؤثر در کاهش وزن دریافت کالری کمتر است، نه ترکیب غذایی و واکنش های متابولیک. پیروی از این رژیم غذایی در حالی که انرژی دریافتی بدن در روز کمتر از ۱۰۰۰ کالری باشد موضوعی است که مور از آن ابراز نگرانی می کند. از آنجایی که این برنامه غذایی روزانه ۱۰۰۰ کالری به بدن می رساند باعث کاهش متابولیسم بدن شده و قطع رژیم، سبب افزایش وزن با سرعتی بیش از قبل می شود.

مور هم چنین می افزاید: این رژیم سیکل معیوبی در بدن ایجاد می کند که باعث می شود به دنبال ۳ روز گرسنگی

کشیدن با اشتها ی بیشتری در روز های آینده مواجه شوید. این رژیم بسیار یکنواخت بوده و باعث می شود فرد در پایان این ۳ روز با خوشنودی به برنامه ی غذایی سابق خود بازگردد. بدون اینکه مشکل اضافه وزن او بر طرف شده باشد.

به بیان دیگر این رژیم ۳ روزه برای تغییر عادات غذایی و سبک زندگی سالم تر (که پایه و اساس کنترل وزن هستند) مفید نیست. دلیل کاهش وزن در این رژیم، کمبود کربوهیدرات است که باعث از دست دادن آب بدن می شود. با بازگشت فرد به رژیم با مقدار عادی کربوهیدرات، آب بدن نیز بازگشته و مجدداً دچار افزایش وزن می شود.

رژیم غذایی بجای تغییر سبک زندگی!!

متخصصان نگران این موضوع هستند که وقتی فرد نتواند طبق رژیم غذایی مورد نظر عمل کند خود را مقصر می داند و احساس شکست می کند.

مور می گوید: رژیم های غذایی در هر دوره ی زمانی قابل تحمل نیستند و همین مسئله باعث می شود که بسیاری از مردم این رژیم ها را بی فایده دانسته و از آنها دست بکشند و یا به درستی به آن عمل نکنند.

کاهش وزن با رژیم ۳ روزه ممکن می باشد و تنها دلیل آن نیز کاهش دریافت کالری است. رژیم گرفتن و بازگشت مجدد به برنامه ی غذایی عادی روش مطلوبی برای کنترل وزن نمی باشد، بلکه بهتر است سبک زندگی خود را سالم تر کنیم.

در پایان: اگر در جستجوی وزن متعادل هستید، کالری دریافتی روزانه ی خود را کنترل کنید، ورزش کنید و از یک برنامه ی غذایی متنوع و سالم پیروی کنید. ی کاهش وزن فقط پیروی از یک رژیم غذایی کوتاه مدت، بدون ایجاد تغییر در عادات غذایی کافی نیست.

افسردگی چیست ؟



افسردگی بیماری بسیار شایع عصر ماست و در تمامی جهان روندی فزاینده دارد. این در حالی است که حدود نیمی از مبتلایان به افسردگی یا از بیماری خود بی خبرند یا بیماری آنها چیزی دیگر تشخیص داده شده است. افسردگی یک بیماری اختصاصی نیست بلکه در تمام سنین و همه نژادها، هم در زنان و هم در مردان ظاهر می شود. افسردگی بیماری ساده بی نیست بلکه انواع گوناگون دارد به طوری که در بعضی افراد به صورت هایی ظاهر می شود که ما عموماً آنها را افسردگی نمی شناسیم. افسردگی پس از آنکه درمان شد غالباً باز می گردد.

افسردگی مسائل گوناگونی به همراه دارد. غیر از مسائل پزشکی و اندوه که بسیار شایع است، فرد مبتلا به افسردگی خود را در کارها مورد تبعیض و از نظر اجتماعی مطرود و حتی متغیر خانواده خودش می بیند. گاهی انزوای همراه افسردگی، بیمارانی را که وضعی درمان پذیر دارند به دوری از مردم یا به سوی مرگ سوق می دهد. درباره افسردگی خبرهای خوشی نیز وجود دارد؛ بیشتر انواع افسردگی قابل درمان اند. Depression که غالباً افسردگی بالینی، اختلالات خلق و خوی یا اختلالات عاطفی نامیده می شود، بیمار را دچار آشفتگی اندیشه، آشفتگی عاطفی، تغییر رفتار و بیماری های جسمانی می کند.

افسردگی بالینی، از دیدگاه عملکردهای اجتماعی بیش از دیگر بیماری های مزمن، بیمار را ناتوان می کند. افسردگی کبیر بیش از بیماری های مزمن ششی، التهاب مفصل و دیابت، ناتوان کننده است. افسردگی یک نشانگان (Syndrom) یعنی مجموعه بی از علامات مرضی (Symptoms) مختلف است.

ملاک های تشخیص افسردگی عبارتند از:

- ۱- افسرده بودن خلق و خوی در بیشتر روزها، تقریباً هر روز.
- ۲- کاهش آشکار علاقه یا میل به هر نوع فعالیت در زندگی.
- ۳- کاهش یا افزایش قابل توجه وزن بر اثر کاهش یا افزایش اشتهای غذا خوردن.

مرضی آن عکس علامات مرضی افسردگی معمولی است که مبتلایان کم می خوانند و کم می خورند. مبتلایان به افسردگی غیر معمول زیاد می خوانند و زیاد می خورند و به سرعت اضافه وزن پیدا می کنند. به قول یکی از متخصصان برجسته بیماری افسردگی (دونالد کلاین)، افسردگی غیر معمول، «مزم» است نه «دوره بی»؛ از بلوغ آغاز می شود و بیماران نسبت به همه امور کم توجه اند. نوع دیگر افسردگی، روان رنجوری است که عموماً حدود دو سال طول می کشد و علامات مرضی آن خفیف تر از افسردگی کبیر است ولی بیماران همواره احساس ناراحتی می کنند. شیوع افسردگی در قرن بیستم به خصوص بعد از دو جنگ جهانی بیشتر شده است، علت آن را مصرف دارو و الکل، افزایش استرس و کاهش اشتغال گفته اند؛ علت دیگر افزایش افسردگی تغییرات اساسی اجتماعی است. گروهی از روان شناسان بر این باورند که شرایط کنونی، قانونی ناسالم در درون افراد به وجود آورده و آنها را بیش از اندازه به رضایت خاطر و شکست های شخصی وابسته کرده است.

آنچه گفته شد جنبه نظری دارد ولی بعضی از پژوهشگران درباره جنبه علمی علت ها اظهار نظر کرده اند. بر اساس پژوهش های آنها، تلویزیون «منشاء عمده افسردگی است». پانول کوتل روانپزشک مرکز پزشکی پنسیلوانیا کشف کرده است که «ارتباط تنگاتنگی بین دسترسی مداوم کودکان به تلویزیون و افسردگی کبیر در ۲۴ سالگی وجود دارد». کوتل می نویسد؛ «اثرات اجتماعی برنامه های چند ساعته تلویزیونی، باید از دلایل شروع زودرس افسردگی کبیر در نوجوانان به حساب آید، هزاران ساعت تماشای تلویزیون کودکان ما را در معرض خشونت های ابلهانه مکرر قرار می دهد و آنها را هر چه بیشتر از تماس های اجتماعی با همسالان و خانواده دور می کند».

افسردگی کبیر بیشتر در دهه های سوم و چهارم زندگی ظاهر می شود و در غالب افراد بین شش ماه تا یک سال، حتی بدون درمان رفع می شود؛ ولی اگر درمان شود بعد از چند هفته از بین می رود. بازگشت افسردگی در بیش از نیمی از افراد ظرف دو سال بعد از رویداد نخستین رخ می دهد. خطر افسردگی با تعداد بازگشت ها افزایش می یابد. بدین معنی که بعد از دو بازگشت، هفتاد درصد و بعد از سه بازگشت به نود درصد می رسد.

- ۴- بی خوابی یا پرخوابی در غالب شب ها.
- ۵- افزایش یا کاهش اعمال روانی حرکتی یا فعالیت های ذهنی.
- ۶- خستگی یا کاهش انرژی.
- ۷- احساس بی ارزشی یا گناهکار بودن.
- ۸- کاهش توان اندیشیدن یا تمرکز ذهن و تصمیم گیری.

۹- اندیشیدن به مرگ (نه ترسیدن از آن) و به خودکشی، بدون داشتن طرحی برای آن، یا اقدام به خودکشی با طرحی از پیش ریخته. داشتن حداقل پنج علامت یاد شده برای ابتلا به افسردگی کبیر کافی است. ولی علامات مرضی یک و دو باید جزء آن علامت باشند. افسردگی نمی تواند واکنش معمولی مرگ یک عزیز باشد. همه افراد مبتلا به افسردگی تمام علامات مرضی این بیماری را ندارند و شدت علامات مرضی در افراد مختلف متفاوت است.

انواع افسردگی

افسردگی اقسام گوناگون دارد، شایع ترین آن افسردگی کبیر است که فرد مبتلا به آن گاهی شاد و خوشدل و موقتاً فعال می شود. نوعی از افسردگی کبیر به افسردگی مالیخولیایی موسوم است که بیمار هیچ گاه از چیزی دلخوش نمی شود. در حدود ۱۵ درصد مبتلایان به افسردگی کبیر دچار افسردگی اوهم اند که معمولاً با خلق و خوی اندوهگین همراه است. مثلاً خود را گناهکار و غیر قابل بخشش تصور می کنند. حدود ۱۵ درصد مبتلایان به افسردگی کبیر نیز دچار روان پریشی می شوند.

نوع دیگری از افسردگی وجود دارد به نام «افسردگی غیرمعمول» که بر خلاف اسمش شایع است. علامات



MEHR VERLAG

شفیعی

Tel: 0221 - 21 90 90

H: 0163/ 616 44 34

Fax: 0221 - 240 16 89

انتشارات مهر

در شهر کلن با سابقه دیرینه در خدمت جامعه ایرانیان

انواع و اقسام مایحتاج روزانه خانواده ایرانی

مجموعه ای از جدیدترین کتابهای منتشر شده و کتب قدیمی

کلیه کاست ها و سی دی ها و فیلمهای سینمایی قبل و بعد از انقلاب، فروش بلیت کنسرت، نمایش و دیسکوهای ایرانی

Blaubach 24 50676 Köln

از میان نامه‌ها، ایمیل‌ها، فکس و تلفن‌های شما



سردیر محترم مجله رنگارنگ

شما و مجله رنگارنگ در این مقطع حیاتی و سرنوشت ساز ایران در خارج از کشور مسئولیت بسیار مهمی را به عهده گرفته اید. عکسها و مقالات منتشر شده در رنگارنگ انعکاسی ملی و میهنی است که می‌تواند به روشنی تفاوت‌های آشکاری را به رخ بکشد که رنگارنگ آینه واقعی خواسته ملی ایرانیان است. در خارج از کشور به جرئت می‌توان گفت صدها رسانه در قالب مجله، روزنامه، تلویزیون و سایت‌های اینترنتی وجود دارد که ۹۹/۷۵ درصد آن در خدمت رژیم هستند. ولی با شیوه‌ها و ترفندهای مختلف از قیافه ضد رژیم گرفته تا چهره بی تفاوت ولی مجله رنگارنگ نمایی واقعی از قلم و افکار کسانی است که لباس افتخارآمیز دفاع از شرف و حقانیت و مظلومیت مردم خود را به تن کرده‌اند. درودی دارم بر آریا بنایی، ایرج مصداقی، حسن داعی، علی دروازه غاری و شمای عزیز.

فقط این چند خط را نوشتم تا بگویم: بدانید تنها نیستید قلب و احساس هزاران نفر با شماست هرچند ممکن است در ارتباط مستقیم با شما نباشند ولی در بایگانی حافظه تاریخی ایرانپرستان نامتان حک شده است. یاور مددی از کلن-آلمان

آقای قلم دریده، با مبارزان و روشنفکران محبوب ما چکار دارید؟

هر شماره مجله رنگارنگ را که می‌خوانم بیشتر حیران می‌شوم که جنابعالی چگونه به خود اجازه می‌دهید با چنین قلمی دریده به مبارزان و روشنفکران بزرگ و شناخته شده توهین کنید. این چهره‌های محبوب و سرشناس چون آقایان دکتر علیرضا نوری‌زاده، مسعود بهنود، استاد خان‌بابا تهرانی، اسطوره مبارز اکبر گنجی، تنویرسین نابغه محسن سازگارا، اعجوبه طرّ ابراهیم نبوی مبارز ۵۰ ساله ایران آقای فرخ نگهدار، و بسیاری دیگر که در خط مقدم جنگ با رژیم هستند

شما معلوم نیست از کجا و چگونه حمایت و تامين می‌شوید که تلاش دارید سنگی جلوی راه این مبارزان بزرگ بیندازید و با قلمی به دور از اصول و چارچوب‌های حرفه‌ای و اخلاقی به این افراد محترم و محبوب توهین کنید و باعث شوید علاقه و احترام ما به این آقایان هر روز بیشتر و تنفر و انزجارمان از شما فراوانتر گردد.

از لندن - بدون نام

مجله رنگارنگ چه موقع چاپ می‌شود؟

مجله رنگارنگ را از وقتی به هامبورگ آمده مرتب از فروشگاه نوبهار آقای جواد می‌گیریم و واقعا مجله پر بار و خواندنی است ولی اشکالش این است که معلوم نیست چه وقتی در می‌آید و بارها شده که من یا همسرم سراغ مجله را گرفته‌ایم و گفته شده هنوز نیامده و دست خالی برگشته‌ایم چرا به موقع و سر هر ماه چاپ نمی‌شود؟ هامبورگ، آلمان، فهیمة رازیان

آقای سرابی، ورزش لندن چی شد؟

شما مرا می‌شناسید ولی از طریق ایمیل نمی‌توانید تشخیص دهید من کی هستم که البته مهم نیست. مهم سوالی است که از شما دارم و فکر می‌کنم بسیاری از ایرانیان لندن چنین سوالی دارند که چه بر سر ورزش ایرانیان در لندن آمد؟ چون ورزش ایرانیان در لندن واقعا حکرتی جالب و مثبت بود و باعث شده بود صدها ایرانی با هم آشنا و در محیطی سالم و زیبا به رقابت بپردازند. یادم می‌آید مسابقه والیبال میان تیم والیبال خانم‌های ایرانی با یک تیم انگلیسی بود و در سالن سویس کاتج بیشتر از دوستان، سیصد نفر برای تشویق آمده بودند که باعث تعجب همه شده بود. با لیگ فوتبال که هر هفته در ایلینگ هزار تا دو هزار نفر در زمین‌های بازی جمع می‌شدند و به تشویق تیم‌های مورد علاقه خودشان می‌پرداختند. یا المپیک که برگزار شد واقعا مایه غرور و سربلندی ما بود که از چند کشور قهرمان سرشناس ایرانی به لندن بیایند و در کشتی، پینگ پنگ، والیبال، بسکتبال به رقابت بپردازند و هنوز وقتی ویدیوی آن موقع را تماشا می‌کنم باورم نمی‌شود فعالیت‌به آن مثبتی و قشنگی از بین رفت. آقای سرابی واقعا چه بر سر ورزش لندن آمد چون همه می‌دانند شما باعث و مبتکر این فعالیت بزرگ بودید چی شد که تعطیل شد؟ حتی مدرسه فوتبال برای بچه‌ها هم که هر هفته ۷۰-۶۰ نوجوان و جوان را جمع می‌کردید چرا تعطیل شد؟ شما تنها کسی هستید که دوباره می‌توانید این کار را شروع کنید و باز هم صدها ایرانی را دور هم جمع کنید یا حداقل توضیح بدهید چی شد و چرا آن را ول کردید؟

رضا احمدی از لندن

سردیر محترم آقای سرابی سلام،

بعد از مدتها که منتظر مجله رنگارنگ بودم، دو روز پیش مجله‌ام در صندوق پست بود. که با خوشحالی بمانند بچه‌ای در بغل گرفته وارد خانه شدم و قسمت‌هایی را خوانده و ورق زدم. تمامی مجله پر از خواندنی بود،

با عکسهای بسیار جالب. آن روز بایستی بیرون می‌رفتم که زودتر برگشته شروع به خواندن مجله کردم. در مورد اینکه مجله رنگارنگ مجانی نشده برایم بسیار خوشایند بود. چون یک نویسنده که آنقدر تمامی سالها را زحمت کشیده نبایستی میدانی برای مجله‌های بی ربط جایی بگذارد.

با اینکه من که خود از لحاظ مالی مانند دیگران در شرایط مطلوبی نیستم ولی حاضرم به شما نویسنده مهربان کمک کنم تا این مجله سالیان زیادی منتشر شود.

از رپرتاژ شما غمگین شدم ولی می‌دانم که شما انسانی قوی هستید و خواهید توانست ادامه دهید. رپرتاژی در مورد پسر شاه ایران رضا پهلوی بود که تمامی را خواندم و به محض دیدن عکسهای رضا پهلوی به یاد شاه ایران افتادم که چشمهایشان چقدر بهم شباهت دارد...

به یاد روزی افتادم که شاه با چشمانی اشکبار ایران را مجبور بود ترک کند...

شاه ایران آزادیخواه بود نه دیکتاتور و می‌خواست ایران را بدون دخالت کشورهای دیگر اداره کند...

اگر شاه دیکتاتور بود، پس گاندی هم بایستی دیکتاتوری بود که زندگی بهتری را برای مردم کشورش آرزومند بود. این انسانها نبایستی مورد هجوم و تهمت قرار گیرند.

فریده حکیمی از آلمان

چون جهان و جان سراسر آگهی است هر که آگه‌تر بود جانش قوی است

(مولانا)

جناب سرابی گرامی، نشریه رنگارنگ لندن

با درودهای شایسته و آرزوی تندرستی و پایداری برای شما و سایر فرزندان صدیق ایران اهورائی که بدون هیچ هوسی در سرو با مهر به سربلندی ایرانی آزاد در دل چه صلابتی در برابر رژیم سفاک حاکم بر سرزمین اجدادی خود نشان داده‌اید.

ایران سرفراز فردا بدون شک از روحیه پاک و میهن پرستی شما دلیران دوباره از زیر خاکستر تیره ظلم و ستم چهره اهورائی‌اش طلوع دوباره خواهد کرد و ستیزه‌جویان غاصب را به صفحات تیره و سیاه تاریخ خواهد سپرد.

ایران پهنشد عاشقان جایگاه حافظ، سعدی، مولانا، و فردوسی بزرگ و هزاران عاشق دلسوخته دیگر دارای چنان کالبد پرفریتی است که از فراز و نشیب روزگاران ناگوار همیشه سرفراز جسته و نام پرشکوهش جاودان در

صحنه گیتی برای همیشه مانده و خواهد ماند. این حکم تاریخ است. پس بیائید با ابهام از حضرت حافظ بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم

جناب سرابی. نشریه شماره ۱۰۴۶ رنگارنگ به وسیله فریدون متقیان یار دیرینه شما در این دیار که اندک زمانی است او را می شناسم و پنداری که سالهاست با ایشان آشنایم به دستم رسید.

صداقت در مطالب رنگارنگ خصوصاً معرفی صادقانه جان باختگان ایران که به طور حتم شادروان فریدون فرخزاد که او را از زمانهای جوانی و تحصیل در این دیار می شناختم از هزاران دلیران جاودانه میهن ماست بر دلم نشست همانگونه که چهره پلیدی به نام مجتهدزاده را در جهت آگاهی ما مردم ناآگاه معرفی نمودید بر دلم نشست و حاصل این بر دل نشستن چند خط ارسالی و آمادگی همکاری با نشریه شما تا آنجا که در توانم باشد و مورد قبول شما قرار گیرد هستم.

یک پیشنهاد. قطعه شعر آورده شده در این نامه که از حضرت مولاناست سرلوحه مجله رنگارنگ قرار دهید. چرا که مجله شما هم آگهی دهنده است و هم آگاه کننده. پیروزی و پایداری برایتان آرزو دارم. به امید دیدار.

بهرام جاویدپور

شعری را که ارسال داشتم از سروده های فرخ زاد است که به وسیله خواهرش پوران از ایران برایم فرستاده بود جهت ثبت روی سنگ مزارش که چکیده ای است از قلب پرشور و میهن پرست آن زنده یاد. که روانش با خورشید دلاویز وطن شاد باد.

طرح سنگ مزار فریدون از این دلسوخته می باشد. هر ساله به همت یکی از جوانمردان ایرانی این دیار علیرضا قلی پور مراسمی بر سر مزار آن مرحوم برگزار می شود که قابل ستایش و سپاس تمامی علاقمندان به فریدون فرخزاد است که جای دارد از او به نحوی سپاسگذاری نمود.



ای کسانی که دلم پیش شماست
غم ایران همه تشویش شماست

تا فریدونم و فرخزادم
شعله آتشم و فریادم

دلم من آتش جاویدان است
مرده و زنده من ایران است

جناب سردبیر، حرف اولتان، حرف ندارد، ولی وقتی نگاهی تجاری به مجله و کیفیت بالای آن و هزینه های سرسام آور انتشار و توزیع چنین مجله ای در سطح اروپا را می کنم، حرف اول شما درباره استقلال مجله و دریافت نکردن به قول خودتان پولهای نخ دار و بودار، برایم سؤال برانگیز می شود؟

رحیم میرزاده، دورتموند، آلمان

رنگارنگ واقعاً رنگارنگ است

و گل سرسبد مطبوعات داخل و خارج از کشور است چون از حق و حقوق ملتمان می نویسد، از رژیمی آدمکش و وحشی می نویسد و می توانم بگویم تنها نشریه ای است که دل به عشق ایران و ایرانی دارد و شعار مردم گول زن نمی دهد. مجله رنگارنگ را من به عنوان مدارک و اسناد ماندگار تاریخ دوران سیاه این روزگاران نگاه می کنم که تاریخ مصرف زودگذر ندارد و آرشیویی است با ارزش و معتبر برای همه کسانی که می خواهند واقعیت های بدون سانسور این سالها را بدانند.

رعنا شکوری، آمستردام، هلند

ما که نفهمیدیم مجله شما کدوم طرفیه؟ با دوستانم شرط بستیم که همه هوای شما را دارند، شما هم هوای همه رو دارید! خدا وکیلی کارتان را خوب بلدید، ابوالله!

سالار عنایت، لندن

الو:

- بله

- مجله رنگارنگ

- بله بفرومائید

- می خواستم درباره مجله تان حرف بزنم.

- بفرومائید، گوش می کنیم.

- شما چرا با چهره های سرشناس اپوزیسیون مصاحبه نمی کنید؟

- مثلاً

- شاهزاده رضا پهلوی، مریم رجوی، داریوش همایون، بنی صدر، فرح پهلوی.

- دوست عزیز فراموش نکید دو نفر اول را که اسم بردید به راحتی که نمی توان با آنان ارتباط برقرار کرد و دیگر اینکه خانم رجوی با هیچ رسانه ایرانی غیر از رسانه های وابسته به خودشان سابقه ارتباط و مصاحبه ندارند و خط خودی و غیرخودی کشیده اند و حتماً ما هم از غیرخودی ها هستیم.

در رابطه با آقای رضا پهلوی مگر فرصتی پیش بیاید و ایشان به لندن بیایند و از قبل برنامه ریزی شده باشد که بتوان با ایشان مصاحبه کرد که تنها یکبار از طریق تلویزیون رنگارنگ لندن در یک نشست عمومی با ایشان گفتگو کردیم ولی آنچه وظیفه حرفه ای ماست تلاش جهت ارتباط و تماس با چهره های مطرح اپوزیسیون است ولی متأسفانه دایره و مرزبندی آنان کمتر چنین فرصتی به مجله رنگارنگ می دهد که در هر حال تلاش خواهیم کرد و امیدوار هستیم چنین تفکرات آزادمنشانه و بدون مرزبندی های سیاسی و حزبی در تشکیلات اپوزیسیون بوجود آید تا رسانه هایی مستقل و ملی چون رنگارنگ که وابستگی حزبی و گروهی هم ندارند بتواند

با آنان به گفتگو بنشیند.

رویا از لیدز، انگلستان

ایمیل فرانتفورت، آلمان

جناب آقای محمود سرابی، شما هم که دودوزه بازی می کنید.

بیش از سی شماره مجله رنگارنگ را در خانه آرشیو کرده ام و واقعاً علاقمند و شیفته نگارش شجاعانه و میهن پرستانه شما بودم و غرور انگیز بود که چنین احساساتی را در میان سایر دوستان هم درباره شما می دیدم تا اینکه چند وقت پیش به طور تصادفی با سایتی به نام امروز در اینترنت برخورد کردم. با خواندن چند مقاله به راحتی می توان تشخیص داد گردانندگان سایت امروز نشخوارکنندگان آخور دوم خردادی هستند که در صدر آنان نام ننگین مسعود بهنود هم قرار دارد ولی آنچه باعث شد من دچار پریشانی و ناامیدی شوم همکاری شما با چنین جریاناتی مسموم بود که مقالاتی به قلم شما و با نام خودتان در این سایت بود و ش یوه نگارش و دیدگاه شما در این مقالات صد و هشتاد درجه متفاوت با شیوه تان در رنگارنگ بود و به نوعی شما هم آب بیار معرکه اصلاحات و دوم خردادی ها شدید! واقعاً متأسفم برای امثال ما که چنین احساسی وابسته به کسانی چون شما آقای محمود سرابی می شویم که دودوزه بازی می کنید.

جواد رئوفی

پاسخ به ایمیل:

دوست عزیز آقای رئوفی

بسیار سپاسگذارم که بنده را لایق واژه های میهن پرست و شجاع قبلاً می دانستید و متأسفم که امروز مرا دودوزه باز می شناسید و نگران و هراسانم که افرادی چون شما که نشان می دهد از قشر عامی جامعه نیستید و با مسائل سیاسی آشنا می باشید چگونه هنوز با بازی های عوامفریبانه رژیم و پادوهایش آشنا نیستید، من سالهاست با امثال پادوها و حقوق بگیران مزدور رژیم مانند نوری زاده ها و بهنود جنگیده ام و از هر فرصت و تریبونی برای افشاء چهره اینان استفاده کرده ام. چطور ممکن است با دشمنان ملت و کشورم همکاری کنم!

دوست من محمود سرابی که در سایت روز مطلب می نویسد بنده نیستم بلکه احتمالاً ترفندی که عوامل خود فروخته رژیم علم کرده اند و احتمال دارد اصلاً چنین شخصی به نام محمود سرابی نویسنده مقالات در سایت روز ساختگی باشد. زیرا تمام نویسندگان و همکاران این سایت نان خوران رژیم عکسهایشان را هم با مطالبشان چاپ می کنند غیر از همین محمود سرابی که حتماً امکان دارد یا مشکل بدقیافه ای دارد یا کلاهبرداری که نگران است چهره اش شناخته شود یا می خواهد در سایه با استفاده از اسم محمود سرابی ذهن اندک رجوع کنندگان به سایت حقیر و وابسته روز را دچار تشویش نماید.

دوست عزیز، بنده در هر کجا که حرفی بزنم، مطلبی بنویسم یا حضوری داشته باشم محمود سرابی هستم که حداقل ۲۵ سال یک مسیر را رفته ام و ویراژی هم نداده ام. باز هم از لطف شما سپاسگزارم. فقط جهت اطلاع و اطمینان شما یادآوری کردم بنده محمود سرابی سایت روز نیستم و گرنه این بازیهای کثیف وزارت اطلاعاتی و مزدوران آنان ارزش پاسخگویی هم ندارد.

اپوزیسیون دولتی سبز در خارج از کشور

سبز فروشهای رژیم در خارج از کشور در تدارک فرومالش حکومت به ماتحت رهبر هستند

شلیک سبزی فروشهای اپوزیسیون با اسلحه بی فشنگ و صدا خفه کن به رژیم

چاپ لندن
شماره دوم



مسعود بهنود:

این که در ۲۲ خرداد پارسال چی شد، چه کسانی بردند و که باخت در این معامله...؟! مهم نیست من دو نفر را برگزیده ام که جواد لاریجانی و محسن مخملباف را بپرسید چرا؟

برای این که چرا ندارد. مگر کدام کار ما چرا داشته است. چرا مربوط می شود به چراگاه که خیلی هم باصفاست. چرا کننده باید مثل ما اهل دل باشد و سبزه سبزشناس!

اون دو تا هم که مثال آوردم حاج جواد لاریجانی و حاج محسن مخملباف هر دوشون نقطه اشتراکی دارند چاقوکش هستن!

در حکومت مخملین امام راحل، چاقوکش ها موهبت الهی هستند و ما هم ۳۰ سال زیر سایه همین چاقوکش ها زندگی روشنفکری کردیم و پپ دود نمودیم و به ریش ملتی خندیدیم البته منتقلش هم خوب بود و خانوم هایی هم که بردیم سردار سازندگی پسندید!

البته مرتیکه کوسه به ما هم نظری داشت و فکر می کرد هنوز دوران جوانی و عشق شهرت ماست که حاضریم بند شلوار بگشاییم، این که در ۲۲ خرداد پارسال چی شد، چه کسانی بردند و که باخت مسئله ما نیست. سرپرستی مستی بچه در BBC که فرداشان، امروز ما باشد مهم است.

اکبر گنجی:

این انتظار که مهندس موسوی و مهدی کروبی از آیت الله خمینی انتقاد کنند از نظر سیاسی نادر است و هیچ کمکی به گذار به دموکراسی نمی کند! چون هر چه باشد حقیر در همان بنیان گذاری این دموکراسی الهی ژث به کول نگهبان مخصوص آیت الله خمینی بودم و برای گذار به

دموکراسی در گنبد و کردستان، خوزستان و ترکیه با گلوله سینه های نااهل ها را سوراخ کردیم تا گذر دموکراسی الهی امام مان رنگین شود. معرفت و علم در عمل



به دست می آید و ما به معرفت اسلامی و علم ولایتی تبدیل به گه امروز شدیم و دهانم اسهال گرفته و بالا و پائینش قاطی شده و روز و شب برای اربابان چشم آبی حفظ منافع می کنیم و بخشی از ملت همیشه مست را سرکار گذاشته ایم.



ابراهیم نبوی:

بنا داشتیم که به عنوان یک نویسنده جز طرز نوشتن کاری دیگر بکنم! البته دلقکی با طرز تفاوت هایی دارد که فرزند بزرگوار انقلاب استاد بنده حاج اسدالله خان لاجوردی در زندان اوین سلسله درس هایی با همین عنوان داشت که دلقک بازی با طزنویسی تفاوت هایی دارد و حقیر که نقش خونه شاگردی ایشان را داشتم هر روزه لیست بلندبالایی از دلقکها و طزنویسها را تقدیم به حاج آقا می کردم تا ایشان با مهر ثنوت اسلامی اعدامشان کند تا فرق دلقک و طزنویس را در آن دنیا بفهمند! حالا که به خارج از کشور به عنوان سفیر آموزش جنسی رژیم با اروپا گسیل شده ایم معنی دلقک و طزنویس را یاد نگرفته ایم و لودگی را فراموش نکرده ایم و با زبان چون عسل مان ماتحت رژیم را جلا می دهیم.



فرخ نگهدار:

برای ما ایرانیان دست کم در این ۳۰ سال گذشته روزی نبوده است که دردی بر مردم فلسطین می رود از پیش چشم دور رفته باشد. روزی ۱۷ بار بر سر سجاده نماز از مارکس و لنین درخواست می کنیم حداقل یک روز از زندگی ایرانیان زیر سایه حکومت ولایت فقیه را نصیب این دردمندان فلسطینی سازد تا حداقل لذت زندگی از مواهب حکومتی اسلامی را بچشند. فلسطین - دکان بازی های بیخشد منظوم آرمان بود اشتباهی دکان شد - دکان در واقع همان سازمان چریکهای اکثریتی ماست که همه چیز در آن ۳۰ سال است می فروشیم از کاپوت و ژتون، تشکهای نرم و رنگی گرفته تا لیست آماده به اعدام بچه های آرمان پرداز سازمان که با ابوی محترم تقدیم آیت الله بهشتی عزیز کردیم و هنوز هم مخلصانه و چاکرانه در خدمت اهداف مقدس ولایت فقیه هستیم و روزی خود را در نجاست پیدا می کنیم.



نوری زاده:

آن سالهای جوانی هنوز در پیرانه سری هم ما را ول نمی کند که برای رسیدن به خانه پدری می توان سوار هر چیزی شد! گردی و نازکی، بلندی و کوتاهی، زبری و صافی فرق نمی کند

مهم سوار شدن است و باسن مبارک را خوب جا به جا کردن! مهم عشق خانه پدری است سوز و درد چگونه و بر چی نشستن عادت دیرینه است. یاد می آید دوران طفولیت در مکتب خانه حاج شیخ ابوال پشم الدواتی ملقب به سید بچه نواز، همیشه ما را روی پاهای استاد می نشاند و زیر گوشمان نجوا می کرد. اولش کمی سخت است و درد دارد، ولی هنوز برای ما در پیرانه سری اول و آخرش فرقی ندارد. مهم عشق ماست که جور باشد سکس اینترنتی، تاس های کازینویی، بساط منقلی و... همه از برکات آموزش آمیزشی دوران پربرکت مکتب خانه حاج شیخ ابوال پشم الدواتی است.



شیرین عبادی:

دولت آلمان مسئول جان فیلمساز ایرانی پناهنده در آلمان است من به عنوان یک فاطمه کماندوی معتقد به اسلام ناب محمدی و برنده جایزه بدون زد و بند نوبل و مسئول دهها پرونده قتل های زنجیره ای و بی زنجیره ای اعلام می کنم مسئولیت حفظ جان داریوش شکوف فیلمساز ایرانی پناهنده مقیم آلمان به عهده دولت آلمان است و به ما هیچ ربطی ندارد که او علیه دولت اسلامی ما فعال بوده و با دولت آلمان کاری نداشته است و هر خری می فهمد که اگر آسیبی به او برسد از طرف چه کسانی خواهد بود ولی من به عنوان یک وکیل زن صاحب مقام در حکومت ضد زن ملایان اعلام می کنم بیخود پاپوش برای سربازان گمنام امام زمان درست نکنید و اتهامی چنین بی پایه و اساس را به حکومت عدل اسلامی در تهران نسبت ندهید کارنامه و سابقه ۳۰ ساله حکومت الهی به ما نشان می دهد که هرگز چنین اعمال زشت و غیر قانونی از سوی حکومت الهی ما دیده نشده است.



بازی احمدی نژاد با برادرش



مرگ شمار ملایان

احمدی نژاد به الاغ: واقعاً سواد و فهم تو بیشتر از منه، ایوالله

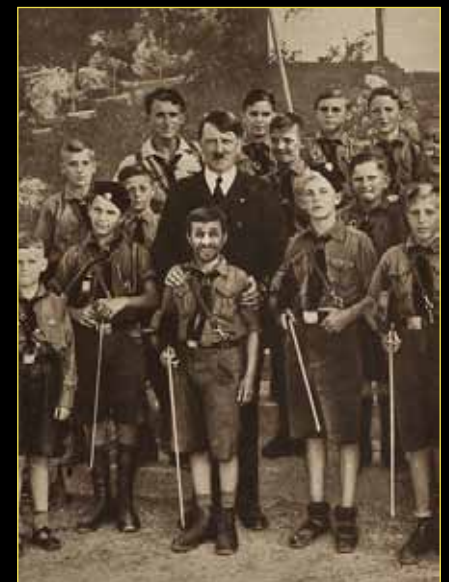


حیف از مدفوع در این دهان

آخرین طرح متفکرانه احمدی نژاد برای مسابقات تیم فوتبال جمهوری ملایان با رقبای خارجی. که زمین بازی را به این شکل طراحی کنند و هر دو نیمه هم تیم جمهوری اسلامی در قسمت بالا بازی کند.



محمود: کوسه جان تو دیگه آخر خواهر ... هستی!



ما از تحریم نمی ترسیم

خاتمی: بیا جیگر از این طرف. اروپایی ها به جای من حالاتورا می خواهند!

پسر کو ندارد نشان از پدر

ترانه‌های عاطفی

داستان دنباله دار (قسمت اول)

نوشته م. س



بشینم بی تو با چشمای گریون
کلمات و واژه‌های ترانه زمستون افشین گویی دردنامه
روز و حال من است. وقتی می‌خواند:

تو عاشق نبودی، ببینی تلخ روزای جدایی
حالا من بی‌نسیم، درهم شکسته و داغونم، نسیم،
نسیم، همه زندگیم شده نسیم!
ولی او که دیگه نیست، به همین راحتی «او که دیگه
نیست»

یاد اولین روز آشنایی مان می‌افتم. واسه دیدن یکی از
دوستانم به دفتر کارش رفته بودم. وقتی وارد شدم دختری
پشت میز منشی نشسته بود و مشغول نوشتن چیزی بود.
وقتی سرش را بلند کرد و پرسید:

- بله، فرمایشی داشتید؟!
خدای من، این دیگه کیه؟ مگه میشه اینهمه زیبایی و
قشنگی را به یک نفر داد!

چشمان درشت و عسلی با پوستی گرم و روشن مثل
گلبرگهای بهاری، لحظه‌ای یادم رفت برای چی آنجا
هستم. و محو تماشای صورت زیبای او شده بودم، که
صدای او مرا به خود آورد.

- ببخشید آقا با شما هستم، فرمایشی داشتید؟
با دستپاچگی و خجالت زده گفتم:
- بله، با آقای دکتر فرهاد کار دارم!
- شما؟

- من دوست دکتر فرهاد هستم!
صدای خنده او چون موجی در فضا طراوت و شادی
را پراکند و با اینکه سعی می‌کرد خودش را کنترل کند،
گفت:

- می‌دانم شما دوست دکتر هستید، اسمتان را بفرمائید

از پنجره اتاقم به بیرون نگاه می‌کنم. بازی باران و
شیشه، قطره‌های باران با لوندی خود را بر اندام شیشه
پنجره می‌کشند و فرو می‌ریزند. خیابان ساکت و آرام
است. و گهگاه عابری با شتاب طول خیابان را طی
می‌کند.

به صدای افشین مقدم که سالها پیش مرد گوش
می‌کنم و عجیب است که خیلی از ترانه‌ها زمان بر آنها
اثر نمی‌گذارد و همیشه تازه و خاطره‌انگیز هستند.

افشین با صدای محزون و گرفته‌اش می‌خواند:

زمستون - تن عربون باغچه چون بیابون
درختا با پاهای برهنه زیر بارون
نمیدونی تو که عاشق نبودی
چه سخته مرگ گل برای گلدون
گل و گلدون چه شبها نشستن بی بهانه
واسه هم قصه گفتن عاشقانه

چه تلخه - چه تلخه
باید تنها بمونه قلب گلدون

مثل من که بی تو
نشتم زیر بارون زمستون

زمستون - برای تو قشنگه پشت شیشه
بهاره زمستونها برای تو همیشه

تو مثل من زمستونی نداری
که باشه لحظه چشم انتظاری

گلدون خالی ندیدی نشسته زیر بارون
گلای کاغدی داری تو گلدون

تو عاشق نبودی - ببینی تلخه روزهای جدایی
چه سخته - چه سخته

به ایشان بگویم.
- هوتن. بفرمائید هوتن هستم!

لحظات بعد فرهاد از اتاقش بیرون آمد و با اینکه چند
نفر منتظر بودند با سر اشاره کرد داخل اتاقش شوم.

وقتی در را بست و نگاهی به من کرد با حیرت پرسید:
- چته، چی شده؟! رنگ و روت چرا پریده؟!
مریضی؟! چیزی شده!؟

نگاهی به او کردم و سرم را تکان دادم و گفتم:

- بی‌پدر و مادر، این سگ چیه، اینجا بستی؟ که
باچشاش قلبتو گاز می‌گیره، این منشی‌یه یا عزرائیله؟
فرها با صدای بلند زد زیر خنده و به طرفم اومد و یک
پس گردنی به من زد و خنده‌کنان روی صندلیش ولو شد
و گفت:

- خاک بر سرت! همیشه گفتن از نخورده بگیر بده
پرخور، حالاحتایت توست.

- آره، ولی جون فرهاد، این یکی دیگه اگه خوردنی
باشه، واسه هفت جد و آبادات بسه! حالاکتی هست؟

- دخترخانمی خانواده‌دار، اصیل، تحصیلکرده و زیبا و
صد البته بسیار جدی و باوقار، هرچی توان سرآشغالت
داری، بریزدور!

- فرهاد جون مادرت از این حرفای مایوس کننده نزن،
تا اونجایی که گفتمی جدی و باوقار عیبی نداره، ولی بریز
دور، فکرش را نکن و از این حرفا نداریم مگه دست
خودمه؟

فرهاد باز هم خندید و گفت:

- امروز اومدی همین مزخرفات را بگی هی می‌گفتی
کار واجب داری؟ همین بود؟

اصلاً فراموش کرده بودم امروز برای چه موضوعی به دیدن دکتر فرهاد آمدم و تازه یاد آمد و با خجالت زدگی گفتم:

- راست میگی فرهاد جان، من در باشگاهی که بازی می‌کنم و قرارداد دارم، باهاشون صحبت کردم که ترا به عنوان پزشک متخصص باشگاه استخدام کنند و در تمرینات و مسابقات در کنار تیم ما باشی و البته با قرارداد خیلی خوب. پورسانت بنده هم سگ خور، حاضرم رشوه همین منشی شما را قبول کنم.

- عجب بساز و بفروشی شدی هوتن خان، خودت می‌بری و می‌دوزی، انتخاب می‌کنی و تصمیم می‌گیری! - حالا تقصیر منه که می‌خوام بهت یک نون چرب و چیلی برسانم؟!

- غلط کردی این نون از پاره آجر بدتره، هر روز هزاران نفر در استادیوم خواهر و مادر آدم را جلوی چشای بیارن! - ببخشید، مارادونا، مردم با تو چکار دارند. ما اون وسط بازی می‌کنیم تو نگران خودت هستی؟ گرفتی مارو!!

چند دقیقه با فرهاد جدی درباره این موضوع حرف زدیم و قرار شده جلسه‌ای در باشگاه ترتیب بدهم تا او و مسئولین باشگاه درباره این همکاری جدی تر صحبت کنند و موقع خداحافظی به او گفتم:

- جون مادرت تا دم آسانسور با من بیا. من از آتیشپاره می‌ترسم!

فرهاد خنده کنان با من راه افتاد و وقتی از در اتاق خارج شدیم، دوباره طپش قلب من رفت بالا، جرئت نمی‌کردم به طرف میز منشی نگاه کنم

فرهاد جلوی میز منشی گفت:

- آقای هوتن از خانم نسیم خداحافظی نمی‌کنید؟

و با شیطنت و خنده به من نگاه کرد.

با عجله گفتم:

- خانم قربان شما. خداحافظ...

صدای جوانی که روی صندلی کنار خانمی نشسته بود توجه دیگران را هم جلب کرد که با هیجان و خوشحالی به طرفم آمد و گفت:

- عجب سعادت! شما هستید آقای هوتن! باورم نمیشه. بازیکن محبوب دلها. آرزو داشتم شما را از نزدیک ببینم و چقدر خوشحالم که شما را دیدم. میشه یک عکس یادگاری با هم بیندازیم؟ و بدون اینکه منتظر جوابی از من بشه به طرف همان خانم رفت و از داخل کیف دستی دوربینی درآورد و با هیجان دست خانم همراهش را گرفت و به طرف من آورد و گفت:

- بیا خانم. بیا با هم با آقای هوتن عکس بگیریم. دیگه همچین فرصتی پیش نمی‌آد و دوربین رابه طرف منشی دکتر گرفت و گفت:

- خانم منشی، میشه لطف کنید و یک عکس از ما بگیرید؟

دوربین را به دست کسی داد که تا همین جا هم هزاران بار با چشمانش از قلب من عکس گرفته بود.

من در وسط و خانم و آقا در طرفین عکس یادگاری گرفتیم که من فقط حواسم به او بود.

وقتی بلند شد، قد بلند و اندام متناسب او، زیباییش را صد چندان کرده بود.

به سرعت از همه خداحافظی کردم و خودم را به خیابان رساندم و نفسی کشیدم.

این اولین دیدار ما بود. دیداری که مسیر زندگی مرا

عوض کرد.

تا خانه که رسیدم هزاران سوال بی‌جواب در ذهنم بوجود آمده بود؟ آیا دختری است که مردی در زندگیش نیست؟ دل به کسی نداده؟ قول و قرار ازدواجهای فامیلی نداره؟ و سوالاتی آزاردهنده که کلید همه معما پیش فرهاد بود.

فرهاد از بچه‌های محل بود. با اینکه ده سالی از من بزرگتر بود، ولی میان ما دوستی و رفاقتی عمیق وجود داشت. در واقع فرهاد نقش برادر بزرگتر مرا ایفا می‌کرد. از خانواده‌ای تحصیل کرده و خوب بود. خودش هم بسیار با نظم و انضباط و دقیق بود. دوران تحصیل دانشکده را با موفقیت طی کرد و دوره تخصصی را هم پشت سر گذارد و در بیمارستان و مطب خودش مشغول به کار شد. سه سال قبل هم ازدواج کرد و دختری دو ساله به نام حنا دارد.

فرهاد خیلی تلاش کرد من هم در رشته پزشکی تحصیل کنم ولی من سر از تربیت بدنی درآوردم و به طور حرفه‌ای به فوتبال پرداختم و عضو یکی از تیمهای مطرح و بزرگ شدم و در همین رابطه هم به دیدن فرهاد رفته بودم تا درباره قبول مسئولیت پزشکی باشگاه با او صحبت کنم چون فرهاد برای خودش با همه جوانی اسم و رسمی در حرفه خودش پیدا کرده بود.

هنوز باران در حال باریدن است و من احساس می‌کنم وجودم تهی شده و خالی از شور زندگی هستم و صدای افشین مقدم وصف حال من است که می‌خواند:

بینی تلخ روزایی جدایی.

روزایی که نمی‌دانم در کدام نقطه این زمین قرار دارم. همه چیز برایم غم زده و دلگیر است. هیچ چیز خوشحالم نمی‌کند. حوصله هیچکس را ندارم، پرنده خیالم به دنبال گمشده‌اش می‌گردد و دوباره یاد روزهایی می‌افتم که کشنگترین لحظات شیرین زندگیم بود.

بعد از جلسه در باشگاه، با فرهاد که بیرون آمدم او گفت شام را به خانه‌اش بروم. حنا دخترش و همسرش شیرین را هم بعد از چند هفته‌ای ببینم که با خوشحالی قبول کردم و با ماشین فرهاد به طرف خانه‌شان حرکت کردیم و در راه درباره شرایط همکاری او با باشگاه حرف زدیم. ولی من درصدد بودم جوری بحث را به نسیم بکشم و بدانم او در چه شرایطی است ولی کسی هم خجالت می‌کشیدم و هم می‌ترسیدم او گرفتار رابطه‌ای دیگر باشد که نزدیکهای رسیدن به خانه فرهاد، او گفت:

- بزمجه، می‌دونم ته دلت چی می‌گذره؟

دلت می‌خواد که درباره نسیم حرف بزنم. ولی کور خوندی، شوخی ناموسی نداریم. نسیم بخشی از اموال خصوصی من است.

فرهاد شروع به خندیدن کرد و بیکباره موضوع را دوباره به مسائل باشگاه کشاند که حسابی حرص من را درآورد که طاقت نیاوردم و گفتم:

- دکتر به این بی‌احساسی و تا حدودی الاغی هم نویره؟

کی باید خودت را درمان کنی؟

حالا می‌میری کمی هم درباره نسیم حرف بزنی؟

فرهاد همانطور که می‌خندید گفت:

- خوب، حالا چی می‌خوای بدونی؟

- برباره‌اش هرچی میدونی بگو.

- اسمش نسیم خانم است. ۲۱ سالشه. شوهر و یک بچه ۲ ساله داره. شوهرش را هم خیلی خیلی دوست داره!

مثل برق گرفته‌ها زل زده بودم به دهان فرهاد او از عشق نسیم به شوهر و بچه‌اش می‌گفت و بعد نگاهی به من کرد و گفت:

- چی شد حالت خراب شد؟ بدجوری در آفساید موندی! قیافه‌ات مثل بازیکنیه که تیم شون داره میره دسته دو!

دوباره خندید و مثل اینکه متوجه شد حال و روزم خوب نیست، گفت:

- ببین پسر، نسیم به درد تو نمی‌خوره.

با حال زاری گفتم:

- آخه چرا؟

- واسه اینکه تو آدم نیستی! احتمالاً دلت می‌خواد مدتی هم با این دختره حال و هولت را بکنی تا دلت را بزنه.

- فرها به جون خودت نه.

- بجون او مربی کپل، بد اخلاقت، چرا از من مایه می‌ذاری؟

- فرهاد جون شوخی نکن. جدی حرف بزن.

- نسیم پدرش پزشک است و از استادان من در دانشکده بوده و وقتی مطب را دایر کردم، از من خواست نسیم برای اینکه مشغول باشه بیاد و با من کار کنه.

چون احتمالاً قصد داره بره خارج از کشور برای تحصیل و این مدت را آزمایشی پیش من کار می‌کنه. ولی...

- ولی چی؟

- ولی زهر مار. صبر کن. اون روز که تو اومدی مطب و رفتی برای اولین بار او هم پرسید که تو چه نسبت یا آشنایی با من داری که من گفتم که تو مدتی نوکر ما بودی ولی دست کج بوده و ما بیرون کردیم. تازه هم از زندون اومدی و برای معذرت خواهی به مطب آمدی.

و دوباره زد زیر خنده!

- مرده شور اون قیافه عقب مونده‌ات را ببره که شکل همه چیز هستی غیر از دکتر.

جان ماما شهلا، درست حرف بزن. واقعاً درباره من پرسید؟

- آره. چون همان آقایی که در مطب بود و با تو عکس گرفت، بعدش معرکه گرفته بود که تو بهترین فوتبالیست درجه سه هستی و از این مزخرفات و نسیم هم براش جالب بود که تو تحفه آدم سرشناسی هستی.

حالا اگر سکنه نکنی بهت یک مژده میدم و اون اینکه فردا نسیم برای همیشه میره خارج از کشور.

و دوباره زد زیر خنده و من با اعصاب‌نیت گفتم:

- توبه جای طبابت باید دلچک می‌شدی.

- باشه دلچک هم میشم. اما خبر خوش اینکه الان نسیم خانم هم خانه ماست و اصلاً خبر هم نداره که تو کیسه چغندر هم با من هستی و امشب اون هم با ما شام می‌خوره.

بدون اینکه متوجه باشم او دارد رانندگی می‌کند پریدم و ماچش کردم که فرهاد داد زد:

- الاغ جون چیکار می‌کنی نزدیک بود تصادف کنم. مرتیکه مگه اینجا میدون مسابقه است و من گل زدم پریدی منو ماچ می‌کنی؟

- بجون فرهاد تو بهترین گل زندگی منو زدی. اصلاً باورم نمیشه که تا چند لحظه دیگر دوباره او را می‌بینم.

BENAL MADENA

رستوران تنور



رستوران تنور با منوی اختصاصی خود خوشمزه ترین غذاها و پیتزها را بشما تقدیم میکند

**رستوران تنور با فضایی جذاب در مجاورت ساحل زیبای شهر
بنال مدینا (اسپانیا) دور نمایی خاطره انگیز را برایتان به ارمغان می آورد**



Nueva Torrequebrada
Centro Comercial Torrenueva, Local 14
Benalmadena costa

Telf: 952 57 51 81

سفره رنگارنگ



سفره رنگارنگ را تقدیم خوانندگان خود می‌نمائیم

هدف از این کار آموزش و طبخ غذاهای مختلف است که هر کس مایل بود وهوس کرد در خانه آشپزی کند بتواند از روی دستور العمل چاپ شده غذای مورد علاقه خود و دیگر افراد خانواده را درست کند این شما و این هم سفره رنگارنگ با یک غذای اصلی و یک دسر که تقدیم حضورتان میشود این صفحه از سوی رستوران تنور در شهر بنال مدینا اسپانیا تقدیم حضورتان میگردد

باقلا پلو با گوشت

مواد لازم (برای ۲ تا ۴ نفر) :

برنج يك كيلو

باقلا ۳ كيلو

گوشت گوسفندی بی استخوان يك كيلو

روغن ۱۵۰ گرم

زعفران ساییده شده يك قاشق چایخوری

آبليمو يا آب نارنج نصف استکان

زرشك يك فنجان

شوید يك كيلو

نمک و فلفل به مقدار کافی

مقداری آب پز کنید و سپس به برنج بیفزایید). شوید را هم به برنج اضافه کنید و آن را آرام هم بزنید. برنج را در آبکش ریخته و روی آن مقداری آب نیمه گرم بریزید. در ته قابلمه ۲ قاشق غذاخوری روغن بریزید و در صورت تمایل چند برگ کاهو یا نان در ته قابلمه بچینید. سپس برنج آبکش شده را در قابلمه بریزید که در این مرحله می توانید گوشت را در لایه‌ای برنج قرار دهید یا موقع کشیدن برنج در دیس، گوشت را لایه‌ای برنج بگذارید. برنج را روی حرارت ملایم قرار دهید تا با شعله ملایم دم بکشد. بعد از دم کشیدن آن را در دیس کشیده و روی آن را با گوشت، زعفران آب کرده و زرشک تزیین کنید.

کلوچه نخودچی

مواد لازم:

آرد نخودچی نیم كيلو

پودر قند دوپست و پنجاه گرم

روغن جامد حدود سیصد گرم

هل به مقدار دلخواه

دو عدد هل ساییده کافیه

طرز تهیه:

ابتدا آرد نخودچی را الک میکنیم که کاملاً نرم و یک دست شود. در یک کاسه بزرگ ریخته و پودر قند را هم الک کرده به آن اضافه میکنیم. سپس هل را ریخته و خوب با هم مخلوط میکنیم. روغن جامد را کمی حرارت میدهیم که آب شود. بعد آهسته آهسته روغن را به مواد اضافه میکنیم. گفته شد روغن جامد سیصد گرم اما معمولاً دوپست و بیست سی گرم کافیه. همه را یکجا



طرز تهیه :

برنج را شسته و آن را با نمک خیس کنید. گوشت را پس از شستن قطعه قطعه کرده و با کمی روغن تفت دهید و بگذارید با يك عدد پیاز خرد شده و ۳ لیوان آب بپزد. در حین پختن کمی نمک و فلفل و آبليمو به آن اضافه کنید. گوشت را آنقدر بپزید تا يك فنجان آب گوشت از آن باقی بماند. شوید را پاک کرده و بشوید و آن را خرد کردید. برنج را در يك قابلمه پر از آب بجوشانید تا جایی که مغز آن زیاد نپزد. سپس باقلا را به برنج اضافه کنید. (در ضمن همیشه باقلا را جداگانه، از قبل

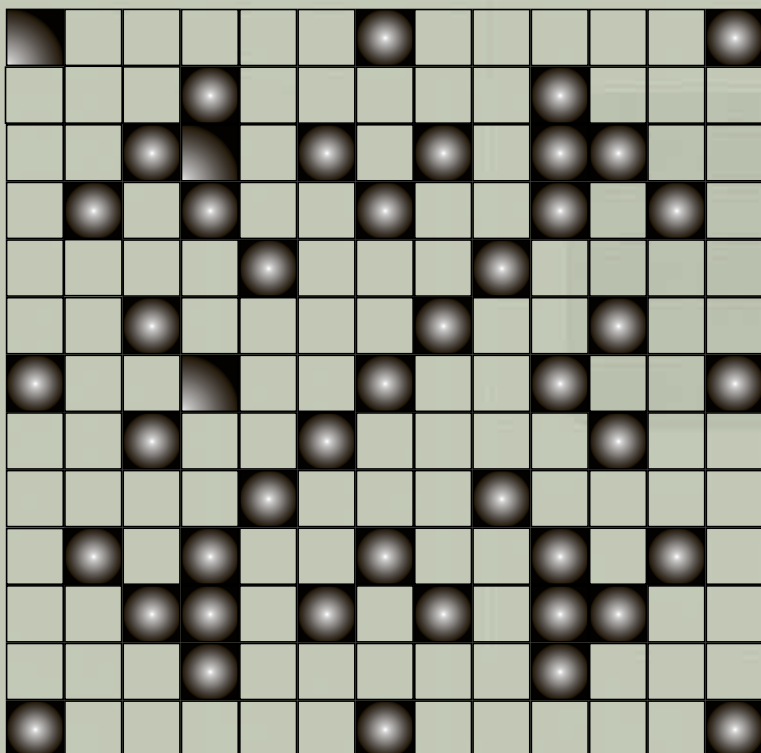
نریزید. همینطور که دارید روغن را میریزید مواد را ورز دهید. حدود صد و پنجاه گرم از روغن را که ریختید مواد خود را یکبار چرخ کنید. اینکار باعث میشود که کلوچه شما ترد تر و خوشرنگ تر شود. اگر بعد از چرخ کردن احساس کردید که هنوز به روغن نیاز دارد یواش یواش باقی روغن خود را به آن اضافه کنید. اما دقت کنید که مایه به روغن نیفتد. بعد از حدود نیم ساعت ورز دادن یک تکه از مایه را در دست خود گلوله کرده و امتحان کنید که از هم وا نرود. اگر دیدید درست گرد شد وقت آن است که شروع به گلوله کردن مایه کنید.



نیاز به توضیح بیشتر نیست فقط خاطر نشان می کنم که کلوچه ها را با فاصله در سینی بچینید. روی هر کلوچه با نوک قاشق چایخوری دو عدد نیم دایره مثل مارک شائل بوجود آورده. سپس یک عدد خلال پسته در آن فرو کنید.

حرارت فر باید سیصد درجه سانتیگراد باشد. حتما چراغ فر را روشن بگذارید. همین که برق روغن از روی کلوچه شما رفت یعنی کلوچه آماده است. دقت کنید حتما اجازه دهید کلوچه ها سرد شوند و بعد آنها را یکی یکی از ظرف جدا کنید.

بهترین شیوه برای نگهداری شیرینی استفاده از ظرفهایی است که در آنها محکم میشود.



::افقی:

- ۱- شاعر ایرانی و همکار فردوسی / خالق فرانسوی گل
- ۲- شکاف و ترک / کمک رسانی / متکدی
- ۳- آزاد / طمع ۴- تیر پیکاندار / شماره مخصوص
- ۵- قانون مغولی / سود حرام پول / زین و برگ اسب
- ۶- از غزال خوشتر است / دشنام / از کرات آسمانی
- ۷- روشنائی / شبیه و مانند / شگرد / منقار
- ۸- اندازه / آتش سوزی / برجی در فرانسه / صدمتر
- ۹- از گل ها / بشر / باهوش ۱۰- سردی و سرما /
- جنس قوی ۱۱- رطوبت / فرمان اتومبیل ۱۲- شهری در
- آلمان / نشان دادن / طریق ۱۳- نویسنده روسی شنل /
- نویسنده و عارف ایرانی کارنامه بلخ.

:: عمودی :

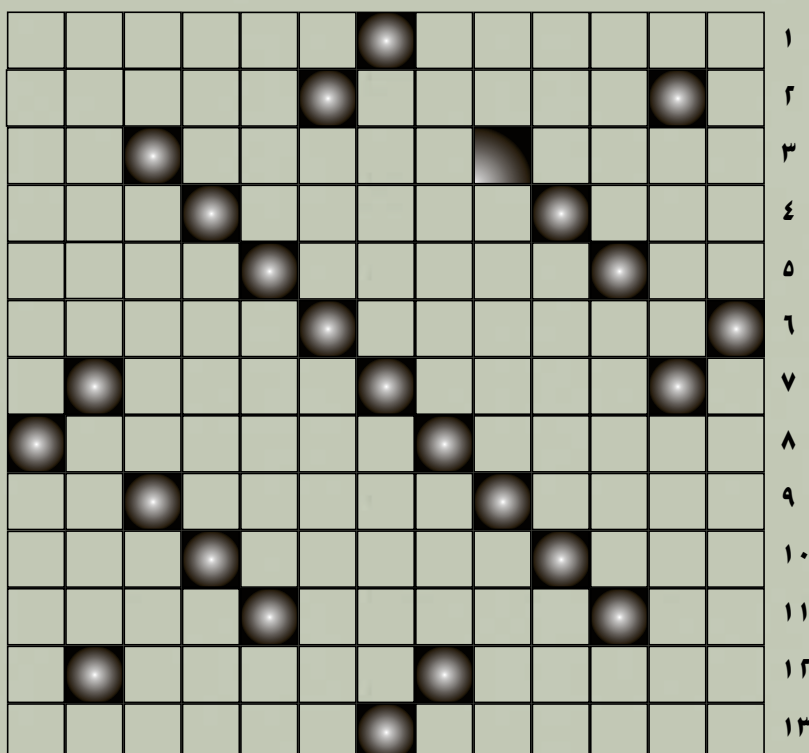
- ۱- نمایشنامه نویس فرانسوی بیمار خیالی / شاعر ایرانی خالق پریشان ۲- عقاب
- سیاه / مهیا / گیج ۳- ابریشم خام / کافی / آسیب / ضمیر غایب ۴- درختی شبیه
- انار / آزاد مرد ۵- نوعی زیرانداز / از غزوات رسول خدا / قسمتی از پا ۶- دریا
- / میوه / نام سابق تایلند / گل بتونه ۷- سرای مهر و کین / از حیوانات / اندازه /
- شانه و کتف ۸- آش / درست و تمام / شیر خشت و ترنجبین / از سوره های قرآن
- ۹- دوستی / کشور قهوه خیز آسیا / باهر ۱۰- پول ژاپن / نوعی حلوا ۱۱- بند و
- زندان / بدی و فساد / آب منجمد / شهر مذهبی ۱۲- جامه بلند / جایزه سینمایی
- / هم صحبت برهمن ۱۳- شاعر ایرانی دوره سلجوقی که کتاب سندبادنامه را به
- او نسبت می دهند / نویسنده فرانسوی خالق گارگانتوا.

::افقی:

- ۱- کتابی از جک لندن - شاهکار ولادیمیر ناباکوف روسی ۲- هنر هفتم -
- پوچ و میان تهی ۳- ستایش کردن - سلسله - خاک کوزه گری ۴- اشاره
- به نزدیک - عوض کردن - فولاد و آهن ۵- جنس مذکر - چکیدن و
- ترشح کردن - آواز طرب انگیز چند تن که با هم بخوانند ۶- سوبسید -
- جفاکار ۷- ظرف پذیرائی - لقب قدیم شهر بلخ ۸- گیاهی شبیه نیلوفر
- هنرمند سینما که ایفاگر نقش اول است ۹- حجره - با یکدیگر بار و
- دوست شدن - کاغذ چاپ ۱۰- زدن آدم دروغگو - با هم سازش کردن
- دیوار بلند ۱۱- درخت زبان گنجشک - حرکت کند - انگور سیاه خشک
- شده ۱۲- عیجیوئی - وزیر فرعون ۱۳- به صراحت سخن گفتن - اثری
- از ویکتور هوگو

:: عمودی

- ۱- کتابی از هرمان هسه - شاعر فرانسوی خالق اثر گل برای همه ۲- از
- رنگها - گیاه شناسی ۳- بودن - پشتیبان - جوی خون ۴- سلاح کاشتنی
- پادزهر - چاپلوسی ۵- از برونه ها - خرگوشها - دیروزگی و گدائی
- کردن ۶- همدلی از آن خوشتر است! - جای ساختن ۷- غم م غصه -
- فسخ کردن معامله ۸- انبار غله پاک کرده - تخت روان بیمار ۹- نماینده
- مخزن قوه برق - نت سوم موسیقی ۱۰- شهری در استان فارس - نقره
- گون - رجوع ۱۱- ضمیر انگلیسی - یک دست ظرف - شکاف میان کوه
- ۱۲- اثری از مولیر نویسنده فرانسوی - پارچه مشبک ۱۳- ماده تخمیری
- قابل حل - مفش .



Email: rangarang_London@hotmail.com

فال ماه شما



فروردین

شاهد حوادث تازه ای در زندگی تان خواهید بود که البته ختم به خیر می شود مدتی است حرفی در دل دارید که اینک بهترین زمان برای آن است. گذشت زمان را جدی بگیرید و زمان حال را دریابید. می خواهید راجع به موضوعی واکنش نشان بدهید، اما باید به عواقب آن هم بیاندیشید و بیشتر بر اعصاب تان مسلط باشید. شانس به شما لبخند خواهد زد تا برخی از موانع از سر راهتان برداشته شود و به هدف خودتان نزدیکتر بشوید.



اردیبهشت

متولد اردیبهشت آدم بلند پروازی هستید و ریسک کردن به صلاح شما نیست. پس توصیه می شود که زیاد در رویا به سر نبرید و تصمیمات خیالی نگیرید. اتفاقاتی برای تان رخ می دهد که هیجان را در شما تشدید می کند، بنابراین سعی کنید بر خود مسلط باشید. در خرید و معامله باید مراقب همه چیز باشید و ریسک نکنید که به ضررتان تمام می شود. در این روزها خبر بسیار خوبی راجع به برخی از نزدیکان می شنوید که شما را به وجد می آورد.



خرداد

در همین روزها یکی از دوستان تان نقش مهمی را در زندگی تان بازی خواهد کرد که باید قدر دان او باشید و حتماً نشان دهید که متوجه محبت او شده اید. به دنبال فرصتی برای نشان دادن شایستگی های خود هستید، اما باید مراقب باشید که دست به کارهای خطرناک نزنید. در یک کار گروهی شرکت کرده اید و نگران آینده این کار هستید، باید بدانید که در دراز مدت جواب دخواه را خواهید گرفت و فعلاً باید صبور باشید.



تیر

لازم است قبل از سال جدید طرحها و برنامه های خودتان را به مرحله اجراء در بیاورید، زیرا تاخیر در این امر برای تان گران تمام می شود. خبرهای بسیار جالب و تازه ای در ارتباط با امور شغلی تان خواهید شنید. برای شرکت در یک کار خیر از شما دعوت به عمل می آید که خوب است آن را بپذیرید. نگران ادامه راهی که انتخاب کرده اید نباشید، زیرا از حمایت و کمک های مادی و معنوی عزیزی برخوردار خواهید شد که اصلاً انتظارش را نداشتید.



مرداد

تغییر و تحولات زیادی را در زندگی تجربه خواهید کرد که روحیه تان را در جهت مثبت دگرگون می کند. مدتها به دنبال چنین روزهایی بوده اید، پس حالا که چنین فرصتی به دست آمده، حداکثر استفاده را ببرید. اتفاق مهمی نیز در این روزها رخ خواهد داد که نقطه عطفی در زندگی تان است. اکثر برنامه های شما مطابق معمول پیش خواهد رفت. ارتباطات عاطفی چالب و تازه ای را شاهد خواهید بود.



رنگارنگ آینده واقعی شرایط و حوادث زندگی ایرانیان در داخل و خارج از کشور است. ما از شما توقع داریم تنها نشریه ملی، میهنی خود در خارج از کشور را حمایت کنید و با خرید آن، آبنorman شدن آن و دادن آگهی های تبلیغاتی خود حضور ۲۵ ساله این نشریه را تداوم بخشید.

شهریور

عقاید طرحهای درخشان و سرنوشت سازی در ارتباط با امور کاری یا تحصیلی تان به ذهنتان خطور خواهند کرد که باید برای اجرای آنها با طمأنینه و حساب شده عمل کنید. به زودی خبر جالبی می شنوید که مدتها شادی میهمان قلبتان خواهد شد. پیشنهاد جالبی برای شرکت در یک کار اقتصادی دریافت می کنید اما باید با افراد خبره در این زمینه مشورت کنید و بعد تصمیم بگیرید



مهر

در حال حاضر برای پیشبرد هدف مورد نظرتان نیاز به حمایت اقتصادی دارید. اصلاً نگران نباشید با توکل به خدا این مشکل حل خواهد شد. در محیط کار یا تحصیلات تان به یک موفقیت تازه دست پیدا می کنید. به فکر تغییر در کارتان نباشید چرا که با درایت و پشتکار به زودی شاهد پیشرفت و موفقیت خواهید بود. به دنبال یک اتفاق خوب شادی زاید الوصفی نصیب شما می شود



آبان

ناخواسته گاهی اوقات قولی را که می دهید از یاد می برید فراموش نکنید که با خوش قولی و انجام آن، احترام و اعتماد دیگران را به سوی خود جلب می کنید. زحمات زیادی را در راه هدفی متحمل شده اید که به زودی نتیجه مطلوبی را کسب می کنید. یک فرصت در زمینه نقل و انتقال برای تان فراهم می شود که اگر نظرتان مثبت است نباید در این زمینه تعلل کنید. ایده شما در مورد یک امر مهم مورد تایید دیگران قرار می گیرد و مورد تشویق نیز قرار می گیرد



آذر

در مورد کاری که خانواده بر آن اصرار دارند، مطمئن باشید که صلاح شما را می خواهند پس پیشنهاد خودتان را با نظرهای آنها ادغام کنید آنگاه به یک نتیجه قاطع دست خواهید یافت. در طالع شما شرکت در یک آزمون مهم نشان داده شده است. و اینکه در آزمون مذکور در سایه تلاش و پشتکار مداوم موفقیت شما حتمی است اگر چه در دنبال کردن هدف خود قدری خسته شده اید اما بدانید که به زودی به پایان راه می رسید و نتیجه مطلوب حاصل خواهد شد



دی

شخصی که اصلاً فکرش را نمی کردید بار بزرگی از روی دوش شما بر می دارد تازه آن وقت است که بی به بزرگواری آن فرد می برید. طرحی که به اتفاق چند تن از دوستان تان پی ریزی کرده اید حالا باید به کار بگیرید، چرا که زمان مناسب برای اجرای آن فرا رسیده است پس فرصت را از دست ندهید. یکی از آشنایان تان که وضعیت چندان مناسبی ندارد نیازمند کمک و همراهی امثال شما است اما طبع بلند او اجازه نمی دهد اشاره ای به این موضوع داشته باشد بهتر است همراه سایر آشنایان به کمک او بشتابید



بهمن

تا حدودی با وظایف و مسوولیت های جدیدی مواجه خواهید شد پس با توکل به خدا هراس به دل راه ندهید چرا که مثل همیشه موفق خواهید شد با شرکت در امور خیریه با فردی آشنا می شوید که به لحاظ فکری و ذهنی شباهت های زیادی با هم دارید و این آغاز یک دوستی با دوام خواهد بود. سفری در پیش رو دارید که شاید پر هزینه به نظر بیاید اما اصلاً چنین نیست با خیالی آسوده سفر کنید



اسفند

نگرش تازه ای نسبت به برنامه ها و امور جاری زندگی تان خواهید داشت که شما را وادار می دارد با ایجاد تغییرات مثبت گامی موثر در جهت پیشرفت و تعالی بر دارید و لازم است گامهای بعدی را نیز با اعتماد به نفس بردارید و از شکست اصلاً نهراسید. با بهره گیری از مهارت های شخصی تان کار نیمه تمام تان به پایان خواهید رساند در محیط خانه تان با تغییری بسیار خوشایند و مثبت مواجه خواهید شد که روحیه شما را برای غلبه بر مشکلات دو چندان می کند



مجله رنگارنگ رسانه ای است که تلاش دارد مستقل و ملی باشد و سلیقه و خواسته های جامعه ایرانی را به هموطنان ارائه کند. با خرید آن، آبونمان شدن آن و دادن آگهی های تبلیغاتی خود حضور این نشریه را تداوم بخشید.



بازارچه اروپایی رنگارنگ

0044 208 731 9333



مجله رنگارنگ کلید طلایی دروازه کسب و کار و تجارت است. شما می‌توانید با پیام تجاری و یا نیازمندی خود در مجله رنگارنگ به دهها هزار نفر فارسی زبان در سراسر اروپا معرفی شوید. تنها با پرداخت 25 پوند یا یورو آگهی خود را در این اندازه به دهها هزار خواننده مجله رنگارنگ در اروپا معرفی نمائید.

آشنایی فروشنده و خریدار، جوینده و یابنده و ... هر کس به دنبال ارائه یا خواهان مطای باشد آن را خواهد یافت. شما هم امتحان نمائید و چون هزاران نفر از عواید پرخواننده این صفحات بهره مند شوید. جهت تماس لطفاً با بخش بازاریابی مجله رنگارنگ تماس حاصل نمائید.

هتل آپولو در قلب فرانکفورت

با بهترین سرویس و مناسبترین قیمت در خدمت هموطنان و فارسی زبانان گرامی در سراسر اروپا میباشد

0049 (069) 43 22 28

این جای آگهی شماست

برای شماره آینده هر چه زودتر جای خود را رزرو کنید

0044 (020)87319333

دوست یابی

آقای 50 ساله ساکن انگلستان دارای شرایط مناسب زندگی، خواهان آشنایی با خانمی جهت شناخت بیشتر

0044 (075) 391 56 555

عکسبرداری و فیلمبرداری از مجالس جشن تولد و عروسی با کیفیت پخش تلویزیونی

جهت ساختن ویدئو تبلیغاتی یا ویدئو موزیک با ما

تماس بگیرید

0044 (075) 33707956

خرید و فروش وسایل برقی



شما میتوانید وسایل برقی خود را در بازار اروپایی رنگارنگ به فروش رسانید



فرصت طلایی جهت خرید و فروش خانه یا آپارتمان در لندن

ما با تجربه سی ساله در امور خرید و فروش املاک در انگلستان در خدمت هموطنان و فارسی زبانان گرامی در سراسر اروپا میباشیم

0044 (078)25834408

خرید خانه یا ویلا در اسپانیا

ما با شناخت و تجربه کافی از مناطق جنوبی اسپانیا (مالاگا) بهترین قیمتها را به شما ارائه مینماییم

0034 (063)7987009

عرق کشمش ناب

۱۲ بطر عرق کشمش ناب ایرانی به قیمت 120 یورو معادل 100 پوند (ارسال رایگان به سراسر اروپا)

0049 (017)36009540

این جای آگهی شماست

برای شماره آینده هر چه زودتر جای خود را رزرو کنید

0044 (020)87319333

این جای آگهی شماست

برای شماره آینده هر چه زودتر جای خود را رزرو کنید

0044 (020)87319333

این جای آگهی شماست

برای شماره آینده هر چه زودتر جای خود را رزرو کنید

0044 (020)87319333

این جای آگهی شماست

برای شماره آینده هر چه زودتر جای خود را رزرو کنید

0044 (020)87319333



مشاورین املاک کلید طلایی (GOLDEN KEY)

شما میتوانید با کمترین سرمایه در بهترین مناطق زیبای اسپانیا صاحب خانه شوید
شاید تا سالها چنین فرصت طلایی پیش نیاید
کافی است که خانه خود را انتخاب کنید .
ما کلیه هزینه های هواپیما ، هتل ، ایاب وذهاب و اقامت شما را پرداخت خواهیم کرد

ما برای شما ویزای شینگن از ایران و سایر کشورها تهیه خواهیم کرد



دفتر مرکزی اسپانیا

0034 637 98 7009



Three Centuries of Fine Art in Jewellery

جواهرفروشی مظفریان به هموطنان عزیز بخصوص زوجهای جوان زیباترین طرحهای انگشتری و حلقه های نامزدی را با قیمتهایی باور نکردنی و تخفیف ویژه تقدیم میکند



جواهرات مظفریان برای زوجهای جوان خوش یمن و مبارک است

Mozafarian Jewellers Ltd

Showroom & Head Office 88 Brompton Rd. , Knightsbridge, London SW3 1ER
Tel.: 020 - 7589 0777 Fax: 020 - 7589 0666

Email: info@mozafarian.com website: www.mozafarian.com



MEMBERS OF THE
ASSOCIATION
BRITISH JEWELLERS



MEMBERS OF THE
ASSOCIATION
BRITISH JEWELLERS

